



« اَلِكْ اَبُوذَر؛ اَيْنَ كَوْنَه بَاشْ! »

شرح فرازهایی از وصیت پیامبر ﷺ به ابوذر غفاری

متن بخشی از درس‌های اخلاق

حضرت آیه‌الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی

زیر نظر / مهدی محمدی

به اهتمام / مؤسسه فرهنگی رسول اکرم ﷺ

www.s-alshirazi.com

info@s-alshirazi.com

www.shirazi.ir

نوبت چاپ / سوم

تاریخ انتشار / خردادماه ۱۳۸۵

ذی‌الحجه الحرام ۱۴۲۷ هـ. ق.

شمارگان / ۵۰۰۰

صفحه آرای / سجاد ناصری

چاپ / بهارا

قیمت / ۹۰۰ تومان

ناشر / انتشارات سلسله

قم - خیابان ارم، پاساژ قدس، شماره ۹۷

کدپستی / ۳۷۱۳۷-۱۳۹۹۳

صندوق پستی / ۳۷۱۶۵-۱۴۸

تلفن / ۷۷۳۰۷۱۷

فاکس / ۷۷۴۹۱۰۸

مدیر فروش / ۰۹۱۲۱۵۳۹۳۶۰

WWW.SELSELE.KETABNAMEH.COM

E.Mail: Selseleh_pub@Hotmail.com

ISBN: 964-8788-17-0

شابك: ۰-۱۷-۸۷۸۸-۹۶۴

اَلِكْ اَبُوذَر؛

اَيْنَ كَوْنَه بَاشْ...

شرح فرازهایی از وصیت پیامبر ﷺ
به ابوذر

آیت الله العظمی

سید صادق حسینی شیرازی (دام ظلّه)

۶..... ای ابوذر این گونه باش

۴۲..... «وَصَحَّتْكَ قَبْلَ سَقَمِكَ»

۴۳..... «وَغَنَّاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ»

۴۳..... رسول خدا(صلی الله علیه وآله) و فقر

به تأخیر نینداختن آرزو و هدف/۴۷

۵۱..... تعجیل در توبه

اندیشه مرگ و قیامت/۵۵

هراس از لغزش‌ها/۶۱

۶۱..... عَثَرَتْ وَصَرَعَتْ

۶۳..... صرعت پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

۶۴..... عامل بنی امیه و نجات از صرعت

۶۶..... وکیل امام(علیه السلام) گرفتار در صرعت

عُمر و ارزش آن/۶۷

۶۹..... بخیل بودن در عمر

۷۱..... پیامبر رحمت

۷۲..... ارزان نفروختن لحظات عمر

هدف از آموختن علم/۷۵

۷۶..... علم آموزی برای کسب مقام

۷۶..... علم آموزی و فریب مردم

۷۷..... ملاك ارزش عمل

۸۰..... فرجام خشونت

۸۱..... نفی خشونت در اسلام

فهرست مطالب

مقدمه ناشر/۹

وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوذر/۱۱

۱۷..... مقام ابوذر

چگونه خدا را عبادت کنیم/۲۱

۲۳..... عبادت و معرفت

۳۰..... عبادة الشاکرین

۳۰..... عبادة المتقربین

۳۱..... عبادة المستحیین

۳۱..... عبادة ذائق الحلاوة

۳۲..... عبادة المحبّین

۳۲..... عبادة العارفين

سعادت انسان در چیست؟/۳۵

۳۸..... دو نعمت قدرناشناخته

۴۰..... نعمت زندگانی در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

۴۱..... ارزش جوانی

فهرست مطالب.....	۷
حکایت آن دو برادر	۸۲
استجابت دعای حضرت جواد(علیه السلام).....	۸۶

علم همراه عمل/۸۹

علم و عمل عالمان	۸۹
شیطان و تزکیه نفس	۹۰
صفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)	۹۲
آموزه‌های رسول خدا(صلی الله علیه وآله)	۹۴
رسول الله(صلی الله علیه وآله) در أحد	۹۵
نمونه‌ای دیگر از اخلاق رسول خدا(صلی الله علیه وآله)	۹۶

ادای حق خداوند محال است/۹۹

اغترار در عبادت	۱۰۰
عبادت عابد بنی اسرائیل	۱۰۶
عبادت امیرمؤمنان(علیه السلام).....	۱۰۷
نعمت‌های بی شمار خداوند	۱۰۸
نعمت توبه	۱۰۹

مرگ امان نمی‌دهد/۱۱۱

انسان در گذرگاه دنیا	۱۱۱
«في آجال منقوصة»	۱۱۲
ثبت اعمال	۱۱۳
آخرین خنده رسول خدا(صلی الله علیه وآله)	۱۱۵
آخرت و عارضه نسیان	۱۱۶

۸.....ای ابوذر این گونه باش	۱۱۷
آمادگی برای مرگ.....	۱۱۹
نقصان اندیشه	۱۲۱
عالم صالح و فاسد	۱۲۴
توجه در عبادت	۱۲۵
شیطان در ماه رمضان	۱۲۷
حکایت زنجیرهای شیطان.....	

ترس از گناه/۱۲۹

کافر و گناه	۱۳۰
داستان زن پاکدامن و جوان فاسق	۱۳۳
حکایت	۱۳۵
گنجینه‌های گرانبها	۱۳۶
ابن ابی الحدید و نهج البلاغه	۱۳۶
عبرت بردن از قبرستان	۱۴۰
دعای شیخ عباس تربتی	۱۴۱

مؤمن چگونه باید باشد/۱۴۵

ارتباط ارتکاض و ارتکاب	۱۴۶
کوچک شمردن گناه	۱۴۷
اضطراب شرط اول ایمان	۱۴۸
تربیت نفس	۱۴۹
شب قدر	۱۵۱
وجوب عینی تزکیه نفس	۱۵۶

مقدمه ناشر

کتابی که پیش رو دارید متن بخشی از سلسله درس‌های اخلاق حضرت آیت الله العظمی سید صادق حسینی شیرازی دام ظلّه است که به شرح فرازهایی از وصیت رسول خدا ﷺ به ابوذر غفاری پرداخته و طی چهارده جلسه بیان شده است.

ضمناً پاورقی‌هایی نیز توسط تدوینگر محترم به کتاب افزوده شده که در توضیح مطالب راهگشاست و با نام (ویراستار) از دیگر پاورقی‌ها مشخص شده است.

در پایان از تمام دوستان و عزیزانی که در به سامان شدن این اثر نقشی داشتند سپاسگزاری می‌نماییم.

ناشر

۱۲.....ای ابوذر این گونه باش

و فعل او را حجت دانسته‌اند و حتی اگر روایتی از جانب معصومین علیهم‌السلام نمی‌یافتند که مؤید عملی باشد، بر اساس قول و فعل او فتوا می‌دادند.

به عنوان مثال در میان مؤمنان رسم بر این است که اگر کسی از دنیا برود، در دهانش عقیق می‌گذارند. امّا در کتب روایی، روایتی در این باره نیامده است و صاحب حدائق^(۲) و صاحب مستدرک^(۳) نیز ذکری از این مسئله نیاورده‌اند، با این حال صاحب جواهر^(۴) در جواهر الکلام و صاحب عروه در عروة الوثقی این

ونزهة الناظر که در ایران به مجموعه ورام معروف است از آثار اوست. (ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۳۱۳ و ۳۱۴).

۱. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۵۱.

۲. یوسف بن احمد بن ابراهیم الدرازی البهرانی (۱۱۰۷ - ۱۱۸۶ق)، صاحب کتاب الحدائق الناضرة فی احکام العترة الطاهرة، فقیه، محدث از معاصرین وحید بهبهانی، که پس از فوت، بهبهانی بر او نماز خواند و در حرم حضرت سیدالشهدا مدفون گردید. کتاب مذکور یک دوره فقه نیمه استدلالی امامیه بر اساس روایات و آیات با تمایل به اخبار گرای است. (ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۳۶۰ و ۳۶۱؛ الذریعة الی تصانیف الشیعة، ج ۶، ص ۲۸۹ و ۲۹۰).

۳. میرزا حسین بن محمد تقی بن محمد علی نوری طبرسی (۱۲۵۴ - ۱۳۲۰ ق) مدفون در صحن مقدس مرتضوی، فقیه، محدث، مفسر، رجالی از علما و اکابر امامیه در ابتدای قرن چهاردهم از شاگردان شیخ مرتضی انصاری، ملا علی کنی، محمد حسن شیرازی و از مشایخ اجازه آقا بزرگ طهرانی و شیخ عباس قمی، صاحب کتاب مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل، که در این کتاب علاوه بر حدود بیست و سه هزار حدیث، به ترتیب ابواب و سائل الشیعه، حاوی شرح حال و تراجم عده‌ای از علمای شیعه است. (الذریعة الی تصانیف الشیعه، ج ۱۱، ص ۷ و ۸).

۴. محمد حسن بن باقر بن عبدالرحیم شریف اصفهانی (۱۲۶۶ق) از علمای بزرگ امامیه و از شاگردان سیدجواد عاملی صاحب مفتاح الکرامة و شیخ جعفر کاشف الغطاءست. وی در کتاب جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام تمام فروع فقه را از اول تا آخر با ادله آنها با دقت

وصیت پیامبر (صلی الله علیه وآله) به ابوذر

رسول خدا صلی الله علیه وآله در طول حیات پر برکت خود، پندهایی به عده‌ای از اصحاب و یارانشان داده‌اند که هر کدام دنیایی از حکمت و موعظه حسنه است. یکی از این مواعظ، سفارشات آن حضرت به جناب ابوذر غفاری (رضی الله عنه) است، که در قالب آن، مضامین اخلاقی بسیار پربار و عالی و انسان‌سازی بیان شده است. این سفارشات نه تنها از جهت محتوا در سطح بالایی قرار دارد، که خود دلیلی بر صدور آن، از مقام عصمت و رسالت می‌باشد، بلکه از حیث سند نیز معتبر است و علمای بزرگی آن را نقل کرده‌اند، از جمله:

مرحوم طبرسی^(۱) در مکارم الاخلاق^(۲)، با وجود این که مطالب مکارم الاخلاق غالباً مرسل و با حذف سند ذکر شده است، این وصیت نامه را با چند سند نقل فرموده است.

ورّام بن ابی فراس^(۳)، در مجموعه ورام^(۴) این وصیت را نقل کرده است. وی نزد فقها ثقه و اقوال و اعمالش معتبر است، تا جایی که اعاضمی از شیعه قول

۱. رضی الدین ابونصر حسن بن فضل بن حسن، فقیه و محدث، از علمای بزرگ قرن ششم هجری فرزند امین الاسلام طبرسی، صاحب مجمع البیان. (اثر آفرینان، ج ۴، ص ۹۴ و ۹۵).

۲. مکارم الاخلاق، ص ۴۵۸، الفصل الخامس «فی وصیة رسول الله صلی الله علیه وآله لأبی ذر الغفاري (رضی الله عنه)».

۳. ابوالحسن یا ابوالحسین مسعود بن ابی فراس - عیسی بن ابی النجم بن حمدان بن خولان بن ابراهیم بن مالک اشتر نخعی - جدّ مادری سید بن طاووس، لقبش ورام. کتاب تنبیه الخاطر

وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوذر ۱۳

مسئله را به عنوان يك مستحب ذکر کرده‌اند. می‌دانیم در صورتی استحباب يك عمل ثابت می‌گردد که از طرف امام معصوم قول یا فعل ویا تقریری صادر شود که نشانگر استحباب آن باشد، اما در مورد این مسئله تنها مدرکی که ذکر شده این است که سید بن طاووس^(۱) می‌فرماید: «جدّ ما ورام بن ابی فراس حمدانی قبل از وفاتش وصیت کرده بود که وقتی از دنیا می‌رود، زیر زبانش عقیق بگذارند، از آن جایی که ابن ابی فراس کار بی دلیل نمی‌کرده، پس باید این مسئله مدرکی داشته باشد که او چنین وصیتی کرده است». فقهای بزرگی که بعد از ابن ابی فراس آمده‌اند استحباب این کار را پذیرفته‌اند و بدون آن که بگویند ما مدرکی بر

نظر مورد بررسی قرار داده است و می‌گویند جواهر الکلام نسبت به فقه مانند بحار الانوار نسبت به احادیث و روایات است. (ریحانة الأدب، ج ۳، ص ۳۵۷ و ۳۵۸).

۱. رضی الدین ابوالقاسم علی بن موسی بن جعفر (۵۸۹ - ۶۶۴ ق) معروف به سید بن طاووس، فقیه، متکلم، محدث، مورخ. مادرش دختر شیخ ورام بن ابی فراس حلی و مادر پدرش، دختر شیخ طوسی است. پس از سالیانی که در زادگاهش به تحصیل علم اشتغال داشت به بغداد عزیمت نمود و ۱۵ سال در آن جا رحل اقامت افکند. پس از آن به زادگاهش حله بازگشت. بعد از آن مدتی در نجف و کربلا و سامرا و کاظمین به سر برد و مجدداً در ایام سلطنت مغولان به بغداد مراجعت نمود. وی معاصر دو خلیفه عباسی مستنصر و مستعصم بوده و با مستنصر روابط خوبی داشته است. در طول عمرش مسئولیت‌های متفاوتی به او پیشنهاد شد، اما هیچ کدام را نپذیرفت. با تصرف عراق توسط مغولان، برای جلوگیری از ویرانی آن تلاش‌های فراوانی انجام داد. وی در جواب این سؤال هلاکو خان که پادشاه کافر عادل بهتر است یا فرمانروای مسلمان ستمگر، فرمود: پادشاه کافر عادل. پس از این ماجرا مقام نقابت علویان را با اکراه قبول کرد و تا آخر عمر در آن مقام باقی ماند. سرانجام سید در بغداد درگذشت و جنازه اش در نجف مدفون گردید. (دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۲، ص ۵۴ و ۵۵).

۱۴ ای ابوذر این گونه باش

استحباب این عمل پیدا نکردیم، آن را در کتاب‌های خود ذکر کرده‌اند، چرا که همین نقل ورام را، در حکم مدرک معتبر دانسته‌اند.

محقق حلی^(۱) با آن دقت و جلالت در کتاب المعبر به قسمت‌هایی از این وصیت اشاره و استدلال کرده و آن را به پیامبر نسبت داده و از آن به عنوان وصیة النبی یاد کرده است.

علامه حلی^(۲) در جاهای متعدد و کتاب‌های مختلف خود این وصیت را ذکر کرده است.

کاشف اللثام^(۱) در کتاب کشف اللثام قسمت‌هایی از این وصیت را نقل و آن را به پیامبر^{صلی الله علیه وآله} نسبت داده است.

۱. ابوالقاسم، نجم الدین جعفر بن حسن بن ابی زکریا یحیی بن حسن بن سعید هذلی حلی (۷۶۶ق) مدفون در حله، از مفاخر علمای امامیه در قرن هفتم هجری قمری، لفظ محقق در صورت اطلاق وعدم وجود قرینه، به وی منصرف است و این با وجود کثرت محققین و فحول علما افتخار بزرگی است که به وی اختصاص دارد. از معاصرین خواجه نصیر طوسی بوده و از شاگردان وی می‌توان سید محمد رضی الدین علی بن طاووس، ابن داوود و علامه حلی را نام برد، دارای تألیفات بسیاری است که از معروفترین آنها می‌توان به شرائع الاسلام فی مسائل الحلال والحرام [والمعتبر فی شرح المختصر] اشاره کرد که بارها به چاپ رسیده است. (ریحانة الأدب، ج ۵، ص ۲۳۱ - ۲۳۶).

۲. جمال الدین، ابی منصور حسن بن سدیدالدین یوسف بن علی مطهر حلی (۶۴۸ - ۷۲۴ق) از اکابر علمای امامیه، جریان مناظره او با علمای مذاهب اربعه در مورد مسئله طلاق نزد سلطان محمد خدابنده معروف است که به برکت این مناظره سلطان محمد خدابنده به مذهب تشیع گروید. برای اطلاع بیشتر از شرح حال و آثار علامه حلی به کتاب آشنایی با متون درسی حوزه‌های علمیه ایران (شیعه، شافعی، حنفی) مراجعه شود. ویراستار

وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوذر ۱۵

محقق گرانمایه حاج آقا رضا همدانی^(۲) در بعضی آثار خود، پس از ذکر این وصیت نامه آن را به پیامبر نسبت داده است.

علامه مجلسی در عین الحیات آورده است: «این وصیت از جمله اخبار مشهوره است»^(۳).

هم چنین مضامین این وصیت در روایات بسیار وارد شده است و قسمت‌های مختلفی از این روایت، زیر عنوان «یا اباذر»، در اخبار واحادیث آمده است. به هرحال این وصیت نامه در بحار الانوار^(۴)، با اسناد آن نقل شده است.

ابوالاسود دوئلی می‌گوید:

قدمت الربذة فدخلت علی أبي ذر، جندب بن جنادة(رضي الله عنه)،

فحدثني أبوذر قال:

۱. بهاء‌الدین محمد بن حسن بن محمد اصفهانی (۱۰۶۲ - ۱۱۳۵ یا ۱۱۳۷ ق) مدفون در تخت فولاد اصفهان، از افاضل علمای اواخر عهد صفویه است، به خاطر آن که در جوانی به همراه پدر مدتی به هندوستان رفت و در آن جا اقامت گزید، بعد از مراجعت به اصفهان علی رغم میل خود به فاضل هندی اشتهار یافت از آثار او کشف اللثام عن قواعد الاحکام است که شرح قواعد علامه حلی است. (ریحانة الأدب، ج ۴، ص ۲۸۴ - ۲۸۵؛ اثر آفرینان ج ۴، ص ۲۵۲).

۲. رضا بن محمد هادی همدانی (۱۲۵۰ - ۱۳۲۲ ق) از فقهای امامیه در اوائل قرن چهاردهم قمری از شاگردان میرزا محمد حسن شیرازی (میرزای شیرازی). ریحانة الأدب، ج ۶، ص ۳۷۷.

۳. عین الحیة، ص ۱۹.

۴. بحار الانوار، ج ۷۴، ص ۷۴.

۱۶ ای ابوذر این گونه باش

دخلت ذات يوم في صدر نهارة على رسول الله ﷺ في مسجده فلم أر في المسجد أحداً من الناس إلا رسول الله وعليّ إلى جانبه جالس، فاعتنمت خلوة المسجد فقلت يا رسول الله، بأبي أنت وأمي، أوصني بوصية ينفعني الله بها، فقال نعم وأكرم بك يا أباذر، إنك منّا أهل البيت وإتي موصيك بوصية فاحفظها فإنّها جامعة لطرق الخير وسُبُلّه، فإنّك إن حفظتها كان لك بها كفلان.

به ربذه در آمدم وبر جندب بن جناده (ابوذر) وارد شدم. ابوذر [سخن آغاز کرد وضمن آن]گفت:

روزی (اوائل روز) در مسجد خدمت پیامبر اکرم ﷺ رسیدم، کسی جز رسول خدا ﷺ و امیرمؤمنان علی علیه السلام در مسجد نبود. از خلوت استفاده کردم وگفتم: ای رسول خدا، پدر و مادرم فدایت باد، مرا وصیتی کن تا [بدان وسیله] خدا مرا از آن بهره مند سازد.

فرمود: بلی ای ابوذر [وصیت می‌کنم تو را] وچه بسیار گرامی وپسندیده‌ای نزد ما، تو از ما اهل بیت هستی و تو را سفارشی می‌کنم، آن را حفظ کن که تمام راه‌های خیر در آن است که اگر آن را حفظ کنی پاداشی دو چندان داری.

بسیار کم اتفاق می‌افتاده که پیامبر خدا در مدینه تنها باشد، چون علاوه بر کارهای حکومتی، مردم برای حل مشکلات مادی و معنوی خود به ایشان رجوع می‌کردند. چه بسا شخصی برای حل نزاع خانوادگی و یا کسی برای تعبیر خوابی که دیده، خدمت رسول خدا ﷺ می‌رسید. پیامبر اکرم نیز با

وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوذر ۱۷

گشاده رویی، به حرف‌های آنان گوش می‌داد و مشکلات آنان را بر طرف می‌نمود. از این رو شاید برای جناب ابوذر، فقط يك مرتبه در عمرش چنین فرصت با ارزشی پیش آمده باشد. در روایات آمده که اگر عالمی را دیدید، از او احکام دین را بپرسید و این عمل بسیار ثواب دارد. مؤمنان باید سعی کنند که اگر عالمی را جایی دیدند از او استفاده علمی بکنند و عمر خود را با بیان مطالب بیهوده تلف نکنند.

مقام ابوذر

جناب ابوذر مردی زیرك ودانا بود و نزد پیامبر و اهل بیت علیهم‌السلام بسیار مورد احترام بود. طبق نظر علامه مجلسی در عین الحیات^(۱) آنچه از اخبار و روایات استفاده می‌شود آنست که پس از مقام عصمت و معصومین علیهم‌السلام و فرزندان با فضیلت آن بزرگواران همچون حضرت زینب کبرا علیها‌السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام، از بین اصحاب و اطرافیان رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآل‌ه‌وآل‌ه‌وسلم جناب سلمان، جناب ابوذر و جناب مقداد از دیگران برتر بوده و دارای مقام و منزلت بالایی هستند.

عظمت و بزرگی مقام ابوذر را باید از جملات ابتدای این وصیت شناخت آنجا که پیامبر می‌فرماید:

۱. عین الحیة، ص ۳.

..... ۱۸ ای ابوذر این گونه باش

اکرم بك^(۱) یا اباذر إِنَّكَ مَنَّا^(۲) اهل البيت؛ ای ابوذر، تو از ما اهل بیت هستی به تو سفارشی می‌کنم، آن را حفظ کن.

سپس حضرت وصیت خود را با خطاب یا اباذر ... یا اباذر ... آغاز می‌کند، در کل وصیت بیش از یکصد و پنجاه بار نام اباذر را تکرار می‌فرماید^(۳) که این حاکی از علاقه بسیار پیامبر به ابوذر غفاری است.

حالات این صحابی بزرگوار شنیدنی و در عین حال الگو است. اما به راستی چگونه اباذر به این مقام دست یافت؟ آیا جز این بود که اباذر در گفتار و رفتار از پیامبر تبعیت می‌کرد. البته این کار بسیار مشکل و سختی است؛ چرا که انسان باید آنقدر قوی باشد که با شیطان درون و بیرون مبارزه کند و پیروز شود. اگر کسی بخواهد به همین وصیت پیامبر به اندازه فهم و توان خویش عمل نماید، حتی به يك فراز آن، شیطان کار خود را آغاز می‌کند و شهوات دست و پای انسان را می‌بندد. این مؤمن است که باید آهسته آهسته این

۱. اکرم بك، از افعال تعجب است مانند ما فعل که عرب آن را در مقام تعظیم به کار می‌برد.
۲. مَنَّا در این جا، توسعه را می‌رساند و از باب احترام است که پیامبر به ابوذر فرموده، روشن است که این توسعه، توسعه حقیقی نیست چرا که کلمه اهل بیت طبق آیه «انما یرید الله لیذهب عنکم الرجس اهل البیت ویطهرکم تطهیراً» افراد خاصی را در بر می‌گیرد، بیان رسول خدا در این جا، چنین معنا نمی‌دهد که ابوذر هم یکی از اهل بیت باشد، بلکه ابوذر بالتوسعه و مجازاً داخل این معنا گردیده است. شیرازی
۳. در کتاب‌های علم بلاغت آمده است که اگر انسان به فردی علاقه داشته باشد، در بین گفت و گوی با او، دوست دارد نامش را مرتب تکرار کند.

وصیت پیامبر(صلی الله علیه وآله) به ابوذر ۱۹

مواظظ را در نفس خویش پیاده نماید ودر برابر شیطان مقاومت نماید. والبته این کار شدنی است.

تنها مقام عصمت است که دست یافتنی نیست و به عده خاصی اختصاص دارد، از این مقام پایین تر به شخص خاصی اختصاص ندارد و توسط حق جلّ و علا احتکار هم نشده است. ابوذر فقط این امتیاز را داشت که هر وقت می خواست می توانست پیامبر و امام خویش را ملاقات کند، ولی انسان های این برهه از زمان چنین امکانی را ندارند، اما این دلیل نمی شود که نتوانند مانند ابوذر باشند. به یقین اگر کسی بخواهد، می تواند به مقام ابوذر برسد، چون گناهی بزرگتر از شرك وجود ندارد، و ابوذر بخشی از عمرش را در حال شرك سپری کرده بود، اما تصمیم گرفت ابوذر بشود و شد. مگر ورام بن ابی فراس و یا پدر شیخ صدوق (ابوالحسن علی بن بابویه)^(۱) چه عمل خاصی را انجام می دادند که این چنین فتوایشان بعنوان سند تلقی می شود؟ اینها فقط به دستورات ولی نعمت های خود عمل می کردند. انسان اگر تصمیم گرفت عمل کند به دنبال آن خدا هم توفیق می دهد و قدرت خدا از قدرت شهوات و شیطان بالاتر است. اگر انسان به خدا اعتماد کند و به راستی تصمیم خود را

۱. ابوالحسن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی (وفات ۳۲۹ یا ۳۲۸ ق) از علمای امامیه در زمان غیبت صغری، مدفون در قم، پدر شیخ صدوق که فیض حضور مبارک امام عسکری علیه السلام را درک کرده است. از کثرت وثاقت بفرموده شهید اول و شیخ بهایی و بزرگان دیگر، فتاوی او نزد علمای امامیه به منزله نص معصوم است. (ریحانة الأدب، ج ۷، ص ۴۰۱ و ۴۰۲).

۲۰ ای ابوذر این گونه باش

دنبال نماید، خدای مهربان نمی گذارد شیطان و نفس اماره بر او غلبه کند. خداوند وعده کرده که توفیق می دهد و این وعده را عملی خواهد کرد. خداوند دنیا را دار امتحان قرار داده و به انسان ها نیز اختیار عطا فرموده است تا مشخص شود چه کاره هستند. آنهایی که موفق شده اند تصمیم گرفته اند و پای تصمیم خود ایستادگی کرده اند.

پیامبر ﷺ در ابتدای این وصیت به ابوذر می فرماید:

أَنتَی مَوْصِیْکَ بَوْصِیَّةٍ فَاحْفَظْهَا؛ به تو سفارشی می کنم، آن را حفظ کن.

مسلم است حفظ کردن این وصیت با عمل به آن ممکن است. نوشتن و به خاطر سپردن، تنها مقدمه عمل کردن است.

«إِنَّهَا جَامِعَةٌ لَطُرُقِ الْخَيْرِ وَسُبُلِهِ؛ این وصیت، جامع طرق خیر و سُبُل است.» در

لغت، طرق یعنی راه ها و سُبُل یعنی راه های واضح و روشن.

«فَإِنَّكَ إِنْ حَفَظْتَهَا كَانَ لَكَ بِهَا كِفْلَانٌ» کفل، یعنی ضِعف، کفلان به معنای ضِعفان،

یعنی اگر به این وصیت عمل کنی، خدا دو برابر به تو اجر و پاداش می دهد.

۲۲.....ای ابوذر این گونه باش

اهل بیت می باشد، همان ها که خداوند هر نوع پلیدی را از آنان دور ساخته و مطهر و پاکشان ساخته است.

رؤیت و دیدن یا با چشم ظاهری است یا با چشم عقل و ادراک عقلی است و در این جا مراد از دیدن، دیدن با چشم باطنی و عقل است.

امام حسین علیه السلام می فرماید «عمیت عین لا تراك»^(۱)؛ کور باد چشمی که تو را نبیند» مراد از چشم در این جا، چشم سر نیست. چرا که این چشم قادر نیست خدا را ببیند.

علامه مجلسی در عین الحیات به تفصیل در این باب بحث کرده است، که انسان يك رؤیت با صره و يك رؤیت به معنای انکشاف دارد. رؤیت با صره بسیار خطا می کند و البته، بصیرت (رؤیت با عقل) نیز گاهی دچار اشتباه می گردد، ولی خطای آن بسیار کمتر از خطای چشم است. بصیرت در همه انسان ها، اما با درجات مختلف وجود دارد.

با همین بصیرت، البته در سطح بالای آن، به شرط تربیت و مراقبت می توان وجود خدا را درك کرد. و با همان درك به عبادت خدا پرداخت. کسب چنین درك و معرفتی نیز مراقبت و محاسبه می خواهد.

چگونه خدا را عبادت کنیم

يا أَبَاذَر، أَعْبَدُ اللَّهَ كَأَنَّكَ تَرَاهُ، فَإِنْ كُنْتَ لِاتْرَاهُ، فَإِنَّهُ يَرَاكَ، وَاعْلَمْ إِنَّ أَوَّلَ عِبَادَةِ اللَّهِ الْمَعْرِفَةَ بِهِ، فَهُوَ الْأَوَّلُ قَبْلَ كُلِّ شَيْءٍ فَلَا شَيْءَ قَبْلَهُ، وَالْفَرْدُ فَلَا ثَانِي لَهُ، وَالْبَاقِي لَا إِلَى غَايَةٍ، فَاطْرَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا فِيهِمَا وَمَا بَيْنَهُمَا مِنْ شَيْءٍ وَهُوَ اللَّهُ اللَّطِيفُ الْخَبِيرُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ، ثُمَّ الْإِيمَانُ بِي وَالْإِقْرَارُ بِأَنَّ اللَّهَ تَعَالَى أَرْسَلَنِي إِلَى كَافَّةِ النَّاسِ بِشِيرًا وَنَذِيرًا وَدَاعِيًا إِلَى اللَّهِ بِإِذْنِهِ، وَسَرَاجًا مُنِيرًا، ثُمَّ حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي الَّذِينَ أَذْهَبَ اللَّهُ عَنْهُمْ الرَّجْسَ وَطَهَّرَهُمْ تَطْهِيرًا.

ای ابوذر خدا را آن گونه عبادت کن که گویی او را می بینی، چون اگر تو او را نمی بینی، او تو را می بیند، و بدان که [مرحله] اوّل عبادت خدا، معرفت و شناخت اوست. چون او سر آغاز هستی است و پیش از او چیزی وجود نداشته است. او آن یگانه ای است که دومی ندارد و برای همیشه باقی است. او آفریننده آسمان ها و زمین و آنچه در آنها و بین آنهاست می باشد. و او خدای لطیف و خبیر بوده و بر همه چیز تواناست.

سپس [دومین مرحله] ایمان به نبوت من و اعتراف به اینکه خداوند مرا فرستاده است تا به همه مردمان بشارت و انذار دهم و به اذن خدا آنان را بسوی او دعوت کنم و چراغ فروزانی فرا راهشان باشم. آنگاه [مرحله سوم] محبت به

۱. بحار الانوار، ج ۹۵، ص ۲۲۶.

عبادت و معرفت

در بعضی کتاب‌های تفسیری، عبارتی به این مضمون وبه عنوان حدیث در ذیل این آیه «وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»^(۱) آمده است: «أَيُّ لِيَعْرِفُونَ» این عبارت به حدی تکرار شده که از مرتکرات ذهنی شده است. در صدر این عبارت، کلمه «رُؤَى» آمده است، لذا تفحص بسیار شد، تا معلوم شود که چنین روایتی وجود دارد یا نه؟ اما چنین عبارتی در متون روایی یافت نشد و تنها در کتابی منسوب به يك عارف سنی مذهب نقل شده است. لذا از حیث سند اعتباری ندارد. مضمون آن نیز مغالطه‌ای است که موجب رواج مسامحه در دین می‌گردد. در این عبارت، مفهوم عبادت با معرفت، مساوی و یکسان تلقی شده است و حال آن که میان این دو واژه، تفاوت ماهوی وجود دارد.

روایتی از امام حسین علیه السلام نقل شده که فرموده‌اند:

إِنَّ اللَّهَ جَلَّ ذَكَرُهُ مَا خَلَقَ الْعِبَادَ إِلَّا لِيَعْرِفُوهُ، فَإِذَا عَرَفُوهُ عَبْدُوهُ، فَإِذَا عَبْدُوهُ اسْتَغْنَوْا بِعِبَادَتِهِ عَنْ عِبَادَةِ مَنْ سِوَاهُ، فَقَالَ رَجُلٌ: يَا بَنَ رَسُولَ اللَّهِ، بَأَيِّ أَنْتَ وَأُمِّي، فَمَا مَعْرِفَةُ اللَّهِ؟ قَالَ: مَعْرِفَةُ أَهْلِ كُلِّ زَمَانٍ إِمَامُهُمُ الَّذِي يَجِبُ عَلَيْهِمْ طَاعَتُهُ^(۲)؛ خدای متعال خلق را آفرید تا او را بشناسند و چون او را شناختند، حضرتش را بپرستند و چون او را پرستیدند از

۱. ذاریات، آیه ۵۶.

۲. علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۰.

پرستش جز او بی نیاز می‌شوند. شخصی گفت: پدر و مادرم فدایت ای پسر رسول خدا! شناخت خدا چیست و چگونه است؟ فرمود: این که مردم هر عصر، امام زمان خود را که طاعتش بر آنان واجب است بشناسند.

ممکن است تصور شود عبارت «لِيَعْبُدُونِ أَيُّ لِيَعْرِفُونَ» از این روایت استفاده شده باشد؛ اما باید توجه داشت که واژه‌ها و مفاهیم زیادی وجود دارد که با همدیگر مرتبط هستند؛ ولی این ارتباط هیچ گاه به معنای عینیت آنها نیست. وقتی گفته می‌شود: «الصبر من الايمان بمنزلة الرأس من الجسد»^(۱)؛ ایمان بدون صبر مانند آدم بی سر است» فرق می‌کند با آن که گفته شود ایمان عین صبر است و جسم انسان عین سر اوست.

هم چنین وقتی گفته می‌شود اصول دین، تمام دین است، نمی‌توان دین را عین اصول دین دانست. زیرا دین از اصول و فروع تشکیل گردیده است.

عبادت بدون معرفت فایده‌ای ندارد، همان طور که معرفت بدون عبادت نیز بی فایده است. عبادتی که بدون معرفت خدا و شناخت مقام نبوت و امامت باشد، عقیم و ناتمام است. درست مانند عبادتی که بدون طهارت انجام گیرد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «أَوَّلُ عِبَادَةِ اللَّهِ، الْمَعْرِفَةُ بِهِ» حضرت امیر علیه السلام نیز می‌فرماید: «أَوَّلُ الدِّينِ مَعْرِفَتُهُ»^(۲) می‌بینیم که در این دو بیان بین عبادت و شناخت فرق گذارده شده است.

۱. کافی، ج ۲، باب الصبر، ص ۸۷.

۲. نهج البلاغه، خطبه اول.

معرفت، اولین شرط عبادت است و عبادت با معرفت آغاز می‌گردد. اگر عبادت با معرفت و شناخت همراه نباشد، ضرر دارد و چنین عابدی از مسیر شناخت خارج شده و به بیراهه شرك و ریا کشیده می‌شود و دچار التقاط می‌گردد. عابد در چنین وضعیتی، شرك را توحید و گناه را ثواب می‌پندارد. در نظرش بت پرستی به عبادت تبدیل می‌شود. در این صورت، عبادت مانند غذای مسموم، روح را مریض کرده و به جای آن که نجات بخش روح و نفس باشد، او را در ضلالت فرو برده و به مرض‌های روحی مبتلا می‌سازد.

عبادت به معنای بندگی است. بندگی در مقابل خالق و مولایی که تمام هستی ما در گرو لطف اوست. او مولی و خالق است و ما نیز با تمام وجود بنده هستیم. پس بنده باید مفهوم عبد بودن را بفهمد تا عبادتش کامل شود. هنگامی که مفهوم عبد بودن تبیین شود، شخص عابد می‌فهمد که تمام هستی، حیثیات، و شئون وی متعلق به معبود است. حتی توفیق این عبادتی را که در آن لحظه بدان مشغول است از جانب خدا به او عطا گردیده است. اگر عابد به الوهیت خدا و بندگی خویش واقف باشد، می‌تواند از برکات عبادات استفاده کند.

فاصله عبادت با شناخت، با عبادتی که بدون شناخت انجام می‌گیرد مانند فاصله اصل گُل از شکل گُل است. که دارای دو ماهیت و معنا هستند، چون هیچ کدام از آثاری که از يك گُل واقعی بر می‌آید، از کلمه گُل یا تصویر آن بر نمی‌آید. شاید تصویری که يك نقاش زبردست از يك گُل، بر بوم نقاشی

می‌کشد، بسیار زیباتر از يك گُل واقعی باشد، اما آثاری که از يك گُل واقعی بر می‌آید، هیچ وقت از آن تصویر زیبا بر نخواهد آمد.

بعضی عبادت‌ها نیز مانند نقش‌های روی بوم و دیوار فقط تابلو هستند و هیچ فایده و ثمره‌ای ندارند. عبادت گاهی تنها لفظ و حرکت و سکون است اما بدون روح. یعنی از حیث اجزاء و شرایط کامل است و مسقط تکلیف، اما این مُسقط بودن به خاطر تفضل خدا است نه مفید بودن و مؤثر بودن آن.

خدای متعال با صراحت می‌فرماید: (إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ)^(۱)؛ «نماز از فحشا و منکر جلوگیری می‌کند».

می‌دانیم صادق ترین کلام در عالم امکان، کلام خداوند است، پس چرا خیلی از نمازها مانع فحشاء و منکر نیست و حتی با منکر کنار می‌آیند؟ این بدان دلیل است که آن نماز و عبادت از ماهیت واقعی و حقیقی خود خارج شده و هیچ شباهتی با نماز واقعی، جز رفع تکلیف و رهایی از عقاب اخروی ندارد. این غیر از آن نمازی است که در قرآن ناهی از فحشاء و منکر معرفی شده است.

گرچه تمام آداب نماز، اعم از مستحبات و مکروهات اهمیت خاصی دارند اما با اهمیت تر از همه آنها توجه به خدا است که در روایات از آن به «اقبال» تعبیر شده است. یعنی زمانی که انسان «الله اکبر» را می‌گوید حواسش را جمع کند، «بسم الله» و سوره حمد را که می‌خواند به معنای آن دقت کند. به این

چگونه خدا را عبادت کنیم..... ۲۷

مسائل بیشتر از مستحبات باید اهمیت داد. یعنی اگر امر دایر شد بین اینکه انسان يك عمل مستحبی را انجام دهد یا در عبادت توجه داشته باشد، باید توجه را مقدم بدارد.

گاهی نمازگزار در مقابل خدا می ایستد و نماز می خواند؛ اما به چیزهایی که می گوید توجهی ندارد و از شأن و شخصیت کسی که در مقابلش ایستاده غافل است. گاهی حتی به اندازه صحبت کردن با يك بچه چهار ساله تمرکز ندارد. سعی می کند حروف و کلماتی را که در نماز ادا می کند صحیح تلفظ نماید اما به معنا و مفهوم آنها توجه ندارد و این تنها معلول عدم معرفت و شناخت صحیح نسبت به معبود است.

خداوند دوست دارد انسان با توجه نماز بخواند. دوست دارد نماز اول وقت خوانده شود، ولو این که فقط واجبات را به جا بیاورد؛ نماز را با توجه خواندن بهتر از آن است که مستحبات بسیاری انجام بدهد، اما در عبادت توجه نداشته باشد. اگر انسان به شخصی علاقه داشته باشد سعی می کند در حضور او توجه خاصی داشته باشد. و چه کسی سزاوارتر از خداوند است که باید به او علاقه و توجه داشت.

۲۸..... ای ابوذر این گونه باش

حضرت ولی عصر علیه السلام پیرامون عبادت و اندازه نزدیکی عابد به معبود به درگاه خدا عرض می کند: «اللهم، أذنت لي في دعائك ومسألتك^(۱)؛ خدایا تو به من اجازه دادی که بخوانمت و از تو درخواست نمایم».

پس خداوند به انسان اجازه داده که در هنگام عبادت، با خدای خود، بدون واسطه و به طور مستقیم به گفت و شنود پردازد و با او حرف بزند. سپس حضرت می فرماید: «فاسمع يا سمیع مدحتي وأجب يا رحيم دعوتي^(۲)؛ بشنو، ای شنوا مدح مرا و اجابت کن ای مهربان دعوت مرا».

وسعت و بلندای این کلام بی نهایت و شعاع آن گسترده تر از آسمانها و زمین است.

معرفت و شناخت، درجات و مراتبی دارد. معصومین علیهم السلام، بالاترین و عالی ترین درجه شناخت و معرفت را نسبت به خداوند متعال دارند. غلو مرتبه شناخت و نزدیکی به حقیقت خداوند است که موجب بیان چنین معنای بلندی می گردد «إلهي أذنت لي في دعائك ومسألتك».

انسان با معرفت هیچ گناهی مرتکب نمی شود. چون شأن خداوند را می شناسد و از گناه در حضور او شرم و حیا می کند. تمام راههایی که ممکن است به انحراف و کجروی انسان منتهی شود، با معرفت مسدود شده و حیاتی

۱. تهذیب، ج ۳ ص ۱۰۸، دعاء افتتاح ماه رمضان.

۲. همان.

چگونه خدا را عبادت کنیم..... ۲۹

شبيه به حیات معصومین به او عطا می‌گردد. همان گونه که آگاهی از وضعیت زیستی و طبیعی بدن باعث می‌شود که انسان در تغذیه و فعالیت، راه اعتدال را در پیش گیرد و از امراض گوناگون در امان ماند، آگاهی در امور معنوی نیز باعث می‌شود انسان دچار امراض روحی نگردد.

هرگاه معرفت واقعی حاصل شد روح انسان وقوای او همچون عقل و چشم و گوش و زبان در راه‌های انحرافی تلف نمی‌شوند. از این روست که آدمی همواره باید سعی و تلاش نماید تا دایره فهم خود را درباره خداوند توسعه دهد و عبادت‌هایش را تعمق بخشد و هر روز از مرحله‌ای به مرحله بالاتر صعود کند.

علامه مجلسی عبادت را به شش نوع^(۱) تقسیم کرده است.

۱. عبادة الشاکرین.

۲. عبادة المتقربین.

۳. عبادة المستحیین.

۴. عبادة ذائق الحلاوة.

۵. عبادة المحبّین.

۶. عبادة العارفین.

۱. البته این تقسیم بندی، نباید منحصر در همین شش قسم شود و قطعی تلقی گردد، چرا که اقسام و مراتب دیگری نیز برای عبادت متصور است. شیرازی

۳۰..... ای ابوذر این گونه باش

عبادة الشاکرین

انسان‌ها گاهی ممکن است به خاطر نعمت‌های بی شماری که خداوند به آنها عطا کرده، او را عبادت نمایند. در مقابل نعمت زندگی و حیات، سلامتی، و دیگر نعمت‌های مادی و معنوی، خدا را شکر و عبادت می‌کنند. وقتی شخص نابینا یا ناشنوایی را می‌بینند، از این که خداوند به آنها چشم و گوش داده تشکر می‌کنند. این نوع عبادت، عبادت شاکرین است.

عبادة المتقربین

همه انسان‌ها دوست دارند که با افراد پر قدرت و با نفوذ رابطه داشته باشند، چرا که ممکن است روزی در پیچ و خم زندگی به نفوذ و قدرت آنها نیازمند شوند. این عادت غالب انسانها است که به کسی نزدیک می‌شوند که کاری از او بر آید.

بعضی از انسان‌ها به دلیل معرفتی که به خدا پیدا کرده‌اند، او را از همه موجودات عالم قدرتمندتر و با نفوذتر یافته‌اند، اینان برای این که خدا را از خود راضی نگه دارند به عبادت او می‌پردازند.

تحقق این نوع عبادت متوقف بر شناخت و معرفت درست و صحیح از خداوند است. باید این باور در قلب آدمی ریشه کند که بزرگ تر و مقتدرتر از ذات اقدس او، چیزی نیست. اگر این اندیشه در جان آدمی ریشه نکند دیگر رغبتی به خواندن نماز مستحبی پیش نمی‌آید، دیگر میان نماز اول وقت و آخر

چگونه خدا را عبادت کنیم ۳۱

وقت تفاوتی نمی‌گذارد. چون اقدام به خواندن نماز مستحبی و نماز اول وقت معلول شناخت کامل معبود است. لذا در حدیث آمده است که:

فأول الوقت رضوان الله وأوسطه عفو الله وآخره غفران الله^(۱)؛ نماز

اول وقت موجب رضوان خدا و نماز میان وقت موجب عفو و بخشش خدا و نماز آخر وقت موجب غفران اوست.

فردی که نمازش را اول وقت می‌خواند، مطمئن باشد که اگر روزی گفت یا الله، خدا هم اجابت می‌کند.

عبادة المستحيين

بعضی از انسان‌ها نیز به دلیل گناهانشان، در برابر خدا احساس شرم و سرافکندگی می‌کنند و برای آن که مورد آمرزش خدا قرار گیرند او را عبادت می‌کنند. چنین عبادتی، عبادت استحياء نامیده می‌شود.

عبادة ذائق الحلاوة

اگر فردی در يك شب قدر، تا صبح با خضوع و خشوع عبادت کرد و روحانیت و معنویت این عبادت در قلبش تائیده شد و از عبادت خویش لذت برد، شب‌های دیگر با امید دستیابی به آن لذت، مجدداً بیدار می‌ماند و عبادت می‌کند. مانند شخصی که علی‌رغم تمام مشکلات مادی اش به زیارت عتبات عالیات می‌رود؛

۱. مستدرک، ج ۳، ص ۱۰۹، باب جواز الصلاة في أول الوقت.

۳۲ ای ابوذر این گونه باش

اما وقتی برگشت، باز هم زیارت کربلا و نجف را لحظه شماری می‌کند. می‌گوید افسوس که وسعت مالی ندارم، نمی‌توانم دوباره برگردم. این شخص، بار اول را به خاطر ثواب و دلایل عقلی و شرعی به زیارت رفته بود؛ اما این بار به خاطر چشیدن دوباره لذت معنوی، طالب زیارت است. يك مرتبه از عبادت هم همین است. این نوع از عبادت، عبادت ذائق الحلاوة نام دارد.

عبادة المحبين

مرتبه بعدی عبادت، عبادت محبین است که در درجه بالاتری از مراتب قبلی قرار دارد.

انگیزه عبادت در بعضی از انسان‌ها نیز دوستی خداست. اینان چون خدا را دوست دارند او را عبادت می‌کنند.

عبادة العارفين

روایتی از امیر مؤمنان علیه السلام است که می‌فرماید:

ما عبدتك خوفاً من نارك ولا طمعاً في جنتك، لكن وجدتك أهلاً للعبادة^(۱)؛

عبادت من نه به خاطر ترس از جهنم است و نه به خاطر طمع به بهشت، بلکه تو را

عبادت می‌کنم، چون تو سزاوار عبادت هستی.

۱. بحار الأنوار، ج ۶۷، ص ۱۸۶.

چنین معرفتی است که باید آن را تحصیل کرد.

حال این معرفت را از کجا بدست آوریم؟

فقط يك راه دارد و آن، راه اهل بیت علیهم السلام است. تمام راه‌های دیگر، راه شیطان

است و راه معرفت خدا نیست؛ فلسفه و عرفان اصطلاحی هم راهش نیست.

نکته ظریفی که در این قسمت از فرمایشات رسول اکرم صلی الله علیه و آله است و نباید

از آن غفلت ورزید این است: پس از آن که می‌فرمایند شرط اول عبادت

معرفت است، چند جمله بعد «الإيمان بي» ایمان به خودشان، و در ادامه «ثم

حُبُّ أَهْلِ بَيْتِي» دوستی اهل بیت خود را، از شرط‌های دیگر عبادت می‌دانند.

آری، معرفت که باشد ایمان نیز به دنبال آن خواهد آمد، آن که خدا را بشناسد

به رسول خدا نیز ایمان پیدا می‌کند و اهل بیت او را نیز دوست می‌دارد

و روشن است که «إِنَّ الْحَبَّ لَمَنْ يَجِبُ مَطِيعٌ»^(۱)؛ شخصی که دیگری را دوست دارد از او

اطاعت خواهد کرد». ایمان و معرفت لازم و ملزوم یکدیگرند و هر وقت این دو

آمدند حب اهل بیت نیز حاصل می‌گردد.

۱. محاسبة النفس كفعمی، ص ۱۶۹.

شخصی که در سنین جوانی در خانه‌ای راحت مشغول خوردن بهترین غذاست؛ اما مبلغ هنگفتی بدهکار است که بر گردنش سنگینی می‌کند، هر لحظه منتظر مطالبه طلبکار است و نگران ریختن آبرویش، آیا رفاه و غذای لذیذ برای وی لذتی خواهد داشت؟ آیا مزه غذای خوب را می‌فهمد؟

اما اگر در همان حال به او خبر دهند که بدهی‌هایت پرداخت شد و دیگر لازم نیست نگران باشی، و بعد از شنیدن این خبر مشغول خوردن نان خشک و آب شود. اگر بعدها از او پرسند، کدام غذا به کام تو بهتر بود؟ غذای لذیذی که با اضطراب خوردی یا نان خشک و آبی که در فراغت خیال خوردی؟ چه پاسخی خواهد داد؟

معلوم است، لذتی که از آن نان خشک برده، با هیچ غذای دیگری قابل مقایسه نیست و از آن غذای لذیذ که با دلهره خورده هیچ لذت و شغفی نصیبش نشده است.

پیامبر ﷺ در این جا نسخه‌ای برای مؤمنان نوشته‌اند، که به واسطه آن سعادت دنیا و آخرت را کسب نمایند، یعنی همیشه در راحتی و آسودگی به سربرند، چرا که این خصوصیت بر تمامی مظاهر خوشبختی تأثیر گذار است.

انسان متدین باید به این سفارش توجه و به آن عمل کند. معنای تدین همین است که تمامی جوانب دین رعایت شود. نه این که گوشه‌ای از دین را بگیرد و زاویه دیگر را رها نماید. دین نیمه کاره، هیچ دردی را دوا نمی‌کند.

سعادت انسان در چیست؟

یا أباذر، إَحْفَظْ مَا أَوْصِيكَ بِهِ تَكُنْ سَعِيداً فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ. یا أباذر، نعمتان مغبون فیهما کثیر من النَّاسِ الصَّحَّةُ وَالْفَرَاغُ یا أباذر، إِغْتَنِمْ خَساً قَبْلَ خَسٍ، شَبَابَكَ قَبْلَ هَرَمِكَ، وَصَحَّتَكَ قَبْلَ سَقَمِكَ، وَغَنَّاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ، وَفَرَاغَكَ قَبْلَ شُغْلِكَ وَحَيَاتَكَ قَبْلَ مَوْتِكَ.

ای ابوذر، سفارشاتم را به خاطر بسپار تا سعادت دنیا و آخرت را از آن خود سازی. ای ابوذر، دو نعمت است که بسیاری از مردم قدرش را نمی‌دانند: سلامتی و فراغت. ای ابوذر، پیش از آن که پنج چیز به تو روی آورد، پنج چیز را غنیمت بدان، جوانی را پیش از پیری، تندرستی را پیش از بیماری، توانگری را پیش از فقر، فراغت را پیش از گرفتاری و زندگی را پیش از مرگ.

پیامبر اکرم ﷺ در این قسمت از بیانات خود، به ابوذر می‌فرماید: به سفارشاتم عمل کن تا سعادت دو جهان را نصیب خود کنی.

راحتی و آسایش نفس، بهترین ملاک برای سعادت است؛ چرا که تمامی مصادیق دیگر سعادت نیز به راحتی نفس بستگی دارد. ثروت، جوانی و حتی يك غذای بسیار لذیذ، به هنگام فقدان آسایش و راحتی روح و روان آدمی، تلخ و بیهوده می‌نماید.

سعادت انسان در چیست؟..... ۳۷

فایده دین و آثار مثبت آن، هنگامی متبلور می‌گردد که به تمام مسائل دین توجه شود.

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (وَيَقُولُونَ نُوْمِنُ بِبَعْضِ وَنَكْفُرُ بِبَعْضٍ)^(۱)؛ «و می‌گویند: ما به بعضی ایمان داریم و بعضی را انکار می‌کنیم».

گزینش در مسایل و احکام دینی، يك نوع آفت است که وجود انسان و ایمان او را به بیراهه می‌کشاند. و خداوند می‌فرماید: (أُولَئِكَ هُمُ الْكَافِرُونَ حَقًّا)^(۲)؛ «آنان در حقیقت کافرنده». خداوند اینان را، کافرانی می‌داند که به معنای واقعی کفر متّصف‌اند.

اگر انسان به آموزه‌های دین در تمام ابعاد و جوانب آن عمل نماید و سعادت را که برایش تبیین شده است به دست آورد دیگر هیچ سختی و اندوهی، عذابش نخواهد داد. اگر روزها تشنه و شب‌ها گرسنه بماند، باز هم پریشانی و اضطراب روحش را چنگ نخواهد زد.

ابوذر که خود از شاگردان این مکتب است و وصایای پیامبر عظیم الشان اسلام را به کار بسته است، خود بهترین و بالاترین نمونه برای این مطلب است. او از شدت گرسنگی و تشنگی در بیابانی گرم و سوزان مُرد اما مرگش همراه با سعادت و عزّت بود. هیچ گاه احساس پوچی نکرد و هیچ گاه خستگی

۱. نساء، آیه ۱۵۰.

۲. نساء، آیه ۱۵۱.

۳۸..... ای ابوذر این گونه باش

به او راه نیافت، با رضایت کامل و آسودگی تمام از دار دنیا رخت بر بست. با آن که تشنه و گرسنه بود، زیر بار ظلم و جور نرفت.

البته ابوذر به عنوان مخاطب، خصوصیتی نداشته است، و روی سخن رسول خدا به تمام ابناء بشر بوده است.

دو نعمت قدر ناشناخته

پیامبر اکرم ﷺ در این جا از دو نعمت تندرستی و فراغت یاد می‌کند که بیشتر مردم دارند، اما قدر و ارزش آنها را نمی‌دانند و نسبت به آنها مغبون هستند.

واژه غَبْن معمولاً در مسائل مالی و گاهی نیز در مسائل غیر مالی استعمال می‌شود. و به معنای فریب خوردن یکی از دو طرف معامله در قیمت يك کالا است. حکم خسارت غَبْن در مسائل مالی معلوم است.

مثلاً اگر شخصی از قیمت کالایی اطلاع نداشته باشد و يك جنس هزار تومانی را به دو هزار تومان بخرد، این شخص به اندازه هزار تومان مغبون شده و فریب خورده است. همچنین اگر کسی با سخنان خود، دیگری را به دروغ راهنمایی کند، در واقع او را مغبون کرده است.

یکی از نعمت‌های خدا که معمولاً قدر آن ناشناخته است، نعمت سلامتی است. انسان مادامی که دچار بیماری‌هایی مانند سردرد، پادرد و کمردرد نشده، می‌تواند از لحظه لحظه عمر خویش استفاده‌های فراوان ببرد.

سعادت انسان در چیست؟..... ۳۹

گفتن ذکر خدا از بزرگترین منافع عمر و حیات آدمی است. در حال صحت، کاملاً ممکن است به آن پرداخته شود، و از هر فرصتی مانند لحظات پیش از خواب و زمان‌هایی که در رفت و آمدها و در بین راه‌ها سپری می‌شود می‌توان برای ذکر گفتن سود جُست. اما وقتی نعمت سلامتی از انسان سلب شد ذکر گفتن هم راحت نیست.

انسان پس از مرگ متوجه می‌شود که چه نعمت‌هایی را از دست داده و از برکات و منافع آنها خود را محروم کرده است.

چند میلیون ذکر «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» و «اللَّهُ أَكْبَرُ» را از دست داده است! مگر معنای غبن چیزی غیر از این است؟

اگر انسان از این نعمت‌ها و لحظه‌ها استفاده نکند، در حقیقت مغبون و بازنده است. و از دست دادن این فرصت‌ها، معنای واقعی غبن است.

در بعضی از روایات عبارت «مغبون فیهما کثیر من الناس» به صورت «مفتون مغبون فیهما کثیر من الناس»^(۱) آمده است.

کلمه مفتون به معنای ممتحن است. هرچه نعمت‌های بیشتری به انسان رو کند، بیشتر وسخت تر مورد امتحان قرار خواهد گرفت. و به همین نسبت بازنده، ضرر و خسارانش سنگین تر است.

در برخی روایات آمده است:

۱. بحار الأنوار، ج ۷۸، ص ۱۷۰، باب فضل العافیة والمرض.

۴۰..... ای ابوذر این گونه باش

نعمتان مکفورتان، الأمن والعافیة^(۱).

کُفر یعنی ستر و انسان کافر یعنی انسانی که عقل خویش را از خود پنهان کرده و از آن استفاده نمی‌کند. بنابراین چون کافر از عقلش استفاده صحیح نمی‌کند مقصر است. او گرچه در امور روزمره از عقل خود به خوبی استفاده می‌کند، اما در مسائل اعتقادی و معنوی آنرا از خویش دور کرده است. غذای فاسد نمی‌خورد، تجارتی که باعث ضرر و زیان شود انجام نمی‌دهد، در زندگی، برخورد شایسته‌ای از خود به نمایش می‌گذارد، اما در مسائل اعتقادی و دینی، عقل را تعطیل و حکم آنرا پنهان می‌کند.

انسان باید پرده را بردارد و به این دو نعمت، یعنی سلامتی و فراغت، علم پیدا کند؛ چرا که شناخت و معرفت نعمت‌ها، شرط اول استفاده درست از آنهاست.

نعمت زندگانی در عصر پیامبر(صلی الله علیه وآله)

زندگی در عصر پیامبر ﷺ بزرگترین نعمتی بود که خدا به معاصرین و اطرافیان آن حضرت عطا فرمود، اما از آنجا که هرچه نعمت بزرگتر باشد، امتحان پیچیده تر است، بازندگان زمان پیامبر، بیچاره ترین بازندگان هستند. منافقانی که در زمان پیامبر اکرم ﷺ، نفاق پیشه کردند و مورد غضب و لعن

۱. همان.

سعادت انسان در چیست؟..... ۴۱

قرار گرفتند، اگر در دوره‌ای غیر از عصر پیامبر ﷺ به دنیا می‌آمدند، خسران و ضرری که متوجهشان می‌شد به مراتب کمتر بود.

وجود با برکت پیامبر ﷺ برای تمام ملل و اعصار به عنوان چراغی راهنما و روشنگر بوده است و بسیاری از مردمان جهان به واسطه آموزه‌های آن حضرت با راه راست و مشی صحیح زندگی آشنا شده و می‌شوند. بنابراین، شعاع نور وجودی ایشان برای مردمی که در اطرافشان بوده‌اند و در کنار حضرتش زندگی می‌کرده‌اند، بسیار پر فروغ تر بوده است. گمراه شدن از راه راست، آن هم کنار پیامبر اسلام ﷺ مانند بیراهه رفتن و زمین خوردن در روز روشن است.

واقع شدن در میان نعمت‌ها امتحانی است که برخی به واسطه آن رستگار و بهشتی و برخی دیگر گمراه و دوزخی می‌شوند.

ارزش جوانی

پیامبر اکرم ﷺ بعد از بیان اهمیت نعمت تندرستی و فراغت به جوانان گوشزد می‌فرمایند که ارزش جوانی خود را بدانند و آگاه باشند که اگر این دوره به سر آید، دیگر قابل بازگشت نیست و بسیاری از توانایی‌های انسان با سپری شدن جوانی از دست می‌رود. آن گاه است که با ناامیدی خواهند گفت:

۴۲..... ای ابوذر این گونه باش

لیت شاباً بوع فاشتریته^(۱)؛ ای کاش جوانی خرید و فروش می‌شد تا آن را می‌خریدم. عرب «لیت» را در آرزویی استعمال می‌کند که دست یافتنی نیست؛ معادل «لیت» در فارسی همان «ای کاش» است، با این تفاوت که آرزوهایی که بعد از «ای کاش» بیان می‌شود، گاه دست یافتنی و گاه خارج از دسترس است. بیان پیامبر ﷺ در این فقره، در واقع يك اخطار و اخبار از آینده است. به جوان‌ها اخطار می‌کند که جوانی متاعی دست نیافتنی است و مبدا که آن را ارزان بفروشید.

«وصحتک قبل سُقمک»

اوضاع و احوال در این دنیا هیچ وقت يك نواخت نیست و تغییر و تحول در ذات دنیا است. بنابراین گاهی انسان مریض می‌شود و گاهی سالم است. سلامتی نیز همچون دیگر نعمت‌های دنیا، همیشگی و ماندنی نیست. همه امور انسان اعم از عبادت، تحصیل و امور دیگر منوط به سلامتی و تندرستی است. وقتی انسان مریض شود قدرت انجام هیچ کاری را ندارد. انسانی که در روز ساعت‌ها کار می‌کند و شب‌ها نیز به نماز شب و استغفار مشغول است، به هنگام مریضی حتی توان از جا برخاستن را ندارد. ضعف و ناتوانی ناشی از

۱. مغنی اللیب، ج ۲، ص ۳۹۳.

سعادت انسان در چیست؟..... ۴۳

مريضی، در دوران پیری مضاعف می‌گردد. پس انسان باید قدر و ارزش سلامتی خویش را بداند و از آن نهایت استفاده را ببرد.

«و غِنَاكَ قَبْلَ فَقْرِكَ»

این قسمت از نصایح رسول اکرم صلی الله علیه و آله از چند جهت قابل تأمل است. اول مفهوم فقر و غناست. فقرو غنا صفاتی تشکیکی هستند، یعنی فقر از حیث مصداق، درجات و مراتب متعدد و طبقات متفاوتی دارد که هر کدام از افراد جامعه در یکی از این طبقات قرار دارند. هر کدام از این طبقات، نسبت به يك یا چند طبقه بالاتر از خود، فقیر هستند و نسبت به طبقات پایین تر، غنی محسوب می‌شوند.

شدیدترین حالت فقر، گرسنگی است. نهایت فقر این است که انسان چیزی برای خوردن نداشته باشد. و نتواند اساسی ترین نیاز بدن خود را، که تغذیه است، تأمین کند.

رسول خدا (صلی الله علیه و آله) و فقر

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علی رغم اینکه ریاست حکومت اسلامی را به عهده داشتند و مقام والایی نیز در نزد خداوند متعال دارا بودند، بسیاری از اوقات در حالت گرسنگی مطلق به سر می‌بردند.

بسیار اتفاق می‌افتاد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین وعده غذا نمی‌خورد؛ اما با این حال اگر غذایی به دست می‌آورد آن را می‌بخشید.

..... ۴۴ ای ابوذر این گونه باش

حتی گاه گرسنگی به قدری بر وجود آن حضرت فشار می‌آورد که برای تحمل آن، دو سنگ بر شکم خود می‌بستند.^(۱)

کسی که اشرف اولین و آخرین و سرور مسلمانان و رئیس ورهبر حکومت است، در عین ریاست و آقایی و در زمان رهبری خود، این گونه با بدن و نفس خود رفتار می‌کرد.

در روایات آمده که گاه گرسنگی ایشان، در زمان اقامت در مدینه، به حدی می‌رسید که هیچ کدام از این تدابیر فایده نمی‌کرد.

روزی به دختر گرامیشان فرمودند: «مادخل جوف أبیک منذ ثلاث شیء»^(۲)؛ سه شبانه روز است که غذایی به معده پدرت نرسیده است». چنین فردی به ابوذر نصیحت می‌کند که نعمت غنا را غنیمت شمار، قبل از آن که فقر جای آن بنشیند.

حدیثی از امام صادق علیه السلام، است که می‌فرماید:

نزل جبرئیل علی رسول الله فقال إن الله جلّ جلاله یقرئك السلام

ویقول لك هذه بطحاء مكة إن شئت أن تكون لك ذهباً. قال فنظر

النبي إلى السماء ثلاثاً ثم قال لا يا رب ولكن أشبع يوماً فأحمدك وأجوع

يوماً فأسئلك^(۳)؛ جبرئیل خدمت پیامبر رسید و عرض کرد: خداوند به شما

۱. امالی صدوق، ص ۶۳۳، المجلس الثاني والتسعون.

۲. بحار الأنوار، ج ۱۶، ص ۲۲۵، باب ۹، مکارم اخلاقه و سیره و سننه.

۳. مکارم الأخلاق، ص ۲۴.

سعادت انسان در چیست؟ ۴۵

سلام می‌رساند و می‌فرماید اگر بخواهی، سرزمین مکه را برایت پر از طلا می‌گردانم. (امام صادق علیه السلام) فرمود: پس پیامبر سه بار به آسمان نظر افکندند و فرمودند: نه ای پروردگارا، بلکه روزی سیر باشم، سپاس تو را به جای آورم و روزی گرسنه باشم پس روزی خود را از تو خواهم.

«وفراغك قبل شغلك وحياتك قبل موتك»

پس از مرگ، انسان دیگر نمی‌تواند کاری انجام دهد. حتی نمی‌تواند يك «لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ» بگوید. نمی‌تواند يك ريال پول در راه خدا بدهد.^(۱) پس تا زنده‌ایم باید زندگی خود را غنیمت بشماریم. کسی در زندگی پیروز است که از همه اوقات خود استفاده نماید.

۱. «لا في الحسنه يزيدون» نهج البلاغه، ص ۱۹۰، عظة الناس.

ابوذر و دوره ابوذر تمام شد، و الآن نوبت به انسان‌های دیگری رسیده، باید دید اینها تا چه اندازه می‌توانند از سرمایه عمر استفاده نمایند.

شخصی خدمت آیه الله میرزا مهدی شیرازی (قدس سره)^(۱) رسید و از ایشان خواست، کسی را مأمور کند که برای جدش يك سال نماز بخواند و روزه بگیرد. و گفت جد من به هنگام مرگ وصیت کرده که فلان خانه را بفروشند و پول آن را برایش صرف نماز و روزه نمایند.

اما هیچ کدام از ورثه این کار را نکرده‌اند و الآن من می‌خواهم پس از هفتاد سال به سهم خود، به وصیت او عمل کنم. با وجود این که اموال زیادی بر جای گذاشته بود، و در مقابل خواسته بود فقط يك خانه را برایش صرف نماز و روزه نمایند! این شخص نوه خوبی پیدا کرده، و گرنه مانند خیلی‌ها همین يك سال روزه و نماز هم نصیبش نمی‌شد.

شخصی، با این که مستطیع بود، در ایام زندگی خود حج نرفت، و به هنگام مرگ وصیت کرد، پسرش به جای او حج برود. از قضا پسر، ناخلف از آب درآمد و به وصیت پدر عمل نکرد. به او گفتند: چرا از جانب پدرت حج نمی‌روی؟ گفت: می‌خواست خودش برود، به من مربوط نیست.

انسان تا در دنیاست و می‌تواند، باید آخرتش را آباد کند. و اگر بتواند حتی برای خواب و خوراک هم نباید کارهای خود را تعطیل کند، اما چاره‌ای از آن

۱. پدر بزرگوار حضرات آیات سید محمد، سید صادق، سید حسن و سید مجتبی شیرازی.

به تأخیر نینداختن آرزو و هدف

یا أباذر، إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ بِأَمْلِكَ، فَإِنَّكَ بِيَوْمِكَ وَلَسْتَ بَمَا بَعْدَهُ، فَإِنْ يَكُنْ غَدَ لَكَ، فَكُنْ فِي الْغَدِ كَمَا كُنْتَ فِي الْيَوْمِ. وَإِنْ لَمْ يَكُنْ غَدَ لَكَ لَمْ تَتَدَمَّ عَلَى مَا فَرَّطْتَ فِي الْيَوْمِ. يَا أَباذر، كَمْ مِنْ مُسْتَقْبَلٍ يَوْمًا لَا يَسْتَكْمِلُهُ، وَمُنْتَظَرٍ غَدًا لَا يَبْلُغُهُ.

ای ابوذر! بپرهیز از امروز و فردا کردن و تأخیر در انجام آرزوهایت، تو مسئول امروز خود هستی اگر فردا هم زنده ماندی همان گونه باش که دیروز بودی و اگر فردا زنده نبودی پشیمان نیستی که چرا امروز کوتاهی کردی. ای ابوذر، چه بسیار افرادی که صبح زنده بودند، اما آن روز را کامل نکردند و چه بسیار افرادی که منتظر فردا بودند اما هیچ وقت آن را درک نکردند.

ای ابوذر، به نحوی عمل کن که اگر فردایی درکار نبود، پشیمان نشوی و نگویی ای کاش، فلان عبادت را دیروز انجام می‌دادم، فلان کار خیر را انجام می‌دادم، ای کاش، فلانی را اذیت نمی‌کردم. حضرت در این جا آرزو را به عنوان مثال ذکر می‌کنند، و در حقیقت به انسان‌ها می‌فرمایند در زندگی تأمل کنید.

۱۴۰۰ سال پیش ابوذر از دنیا رفته، اما نام او و وصیتی که پیامبر به او کرده است هنوز زنده است. ابوذر در زندگیش به وصیت پیامبر عمل کرد، به همین خاطر در کتاب‌های تاریخی و تفاسیر، نام ابوذر می‌درخشد.

به تأخیر نینداختن آرزو و هدف..... ۴۹

نیست. اگر نخواست نمی‌تواند عبادت کند، نمی‌تواند درس بخواند، نمی‌تواند بنویسد، اما باید سعی کند در حد ضرورت بخوابد و در حد ضرورت غذا بخورد. درست مانند کسی که به بیمارستان می‌رود و او را برای معالجه بستری می‌کنند؛ چنین کسی حتی اگر مانند او در آن جا رایگان هم باشد حاضر نیست يك لحظه بیشتر از مقدار لازم در بیمارستان بماند. خواب و خوارك، لباس و زندگی هم مانند بیمارستان است، باید در حد ضرورت از آنها استفاده برد. البته در بعضی موارد لازم است حال دیگران را نیز در نظر داشت، به عنوان مثال اگر میهمان بیاید، باید حال او مراعات شود. این توصیه‌ها مربوط به وقتی است که انسان تنها باشد. در تنهایی سعی کند وقت کمتری صرف خواب و خوارك نماید.

حضرت هادی و یا عسکری علیهما السلام می‌فرماید:

قومی در نزد يك دریا زندگی می‌کردند که هر دو سال يك بار پادشاهی برای خود انتخاب می‌کردند. برایشان فرقی نمی‌کرد که پادشاه چه کسی باشد، بقال، حمّال، عالم، کاسب و جوان یا پیر. طبق قانون خودشان او را بر می‌گزیدند و می‌گفتند تا دو سال پادشاه ما هستی و هر چه بگویی از جان و دل می‌پذیریم، اما پس از دو سال او را از تخت فرود آورده و به دریا می‌انداختند. این بود که هیچ عاقلی حاضر نمی‌شد این حکومت را قبول کند؛ در این میان شخصی حکیم و دانشمند برای پادشاهی اعلام آمادگی کرد و حکومت را پذیرفت و مدت دو سال همه چیز در اختیارش بود. در طی این دو سال، يك

۵۰..... ای ابوذر این گونه باش

عده از اطرافیانش را فرستاد تا جزیره خوش آب و هوایی بیابند و تمام وسایل راحتی زندگی را، برای او به آنجا انتقال دهند. همچنین دستور داد باغ‌ها و مزارعی هم در آن جا ایجاد کنند. همین طور به فرمان او قایق‌هایی هم ساخته شد و در گوشه‌ای از ساحل دریا مخفی کردند. دو سال حکومت او تمام شد، مردم او را گرفته و به دریا انداختند. او نیز خودش را به قایق‌ها رساند و به آن جزیره رفت و عمری را به راحتی سپری نمود.

آن دو سال، دنیا و آن جزیره آخرت است. انسان اگر صد سال هم زندگی کند، ارزش همان دو سال را دارد و بعدش او را به دریا می‌اندازند. در دریا اگر نصیب کوسه‌ها هم بشود، دردی که متحمل می‌شود يك لحظه بیشتر نیست و دیگر چیزی نمی‌فهمد؛ اما آخرت که تمام شدنی نیست، او می‌ماند و میلیون‌ها سال پشیمانی، اگر اهل معصیت نباشد فقط حسرت می‌خورد، اما خدای ناکرده اگر عاصی باشد حسرت با عذاب الهی آمیخته می‌شود. گفتن این مطلب به زبان ساده است!!

مثلاً کسی که به سفر رفته و وسیله‌ای را فراموش کرده با خود ببرد، چه قدر حسرت می‌خورد؛ با وجود این که در سفر امکان تدارك هست، با يك تلفن، با يك نامه ممکن است نیازش برطرف گردد، اما با مرگ، همه چیز تمام می‌شود. کسی که اهل معصیت بوده، دیگر کارش تمام است، کاری از دستش بر نمی‌آید و بیچارگی اش آغاز می‌گردد.

تعجیل در توبه

تا انسان زنده است می‌تواند توبه کند و گذشته‌هایش را تدارك نماید و خود را در مسیر ترقی و سعادت قرار دهد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ضمن حدیثی، می‌فرماید: «خداوند توبه یک سال قبل از مرگ، یک سال زیاد است؛ یک ماه قبل از مرگ، یک ماه زیاد است؛ یک هفته قبل از مرگ، یک هفته هم زیاد است؛ یک روز قبل از مرگ، یک روز هم زیاد است؛ بلکه قبل از دیدن ملک الموت توبه را می‌پذیرد»^(۱).

یعنی، اگر يك لحظه قبل از باز شدن چشم‌هایش به آخرت توبه نماید، خداوند می‌پذیرد. ولی نباید در توبه تسويف کرد و آن را به فردا و فرداها موکول نمود. از کجا که فردا زنده است؟ آیا انسان‌هایی که مرده‌اند می‌دانستند اجلشان کی خواهد رسید.

خوب است گاهی انسان به زیارت اهل قبور برود، يك لحظه تأمل کند که اینهایی که زیر خروارها خاک خوابیده‌اند، بعضی‌ها از او زرنگ تر بوده‌اند، بعضی‌ها عالم تر و پولدارتر بوده‌اند، بعضی‌ها بیشتر از او و بعضی‌ها کمتر از او عمر کرده‌اند، هر کدام از اینها به خود وعده‌هایی می‌دادند و آرزوهایی داشتند، ولی چه شد؟ آیا همه آنها به آرزوهایشان رسیدند.

۱. کافی، ج ۲، ص ۴۴۰، ح ۲.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌فرمایند: «إِيَّاكَ وَالتَّسْوِيفَ؛ از امروز و فردا کردن پرهیز» عُمَرُ سَعْدٌ - لَعْنَهُ اللَّهُ - وقتی که تصمیم گرفت با امام حسین علیه السلام بجنگد گفت: «أَتُوبُ إِلَى الرَّحْمَنِ مِنْ سُنَّتَيْنِ؛ دو سال قبل از مرگ توبه می‌کنم» آیا توبه کرد؟ اگر توبه هم می‌کرد فایده‌ای نداشت، چرا که خداوند از حق مظلوم در نمی‌گذرد.

شخصی خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله رسید و عرض کرد: یا رسول الله، به عده‌ای ظلم کرده‌ام و اکنون می‌خواهم توبه کنم، حضرت فرمودند: باید حق آنها را برگردانی! گفت: آنها مُرده‌اند. فرمودند: پس نمی‌توانی توبه کنی [توبه تو فایده‌ای ندارد].

همان لحظه شخص دیگری آمد و گفت: یا رسول الله، من کارهای حرام بسیاری مرتکب شده‌ام و اکنون می‌خواهم توبه کنم، آیا توبه‌ام قبول است؟ حضرت فرمود: آری قبول است.

خداوند عادل است (إِنَّ اللَّهَ لَا يَظْلِمُ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ)^(۱)؛ «همانا خدا به اندازه ذره‌ای ستم نمی‌کند» ولی باید از عدل خدا ترسید. خدا از يك ظلم کوچک به بندگان ستم نمی‌گذرد. هیچ عذر و بهانه‌ای را هم نمی‌پذیرد. بعضی از ظالمان ورد زبانشان این است که «المأمور معذور؛ مأموریم و معذور» این کلمه صحیح نیست. این در

۱. نساء، آیه ۴۰.

به تأخیر نینداختن آرزو و هدف..... ۵۳

منطق فرعون ویزید و هارون پذیرفتنی است، اما در منطق رسول خدا، در منطق قرآن و امیرمؤمنان چنین نیست.

مهم این است، شخص از طرف چه کسی مأمور است؟ اگر مانند ابوذر از جانب رسول خدا مأمور باشد، نه تنها معذور که مأجور نیز می‌باشد، اما اگر از جانب سلطان جور مأمور باشد کار خویش هم گناه است. شاید در اسلام عملی با فضیلت تر از ساخت مساجد نباشد. در قرآن و روایات، فضایل بسیاری برای ساخت مساجد ذکر شده است؛ چرا که مردم در مسجد نماز می‌خوانند و مسجد جای دعا و زیارت و توبه و اعتکاف است. اما در روایات آمده که امام صادق علیه السلام به یکی از اصحابشان فرمودند: «لا تعنهم علی بناء مسجد^(۱)؛ در بنای مسجد نیز آنها [هارون عباسی] را یاری نکن».

مطلب بسیار مهم است. اگر کسی برای ظالم مسجد، دارالایتام و حسینیة هم بسازد، اهل جهنم است چون موجب تقویت بنای ظلم می‌شود و لذا در روایات؛ بعضی از مساجد، ملعون قلمداد شده‌اند.

در میان هزاران تن از راویان شیعه، چند صد نفر ثقه (مورد اعتماد) هستند، در میان این چند صد نفر، ده‌ها تن از بقیه بهترند، و در بین این ده‌ها نفر، چند نفر خیرة الخیرة هستند که یکی از آنها صفوان جمّال است. وی شتران بسیاری داشت که از راه اجاره آنها زندگی خود را می‌گذراند. روزی هارون

۱. التهذیب، ج ۶، ص ۳۳۸، باب المكاسب.

۵۴..... ای ابوذر این گونه باش

برای رفتن به حج، شتران او را اجاره کرد. امام کاظم علیه السلام به او فرمود: همه چیز تو خوب است الا يك چیز، و آن این که شترهایت را به هارون اجاره داده ای. گفت: یابن رسول الله، می‌دانم که هارون فرد بدی است، اما او این شترها را برای سفر حج اجاره کرده است، برای کار حرامی نمی‌خواهد. حضرت فرمود: آیا دلت نمی‌خواهد زنده بماند، تا از حج برگردد و پول کرایه تو را بدهد؟ همین مقدار هم بد است و در زندگی تو این هم جایز نیست^(۱).

صفوان با اشاره امام شترهایش را فروخت، و کسب و کارش را تعطیل کرد. مرحوم شیخ انصاری در مکاسب ضمن نقل این روایت رأی عده‌ای از فقها را مبنی بر حرمت این کار ذکر کرده است، یعنی اگر من و شما نیز چنین کاری انجام دهیم حرام است. آری، حتی برای حج هم حرام است، حجتی که گفته‌اند اگر ایام حج، افراد حج گذار کم باشند، بر رهبر مسلمانان واجب است عده‌ای را به حج بفرستد تا مراسم حج خلوت نماند.

۱. رجال کشی، ص ۴۴۰.

بسیاری در جوانی به خود زحمت می دهند، تلاش می کنند، کمتر استراحت می کنند و مسیر (دنیا) را فدای مصیر (آخرت) می کنند وعده زیادی هم مسیر را به خوشی و راحتی می گذرانند و می گویند مصیر، هر چه شد، بشود.

کودکی که برای حمام رفتن به او وعده جایزه داده اند، این مقدار درک دارد که مسیر را فدای مصیر کند، یعنی سختی حمام رفتن را برای رسیدن به جایزه تحمل می کند، اما بسیاری از افراد مصیر را فدای مسیر می کنند.

اگر انسان به آخر کار بیندیشد، وبا خود بگوید آیا پس از این دنیا سرانجام من بهشت است یا جهنم، تا بی نهایت نعمت است یا عذاب، دیگر آرزو او را نخواهد فریفت و از فکر خدا غافل نمی شود. با خود می گوید آنهایی که مُردند همه آرزوهایی داشتند، جوانها، پیرها با آرزوهای کم وزیادشان رفتند.

وقتی چنین با خود بیندیشد، از آرزوهای دراز دست بر می دارد، البته نفس آرزو ناپسند نیست؛ اما غرور و مستی که به واسطه آن می آید، انسان را به وادی غفلت می کشاند.

«یا اباذر، کن كأنك في الدنيا غريب؛ ای ابوذر در دنیا به گونه ای باش

که گویی در آن غریب هستی».

شخصی که در کشوری غریب است، و زبان و قوانین آن جا را نمی داند، برای تهیه مسکن و غذای سالم از مردم سؤال می کند. در مورد هر چیزی که شك کند، از اهل خبره سؤال می کند.

اندیشه مرگ و قیامت

یا اباذر، لو نظرت إلى الأجل ومصيره لأبغضت الأمل وغروره. یا اباذر، کن كأنك في الدنيا غريب، أو كعابر سبيل وعد نفسك من أصحاب القبور. ای ابوذر، اگر اجل خود ونهایت آن را بنگری که چه زود می آید وبه سرعت می گذرد، هر آینه آرزوهای دور و دراز خود را دشمن خواهی داشت، و فریب آن را نخواهی خورد. ای ابوذر، در دنیا مانند غریبی باش که به غربتی در آید و آن را وطن خویش نشمارد و یا مسافری که در منزلی فرود آید و قصد اقامت ننماید و خود را از اصحاب قبور بشمار و قبر را منزل خود دان.

لحظه آخری که انسان از دنیا رخت بر می بندد، اجل است. انسان پس از طی شدن مسیرش به مصیر^(۱) می رسد و این از ویژگی های انسان است. زندگی حیوانات مصیر ندارد.

اجل، اول آخرت و پایان دنیاست. پس از مردن حسابرسی آغاز می شود و قبر مصیر اول است: «القبر إما روضة من رياض الجنة أو حفرة من حفر النيران»^(۲)؛ قبر یا باغی از باغهای بهشت و یا چاهی از چاههای جهنم است». مصیر بعدی قیامت است و سرانجام مصیر نهائی بهشت یا جهنم است.

۱. مصیر: سرانجام، فرجام کار، پایان کار، جایی که آبها به سوی آن می رود. (برکه، دریا)

۲. بحار الأنوار، ج ۶، ص ۲۷۵، باب ۸؛ احوال البرزخ والقبر وعذابه.

در این غربت سرای دنیا نیز باید همین کار را کرد، اگر از چیزی با خبر نباشیم و حکم شرعی آن را ندانیم، باید از آن پرهیز کرد یا از اهل خبره که اهل بیت علیهم السلام هستند پرسید، باید از آنها پرسید در بازار آخرت چه عملی خریدار دارد. در حقیقت تمام اعمال مؤمنان باید با امضای اهل بیت علیهم السلام باشد، بیچاره آن کسی که عمری کارهای نیک انجام می‌دهد، عبادت می‌کند، ولی در آخر اعمالش را قبول نمی‌کند.

خدا ورسولش و اهل بیت علیهم السلام راه انجام کارهای خیر هستند و اینها از هم جدایی ندارند. در همه امور دین باید طبق دستور پیامبر و ائمه علیهم السلام پیش رفت.

در زمان غیبت امام باید به فقها رجوع کرد فقهائی که در بعضی مسائل روزها تأمل می‌کردند تا اگر حکم آنها مطابق واقع نبود لااقل نهایت سعی خود را کرده باشند و بدین وسیله نزد خداوند کریم معذور باشند.

مانند مرحوم آیه الله العظمی سید مهدی شیرازی که در جلسه استفتائی که با عده‌ای از مراجع و مجتهدین وقت همچون: آقا حسین قمی^(۱)، آقای میلانی^(۱)،

۱. حاج آقا حسین قمی فرزند سید محمود طباطبائی قمی حائری یکی از مراجع تقلید زمان خودش بود که در سال ۱۲۸۲ هجری قمری متولد شد، ابتدا در تهران، سپس در درس میرزای بزرگ در سامرا تحصیل کرد و بعد به تهران بازگشت و در درس میرزا محمد حسن آشتیانی شرکت جست و باز به نجف برگشت و بعد از سید ابوالحسن اصفهانی به مرجعیت رسید و در سال ۱۳۶۶ هجری قمری وفات یافت. ویراستار

میرزای اصفهانی^(۲) وزین العابدین کاشانی داشتند، گاهی در مسئله ای، يك هفته تأمل می‌کردند.

«أو كعابر سبيل؛ یا مانند عابر ورهگذر باش».

اگر کسی بخواهد از شهری به شهر دیگر برود، فقط به این اندازه به مسیر بین راه توجه دارد که بتواند به سلامت آن را طی کند، و توجهی به خصوصیات مناطق بین راه ندارد بلکه در فکر آن است که هر چه زودتر به مقصد برسد، حضرت در این جا می‌فرماید از دنیا در حد يك مسیر استفاده ببر و از آن در راه رسیدن به آخرت استفاده کن.

«وَعِدَ نَفْسِكَ مِنْ أَصْحَابِ الْقُبُورِ؛ خود را از مردگان به شمار آور»؛ یعنی يك لحظه چشم خود را به روی دنیا ببند و فکر کن عمرت تمام شده و تو را درون قبر گذاشته‌اند و بر رویت خاك می‌ریزند، و تو را با اعمالت تنها گذاشته و رفته‌اند.

در کتاب‌های مواعظ آورده اند، در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، ابن عباس با جوانی دوست بود و بسیار به او احترام می‌گذاشت، روزی به ابن عباس

۱. آیه الله سید محمد هادی میلانی تبریزی یکی از مراجع بزرگ شیعه است که ساکن شهر مشهد بود و در سال ۱۳۹۵ هجری قمری در همان شهر درگذشت. نامبرده به حدت فهم و شدت حافظه مشهور بود. ویراستار

۲. میرزای اصفهانی یکی از بنیان گذاران مکتب تفکیک است ابتدا در نجف به تحصیل و تدریس پرداخت، سپس به مشهد رضوی رفت و در همان جا رحل اقامت گزید و مخالفت با فلسفه را آغاز کرد و از همان زمان این تفکر در حوزه علمیه مشهد تقویت شد و تقریباً تا به امروز ادامه دارد. ویراستار

گفتند: آیا می‌دانی کار او چیست؟ گفت: چه کاره است؟ گفتند: گورکن است. ابن عباس می‌دانست که او گورکن نیست، اما برای این که آنها را نیز آگاه کند، گفت هرگاه خواست به گورستان رود مرا خبر دهید.

يك بار نیمه شب در خانه ابن عباس را زدند و گفتند آن جوان به طرف قبرستان می‌رود، ابن عباس نیز با آنها به دنبال جوان رفت، دیدند به قبرستان رسید و اتفاقاً يك جایی را كند و درون آن رفت، نزدیک تر رفتند، دیدند، مشغول ناله و استغفار است، و به یاد روزی است که او را به این جا خواهند آورد. وقتی از قبر بیرون آمد، ابن عباس او را بوسید و در آغوش گرفت. آری! در جوانی به فکر آخرت بودن يك ارزش بسیار والائی است.

در دنیا گاهی لغزشهای کوچک باعث از پا درآمدن انسان می شود، مانند شخصی که بیماری مختصری دارد اما پرهیز و درمان نمی کند تا آنکه بیماری شدت یافته و او را از پای در می آورد، اما مراد رسول اکرم صلی الله علیه و آله در این فقره از وصیت، لغزشهای جسمی نیست، بلکه عثرت معنوی را بیان می فرمایند و به ابوذر می فرمایند نگذار دچار لغزش معنوی گردی؛ اما اگر دچار شدی زود آن را علاج کن و از تبدیل شدنش به سرعت جلوگیری کن.

در دنیا ممکن است گاهی زخم عمیقی در بدن ایجاد شود؛ اما با مداوا و مراقبت خوب شود، عثرت و لغزش معنوی نیز چنین است، گناه و لغزش هر چند که بزرگ باشد با رحمت و عفو و بخشش بی حساب حضرت حق جبران خواهد شد، ولی اگر به آن بی توجهی شود، انسان را هلاک و نابود می کند.

حجاج بن یوسف ثقفی^(۱) از ابتدا جنایتکار و آدم گُش نبود، بلکه اهل نماز و روزه و حتی امام جماعت بوده است، پس چرا به حجاج جنایت کار تبدیل شد؟ به خاطر عثرت هایی که تبدیل به سرعت شد. روایت های بسیاری از امامان علیهم السلام وارد شده است که به مؤمنان توصیه می کند هر روز محاسبه نفس کنید، در کتاب های روایی مانند اصول کافی، بحار الانوار، بابی وجود دارد به

۱. ابو محمد حجاج بن یوسف الحکم الثقفی (۴۰ - ۹۵ ق) والی مکه و مدینه و طائف از طرف عبدالملک بن مروان بود شهر واسط را بین کوفه و بصره بنا نهاد و به اتفاق مورخان، آدم بسیار خونریز و جنایت کار بوده است (الأعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۶۸)

هراس از لغزشها

يا أَبَاذَر، إِيَّاكَ أَنْ تَدْرِكَكَ الصَّرْعَةُ عِنْدَ الْعَثْرَةِ فَلَا تَقَالَ الْعَثْرَةُ وَلَا تَمُكِّنَ مِنَ الرَّجْعَةِ وَلَا يَحْمِدُكَ مَنْ خَلَّفَتْ بِمَا تَرَكْتَ وَلَا يَعْذُرُكَ مَنْ تَقَدَّمَ عَلَيْهِ بِمَا اشْتَغَلْتَ بِهِ.

ای ابوذر، مواظب باش، مبادا بر اثر لغزشها از پا در آیی و دیگر نتوانی گذشته را تدارک کنی، آن هنگام قدرت برگشتن به دنیا را نخواهی داشت و بازماندگانت تو را بر ثروتی که برای آنان گذاشته ای مدح و ستایش نمی کنند و خداوند متعال نیز که به سوی او رفته ای، عذرهای بی اساس تو را در ترک اطاعت و بندگی نخواهد پذیرفت.

عَثْرَت و صَرَعَت

عَثْرَت^(۱) به معنای لغزش و زمین خوردن، در زندگی هر انسانی طبیعی است، چرا که انسان معصوم نیست و زرق و برق دنیا او را فریفته خویش می کند و در پی آن دست به گناه و آلودگی زده و به حقوق الهی یا حقوق مردم تجاوز می کند. پیامبر اکرم به ابوذر وصیت کرده اند که اگر دچار عثرت (لغزش) شدی، نگذار عثرت تو تبدیل به سرعت^(۲) شود.

۱. العَثْرَةُ: يك بار افتادن، يك لغزش، جنگ و جهاد را عَثْرَةُ گویند. چرا که در جنگ لغزش و افتادن بسیار است. ترجمه المنجد به فارسی، ج ۲، ص ۱۰۷۷.

۲. الصَّرْعَةُ: زمین خوردن، زمین خوردنی که پس از آن یارای برخاستن نباشد.

هراس از لغزش‌ها..... ۶۳

نام «باب محاسبة النفس كل يوم» این همه سفارش و توصیه به خاطر این است که عثرت‌ها در همان مرحله بمانند و به سرعت تبدیل نگردند.

گاهی لغزیدن يك نفر باعث سقوط افراد دیگری نیز می‌گردد، مثلاً مرد خانه اگر بد اخلاق باشد، اخلاق بد او، کم‌کم روی دیگر افراد خانوده اش تأثیر می‌گذارد. و یا تأثیر لغزش عالم و روحانی و حاکم و رهبر ناشیست، بسیار بیشتر از افراد معمولی است.

کوهنوردی که بر فراز قله قرار گرفته است بیشتر از شخصی که در پائین یا دامنه کوه است باید مواظب باشد، تا نلغزد، اگر هم لغزید باید سعی کند خیلی زود خود را حفظ کند و به جای اولش برگردد والا عاقبتی جز سقوط به دره هلاکت در انتظارش نخواهد بود.

صرعت پس از رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

پس از رحلت رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) عثرت مردم در بیعت نکردن با امیرالمؤمنین(علیه السلام)، صرعتی زیان بار و جبران ناپذیر در پی داشت. اگر آن سی سالی که مولای متقیان پس از رسول اکرم زنده بودند، حکومت در دستشان قرار گرفته بود و امر خلافت به جانشین حقیقی پیامبر عظیم الشان واگذار می‌گردید، به جرئت می‌توان قسم خورد که حتی يك ظلم در دنیا واقع نمی‌شد و همه از نعمت آسایش و رفاه و امنیت بهره مند می‌شدند.

۶۴..... ای ابوذر این گونه باش

راه پیامبر را از بین بردند و مردم با نام اسلام به جاهلیت گذشته برگشتند. عثرتی که پس از رسول اکرم(صلی الله علیه وآله) واقع شد از آن دسته است که جماعتی را هلاک کرد و عده زیادی از مسلمانان راه هلاکت را با نام اسلام در پیش گرفتند و با اسم اسلام به آن خیانت کردند. و باز در روایات آمده است، تمام ظلم‌هایی که واقع می‌شود، منسوب به آنهایی است که از انجام وصیت پیامبر خدا در مورد جانشین خویش جلوگیری کردند، چرا که اگر پس از آن حضرت جانشین واقعی اش به حکومت می‌رسید، اُمت از راه صواب منحرف نمی‌شد و عثرت آنها به سرعت تبدیل نمی‌شد.

عامل بنی امیه و نجات از صرعت

یکی از عمال بنی امیه که از راه کتابت در دربار امویان ثروت زیادی اندوخته بود، روزی با خود فکر می‌کند که آیا این پول‌هایی که من تا به حال به دست آورده‌ام حلال است یا نه؟ گویا می‌دانسته، بنی امیه غاصبانی هستند که بر اریکه خلافت تکیه زده اند. فکر حرام بودن پول‌ها لحظه‌ای او را رها نمی‌کرد. تا این که نزد علی بن ابی حمزه وکیل امام صادق(علیه السلام) رفت و به او گفت: تو وکیل امام و فردی عالم هستی، هر وقت خواستی نزد امام بروی مرا نیز با خود ببر. ابن ابی حمزه نیز او را به همراه خود خدمت امام برد. به امام صادق(علیه السلام) عرض کرد: یابن رسول الله، من کاتب بنی امیه هستم و از آنها

پول‌های زیادی گرفته ام، وبرایم فرقی نمی‌کرد که این اموال حلال است یا حرام. حال می‌خواهم توبه کنم، آیا ممکن است؛ و باید چکار کنم؟

حضرت فرمودند: اگر تو وامثال تو برای بنی امیه کار نمی‌کردید و از اعوان و انصار آنها نمی‌شدید، بنی امیه نمی‌توانستند حق ما را غصب کنند. در ادامه به او فرمودند: اگر می‌خواهی خداوند از تو بگذرد باید کاری که می‌گویم انجام دهی، آیا انجام می‌دهی؟ گفت: بلی یا بن رسول الله! حضرت فرمودند: باید تمام اموال خود را که از دیگران غصب شده به آنها بازگردانی و اگر صاحبان آنها را نمی‌شناسی، به عنوان رد مظالم به فقرا بدهی، آیا چنین کاری خواهی کرد؟!

علی بن ابی حمزه می‌گوید آن مرد لحظاتی سرش را پایین انداخت و به فکر فرو رفت. با خود اندیشید که باید همه چیزش را بدهد: خانه، باغ، اسب، لباس و...

پس از آن سرش را بلند کرد و گفت: «أفعل؛ انجام می‌دهم».

ابن ابی حمزه می‌گوید به کوفه برگشتیم، تمام اموالش را به صاحبان اصلی آنها برگرداند، و مقداری را که باقی مانده بود و صاحب آنها معلوم نبود به فقرا صدقه داد، حتی لباس‌هایش را هم بخشید. عده‌ای از شیعیان برایش لباس تهیه کردند و پس از چند ماه نیز، عاقبت به خیر از دنیا رفت.

وکیل امام (علیه السلام) گرفتار در صرعت

و اما علی بن ابی حمزه، کارش به جایی رسید که عشرتش صرعت شد؛ او که وکیل امام صادق علیه السلام و پس از ایشان وکیل امام موسی بن جعفر علیه السلام بود، در ایامی که آن امام در زندان به سر می‌بردند اموال زیادی نزد ابن ابی حمزه جمع شد. پس از شهادت امام هفتم و انتقال امامت به امام رضا علیه السلام، ابن ابی حمزه از امام رضا پیروی نکرد، چرا که اگر امامت ایشان را می‌پذیرفت، باید اموالی که نزد او بود، به امام رضا علیه السلام تحویل دهد. او که دیگران را نجات می‌داد خود گمراه شد و به همراه دو نفر دیگر، مذهب انحرافی واقفیه را بوجود آورد وعده زیادی را در گرداب فتنه و انحراف خویش گمراه نمود.

باید گناه را يك جایی قطع کرد و به آن دامن نزد، شخصی که يك دروغ می‌گوید، مجبور است برای استحکام آن، دروغ دیگری بگوید و همین طور، دروغ پشت سر دروغ، و عشرت‌های پشت سر هم به صرعت خواهد انجامید و مانند علی بن ابی حمزه هلاك خواهد شد.

همان گونه که زخم‌های جسمی اگر زود معالجه نگردد به قطع عضو خواهد انجامید، زخم‌های دینی و اجتماعی اگر زود معالجه نشود به هلاك می‌انجامد. باید پیرامون نکته نکته زندگی پرسید، مبدا ناخواسته حرامی ارتکاب گردد. آن که مجتهد است باید اجتهاد کند و آن که اهل تقلید است باید از مجتهد بپرسد، تا عشرتش، صرعت نگردد.

ای ابوذر، آیا کسی منتظر غنا می‌شود، ثروتی که طغیان آور است، آیا کسی منتظر فقر می‌شود فقری که مُنسی^(۱) است، آیا کسی منتظر می‌شود که مریض شود، مرضی که بدن را فاسد می‌کند، آیا کسی منتظر پیری می‌شود، پیری‌ای که باعث ضعف و ناتوانی است، آیا کسی منتظر مرگ می‌شود؟ آیا کسی منتظر دجال و قیامت می‌ماند؟

اینها کنایه از آن است که انسان‌ها نباید منتظر چنین پیشامدهایی باشند و هر چه زودتر کار اصلاح آخرت را آغاز نمایند و از عمر خویش ولحظات گذرای آن استفاده برند، نباید کار امروز را به فردا انداخت و با خود گفت اگر پول دار شدم خدمت خواهم کرد، چه بسا، پس از پول دار شدن راه طغیان پیش گیرد، نباید گفت کار توبه و ذکر الهی را به هنگام بیماری انجام خواهم داد، چرا که بیمار توان این کار را ندارد. آن که پول دار است نباید با خود بگوید حال که پول دارم فرصت کار خیر و انجام مستحبات ندارم، اگر فقیر شدم به عبادت و کارهای مستحبی؛ خواهم پرداخت. فعلاً وقت حساب و کتاب و خرید و فروش است و جایی برای اعمال مستحبی نیست؛ اما اگر فقر از راه رسید حتماً به مستحبات روی خواهم آورد. حضرت در این جا می‌فرمایند، آن که تسویف می‌کند و مرتب می‌گوید فردا آخرت را آباد خواهم کرد، دیگر منتظر چیست؟

۱. فراموشی می‌آورد.

عمر و ارزش آن

یا أباذر، كن على عمرك أشحّ منك على درهمك ودينارك. یا أباذر، هل ينتظر أحد إلا غنىً مطغياً، أو فقراً منسياً، أو مرضاً مفسداً، أو هرمًا مفنداً، أو موتاً مجهزاً، أو الدجال فإنه شرّ غائب ينتظر، أو الساعة، فالساعة أدهى وأمرّ.

ای ابوذر، قدر عمر خود را بدان و بر عمر از درهم و دینار خویش بخیل تر باش! ای ابوذر، هریک از شما یکی از چند چیز را انتظار می‌برید و در پیش دارید: یا توانگری به هم رسانید و طاغی شوید، یا فقر و بی چیزی که به سبب آن خدا را فراموش کنید، یا بیماری که شما را فاسد گرداند و از اصلاح باز دارد، یا پیری که شما را از کار بیاندازد، یا مرگی که به سرعت در رسد و مهلت ندهد، یا فتنه دجال^(۱) که شری است غایب و می‌رسد، یا قیامت بر پا شود و قیامت از همه چیز عظیم تر و تلخ تر است.

در این فقره از عبارت، مخاطب عوض می‌شود:

یا أباذر، هل ينتظر أحد ...

چرا که ابوذر مصداق موضوعات فقره دوم نیست.

۱. دجال به معنای کذاب، در اصل کلمه سریانی است و ریشه اش «از گل» به معنی دروغ گفتن که در عربی به دجال تبدیل شده.

آیا منتظر است که فقرش به غنا تبدیل گردد؟ غنا که طغیان می‌آورد. آیا منتظر است فقیر شود؟ فقری که فراموش شده است^(۱). بنابراین نباید کار امروز را به فردا انداخت. آن که حقی از حقوق الهی یا حقوق مردم به گردن اوست باید در اولین فرصت آنرا اداء نماید و از گناهان خویش توبه کند و در صدد جبران و تدارك گذشته برآید. شخصی که قدرت نوشتن دارد باید بنویسد، آن که قدرت كمك کردن به دیگران دارد باید كمك کند، آن که قدرت عبادت دارد، باید عبادت کند، و بالاخره آن که می‌تواند کاری برای آخرت خویش انجام دهد، درنگ نکند چرا که ممکن است دیگر این فرصت را پیدا نکند.

بخیل بودن در عمر

فقره دوم عبارت توضیح و تفصیلی است برای فقره اول. در قسمت اول حضرت می‌فرمایند: یا اباذر، كن على عمرك اشح منك على درهمك ودينارك؛ ای ابوذر، در مورد عمر و لحظه‌های آن بخیل باش. و در قسمت دوم ضررهای غنیمت نشمردن عمر بیان می‌گردد که اگر امروز از عمر استفاده

۱. یا فقر او را کلافه می‌کند، آن وقت خودش را نیز فراموش خواهد کرد، چه رسد به این که بخواهد کار خیری انجام دهد، یا منسی در اجتماع مردم خواهد شد و همه او را فراموش خواهند کرد، آنوقت دیگر نخواهد توانست خدمت کند چرا که مردم او را فراموش کرده‌اند و با او برخوردی ندارند در نتیجه کسی به حرف‌های او گوش نمی‌دهد. شیرازی

نشود، فردا امکان جبران آن نیست. غیر از این جا، در هیچ جای دیگر از آیات و روایات، ماده «شَح»^(۱) توصیه نگردیده است.

بُخل در اموال صفت ناپسند و زشتی است که در روایات از آن به شدت مذمت شده است، اما بخیل بودن نسبت به عُمر، ویژگی خوبی است که پیامبر اکرم ﷺ آن را به ابوذر توصیه می‌نماید.

نکته قابل توجه آنکه حضرت «شَح» را بکار برده اند. شخصی که به «شَح» مبتلا است، نه تنها در اموال خویش بخیل است، بلکه در اموال دیگران نیز بُخل به خرج می‌دهد و نمی‌گذارد دیگران هم در راه خدا انفاق کنند. مثلاً شخصی می‌خواهد صدقه بدهد و یا کار خیری انجام دهد، او به جای آن که به حال او غبطه بخورد و با خود بگوید، ای کاش من هم داشتم و چنین می‌کردم، می‌گوید اصلاً چنین کاری نکن؛ چرا که ممکن است روزی بیاید که به این اموال نیازمند شوی، پس اموالت را برای آن روز ذخیره نما.

با توجه به این نکته از سفارش پیامبر اکرم ﷺ چنین استفاده می‌شود که انسان نه تنها نسبت به عمر خویش، بلکه نسبت به عمر هموعانش نیز باید بُخل بورزد؛ یعنی نگذارد عمر دیگران نیز در بطلالت بگذرد. و به آنها تذکر دهد که عمر خود را بیهوده هدر ندهند، باید از این که دیگران هم بخواهند عمر خویش را تلف کنند ناراحت شد. البته، این يك پله بالاتر است، اول باید

۱. شَح بالشيء: بخل ورزید و آن چیز را نداد.

عُمر و ارزش آن ۷۱

مواظب بود عمر خویشتن بیهوده هدر نرود، بعد به فکر دیگران بود. در روایات آمده است که سید الشهدا علیه السلام روز عاشورا قبل از شهادت، برای دشمنان خطبه‌ای ایراد فرمودند، لشکر دشمن ابتدا اهانت کردند و به سخنان اباعبدالله علیه السلام گوش نمی‌دادند؛ اما پس از لحظاتی، همه به گریه افتادند، عده‌ای گفته‌اند علت این کار اباعبدالله علیه السلام آن بود که حضرت برای این افراد، دلشان می‌سوخت؛ چرا که عمر خویش را هدر داده بودند، عمری که با آن می‌توانستند، حبیب بن مظاهرها، زهیر بن قین‌ها شوند؛ اما عمر خود را تلف کردند. سیدالشهدا علیه السلام دلشان می‌سوخت که اینها به جهنم بروند، به همین خاطر و برای اتمام حجت آنها را نصیحت فرمودند.

پیامبر رحمت

این گفته به نظر صحیح می‌آید؛ چرا که تاریخ معصومین علیهم السلام آکنده از این مهربانی‌ها و شفقت‌هاست، آن روزی که مشرکان مکه، حتی زنهای بی‌چهاره‌ها به دنبال پیامبر افتادند و آن قدر به وجود مبارک آن حضرت سنگ زدند که تمام بدن مبارکش زخمی و خونین شد؛ رسول خدا خود را از دست آنها نجات داد، در حالی که نیمه جانی بیش نداشت، به وضعی افتاده بودند که هر کس ایشان را می‌دید بی اختیار گریه اش می‌گرفت. مشرکان در آن روز به حضرت توهین کردند و ایشان را آزدند به گونه‌ای که قبل از آن سابقه نداشت. پس از آن که رسول خدا از دست آنان نجات یافت، خدا ملائکه را فرستاد و آنها

۷۲ ای ابوذر این گونه باش

خدمت رسول اکرم رسیدند، به آن حضرت عرض کردند یا رسول الله، هرچه امر کنی ما انجام خواهیم داد. یکی گفت اگر امر کنی همه آنها را به کوه‌های اطراف می‌زنیم، دیگری گفت اگر اجازه دهید زلزله‌ای ایجاد می‌کنم که در اثر آن همه مشرکان هلاک شوند؛ اما پیامبر در کمال شفقت و مهربانی فرمودند: هیچ کدام از اینها را نمی‌خواهم. سپس، به درگاه الهی عرض کردند: خداوند، اینها بندگان تو هستند، جاهل و نادان‌اند، از آنها بگذر و آنان را ببخش.

آری، با آن که با پیامبر دشمنی داشتند، و به آن حضرت سنگ زدند و سر و دندان آن حضرت را شکستند باز برایشان دلسوزی کرد و از خداوند خواست تا آنها را ببخشد. این نمونه‌ای از بخل پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت به عُمر دشمنان خویش و حرص حضرت در هدایت آنان است.

ارزان نفروختن لحظات عمر

حدود چهل سال پیش در کربلا شخصی زندگی می‌کرد که بیرون از شهر کربلا باغ بزرگی داشت، مدتی بود که تصمیم گرفته بود باغ خود را بفروشد، تا آن که مشتری آمد و او نیز باغش را به سه هزار دینار فروخت - آن روزها، سه هزار دینار ارزشی بیش از ده کیلوگرم طلا داشت - روزی یکی از آشنایانش او را دید و از او پرسید که باغش را چه کرد؟ او نیز در جواب گفت آن را فروختم، پرسید چند فروختی؟ پاسخ داد سه هزار دینار، شخص مورد نظر نیز با تعجب رو به او کرد و گفت: چه ارزان فروخته‌ای، من حاضر بودم شش هزار دینار، بابت آن باغ به تو پول بدهم، صاحب باغ نیز از آن جا

عُمر و ارزش آن ۷۳

یکسره به خانه آمده و در اثر فکر و خیال زیاد و افسوس خوردن، نتوانست تحمل کند که چه ضرر بزرگی متوجه اش شده و در نتیجه فردای همان روز سخته کرد و مُرد. آن روزها چون که مردن ناگهانی (فُجأة) بسیار کم بود، خبر مرگ او بسیاری را تکان داد و همه فهمیدند به خاطر ضرر زیادی که متحمل شده، سخته کرده است.

عمر انسان‌ها از آن باغ و املاک با ارزش تر و گران تر است. نکند انسان روزی متوجه گردد که متاع عمر خویش را ارزان از دست داده است. حتی اگر معصیت هم نکرده باشد و دچار عذاب نگردد حسرت ارزان فروختن، خود عذاب آور و کشنده است. عمر تك تك انسان‌ها همانند عمر سلمان و ابوذر است، همانند عمر حبیب بن مظاهر و میثم تمار، مسلم بن عوسجه، رُشید هجری، زُراه و محمد بن مسلم طحان است. ساعات و روزها، همان ساعات و روزهایی است که آن بزرگواران، در آن قرار داشتند. باید فکر این بود که چند صباح عمر را در راه بهتری خرج کرد. او که باغش را ارزان فروخته بود، تاب نیاورد و سخته کرد و مُرد؛ اما آن که دستش از دنیا کوتاه شده و به جهان آخرت رخت بر بسته، هرچند هم غصه بخورد دیگر سخته هم نمی‌کند و حسرت او تمام شدنی نیست.

در روایات آمده است که روز قیامت کافران، منافقان و فاسقان حسرت می‌خورند که چرا مؤمن نبودند، مؤمن هم حسرت می‌خورد که چرا عمر خود را ارزان فروخته و از آن استفاده بهتر نبرده است. بد اخلاقی‌ها، دروغ گفتن‌ها،

۷۴ ای ابوذر این گونه باش

تفریح زیاد، همه و همه اینها ارزان فروختن عمر است؛ اما در عوض، عبادت، به موعظه گوش دادن، درس خواندن و... استفاده درست از عمر است.

آن که عمر در نظرش با قیمت جلوه کند، به راحتی، آن را از دست نمی‌دهد و بی حساب آن را مصرف نمی‌کند. دیگر بیشتر از حد معمول نمی‌خواهد، بیشتر از حد معمول به تفریح نمی‌رود، و بیشتر از حد معمول وقت خود را صرف کارهای بیهوده نمی‌کند.

چگونه است که ما فروشنده‌ای را که اجناس خود را به کمتر از قیمت خرید می‌فروشد، فاقد عقل می‌دانیم اما نسبت به شخصی که سرمایه عمر و وسیله کسب بهشت و رضوان الهی را به بهای خوشگذرانی و لهو و لعب می‌فروشد چنین حکم نمی‌کنیم. پیامبر ﷺ می‌فرماید بر عمر خویش بخیل باش، بخل ورزیدن در عمر، کار به جا و پسندیده‌ای است و باید این گفته‌های گهربار را در زندگی به کار بست.

هدف از آموختن علم

یا أَبَاذَرٍ، إِنَّ شَرَّ النَّاسِ مَنْزِلَةً عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ، عَالِمٌ لَا يَنْتَفِعُ بِعِلْمِهِ وَمَنْ طَلَبَ عِلْماً لِيَصْرَفَ بِهِ وَجْهَهُ النَّاسَ إِلَيْهِ، لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ. يَا أَبَاذَرٍ، مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيُخَدَعَ بِهِ النَّاسُ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ.

ای ابوذر، بدترین مردم در روز قیامت نزد خداوند متعال دانشمندی است که از علم و دانش خویش بهره‌ای نبرده است. هرکس دانشی را تحصیل کند تنها برای آنکه توجه مردم را به خود جلب نماید، بوی بهشت به مشام او نخواهد رسید، و اگر دانشی را بیاموزد تا دیگران را بوسیله آن فریب دهد، او نیز از بوی بهشت محروم است.

رسول اکرم ﷺ در این فراز از کلام خویش در پی معرفی بدترین بدها است؛ حضرت می‌فرماید: ای ابوذر، بدترین مردم آن است که علمش به او سودی نمی‌رساند و او نیز از علمش سودی نمی‌برد؛ انسانی که بدی‌ها و خوبی‌ها را می‌شناسد، ولی باز بدی می‌کند و از شناخت خویش بهره‌ای نمی‌برد. روشن است اینگونه افراد که خود، راه را گم کرده‌اند نمی‌توانند دیگران را راهنمایی و هدایت کنند.

علم آموزی برای کسب مقام

پیامبر اکرم ﷺ در ادامه نصیحت‌های خود، به ابوذر می‌فرماید: اگر کسی برای به دست آوردن دنیا و مقام و منصب در میان مردم به طلب علم روی آورد، هرگز بوی بهشت به مشامش نخواهد رسید. یعنی نه تنها پایش به بهشت نمی‌رسد، بلکه از نزدیکی آن هم نمی‌تواند تردد نماید.

البته، در عمل، اغلب عالمان به این مناصب دنیایی و ظاهری می‌رسند و در هر جامعه و اندیشه‌ای، جایگاه علم و عالم، ارزشمند و بالاست؛ اما نیت‌ها و انگیزه‌ها برای ورود به این جرگه، گوناگون است و هر کدام به نیتی، سختی تحصیل علم را به جان می‌خرند.

این تفاوت انگیزه، در کسب و کار هم هست. یکی به کسب و کار می‌پردازد تا زندگی‌اش تأمین شود، دیگری تجارت می‌کند چون می‌داند خدا کاسب را دوست دارد و او هم می‌خواهد رضایت حضرت حق را جلب کند. هر دو گروه به منافع خود می‌رسند و هر دو زندگی خود را اداره می‌کنند؛ اما آنکه برای خدا به بازار رفته، تمام عملش ثواب دارد و نزد خدا محبوبتر از شخصی است که بدون این نیت و تنها برای امرار معاش به کسب و کار مشغول شده، گرچه عمل او نیز بسیار خوب و پسندیده است.

علم آموزی و فریب مردم

«مَنْ ابْتَغَى الْعِلْمَ لِيُخَدَعَ بِهِ النَّاسُ لَمْ يَجِدْ رِيحَ الْجَنَّةِ»

هدف از آموختن علم..... ۷۷

دسته دیگری از علما که رنگ بهشت را هم نخواهند دید، کسانی هستند که به دنبال علم می‌روند و طالب دانش اند؛ اما هدفشان از آموختن علم این است که، بتوانند مردم را فریب دهند و حق را باطل و باطل را حق جلوه دهند. «ابتغاء» یعنی طلب و «من ابتغی العلم» کسی است که به دنبال علم می‌رود و علی القاعده، برای به دست آوردن آن زحمت هم می‌کشد؛ اما انگیزه اش از یادگیری و فراگیری علم، تسلط بر اذهان مردم است تا بتواند آنها را به جایی که خود می‌خواهد بکشانند.

این نوع انگیزه برای طلب علم از قدیم رایج بوده است. در زمان‌های قدیم جریان «سوفسطائیان»^(۱) برای همین منظور پایه ریزی شد و درهم آمیختن حق و باطل و مغالطه در مسائل حقوقی چنان رواج یافت که از شغل‌های پر درآمد آن روزگار شد. کسانی که در این شغل بودند فلسفه و حقوق تحصیل می‌کردند و رسماً آداب مغالطه را فرا می‌گرفتند که در محکمه، بتوانند حق و باطل را خلط نمایند.

ملاک ارزش عمل

خیلی‌ها درس می‌خوانند، وعظ می‌کنند و مردم را به راه راست هدایت می‌کنند. بسیاری قلم می‌زنند و می‌نویسند. در ظاهر تمام اینها مانند هم هستند

۱. سوفسطائیان: در اواخر قرن پنجم قبل از میلاد جماعتی از اهل نظر در یونان پیدا شدند که جستجوی کشف حقیقت را ضروری نمی‌دانستند؛ بلکه آموزگاری فنون را بر عهده گرفته، شاگردان خویش را در فن جدل و مناظره، ماهر می‌ساختند تا در هر مقام، خاصه در مشاجرات سیاسی بتوانند بر خصم غالب شوند. «فرهنگ معین، ج ۵، ص ۸۲۴».

۷۸..... ای ابوذر این گونه باش

و مانند همدیگر عمل می‌کنند؛ اما متمایز کننده‌ای به نام نیت وجود دارد که با استفاده از آن، در عالم معنا، میان عمل نیک و پلید، فرق می‌گذارند. چهار عنصر، ملاک ارزش گذاری عمل و رفتار انسان‌هاست:

۱. نیت

۲. کیفیت عمل

۳. کمیت عمل

۴. نتایج عمل

تمامی این عوامل در ارزشمند شدن يك عمل مؤثرند؛ اما در بین این عوامل چهارگانه نیت حرف اول را می‌زند و نقش حساس تری دارد. نیت جوهره اصلی و محور ارزش گذاری اعمال ماست. خداوند متعال نیز بر تمامی نیات احاطه دارد و هیچ چیزی بر او مشتبّه نخواهد شد. از سوی دیگر گرایشات نفسانی مثبت و منفی، تأثیر بسزایی در روند زندگی اجتماعی، مذهبی و سیاسی انسان دارد.

زندگی صحابه رسول خدا ﷺ بهترین درس و مثال برای فهم این مطلب است. همه اصحاب خدمت رسول اکرم بودند و از آن حضرت مطالب علمی و دینی می‌شنیدند؛ اما نیات خالص یا ناخالص آنان، هر کدام را به راهی کشاند و هر يك را به سرنوشتی دچار ساخت. نیت پاک، جناب «سلمان» را به

هدف از آموختن علم..... ۷۹

جایی رساند که رسول الله در وصف او فرمودند: «أنت منّا أهل البيت؛ تو از ما اهل بیت هستی»^(۱).

ابوذر نیز در چنین جایگاهی قرار دارد؛ به هیچ کس بدی نکرد و آزارش به احدی نرسید. در کنار ابوذر اشخاص دیگری هم بودند که شاگرد رسول اکرم بودند و از دریای بی پایان علم او بهره مند شدند، اما این ابوذر و سلمان هستند که به این مقام رسیدند.

گفتار و رفتار و اندیشه‌های پیامبر، همگی علوم آسمانی و معارف الهی بوده و هرکس در محضرش می‌بود، از وجود مقدسش بهره‌ها می‌برد. در عین حال در میان آنان، به کسانی بر می‌خوریم که رفتارشان برای آیندگان مایه تعجب و حیرت است. گرچه همه، از پیامبر بهره‌های فراوان بردند؛ اما نیت ناپاکشان، آنان را به سنگلاخ و کوره راهی کشاند که باور کردنی نیست. یکی از این گونه افراد قعقاع است که در کتاب «تاریخ طبری» سرگذشت او آمده است.

قعقاع با استفاده از قدرتی که از اسلام و پیامبر ﷺ کسب کرده بود، برخورد بسیار افراطی و خشنی با مردم یکی از قریه‌های غیر مسلمان کرد و مردم آن دیار را به چند دسته تقسیم کرد، دسته‌ای را آتش زد، دسته‌ای دیگر را از بالای کوه به پایین انداخت، گروهی را سنگسار کرد و بعضی را نیز با سر به درون چاه انداخت.

۱. إقبال الأعمال، ص ۶۳۷.

۸۰..... ای ابوذر این گونه باش

بهره‌ای که «قعقاع» از وجود مبارك پیامبر ﷺ کسب کرده، از نظر کمی و حجم، به اندازه دیگران بوده است، ولی نیت و شخصیت و سرشت او پاک و طاهر نبود.

اگر آثار وجودی ابوذر را با این شخص مقایسه کنیم، تأثیر نیت برایمان معلوم می‌گردد. ابوذر بدون هیچ گونه قدرت و ارتش و ثروتی، و تنها با رفتار و کردار خود تمامی ساکنان منطقه‌ای به وسعت جنوب لبنان را به آیین شیعه درآورد. در صورتی که نتیجه وحشی‌گری‌های «قعقاع» و صدها نفر مانند او در طول تاریخ، چیزی جز دشمنی بسیاری از مردمان دنیا با دین اسلام نبوده است. مسلمان نبودن تمامی غیر مسلمانان جهان، نتیجه و ثمره فکر و اندیشه و کردار فاسد انسان‌هایی مانند «قعقاع» است.

فرجام خشونت

خشونت و جسارت را انسان‌هایی مانند «قعقاع»، «خالد» و دیگران به نمایش گذاشتند؛ اما چیزی جز تنفر و خصومت و کینه‌ورزی از خود به ارث نگذاشتند. تفاوت در چگونگی بیعت گرفتن از مردم در حکومت امام علی (علیه‌السلام) و خلفای دیگر کاملاً مشهود است. آنان امام را به ناحق به بند کشیدند تا به بیعتی مجبورشان کنند که خود به بطلان آن واقف بودند و حال آن‌که امام به هنگام خلافت، تمامی مردم و بزرگان مدینه را برای بیعت با خود آزاد گذاشتند. از هیچ‌کس به قهر و جبر بیعت نگرفتند و هرگاه به ایشان عرض می‌شد که فلانی و فلانی نیامده‌اند، و برای آوردنشان باید اقدام کرد، اجازه نمی‌دادند.

نفی خشونت در اسلام

این گونه، بدون شمشیر می توان به تبلیغ اسلام پرداخت. اساساً جایگاه قهر و خشونت در دین باید معلوم باشد. محل استفاده از شمشیر و قدرت، فقط هنگام دفاع در برابر تجاوز و حمله دیگران است. اهل بیت علیهم السلام از ما خواسته اند که برای آنها زینت باشیم «کونوا لنا زیناً ولاتکونوا علینا شیناً»^(۱)؛ مایه خوشنمایی وزینت ما باشید، نه بدنامی ما).

نمونه ای دیگر از رفتار صلح جویانه ای که در گرایش مردمان به حقایق اسلام مؤثر است، رفتار شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه است. جایگاه ابوسفیان در تاریخ اسلام معلوم است. ابوسفیان کسی است که از بدو پیدایش اسلام، با آن به مخالفت برخاست و در سال های متمادی تا قبل از فتح مکه، شب و روز و تمام زندگی و ثروت خود را وقف مبارزه با اسلام و خصوصاً شخص پیامبر صلی الله علیه و آله نمود. با این سابقه تاریک، پیامبر صلی الله علیه و آله بعد از فتح مکه خانه او را محل امن اعلام فرمودند: «من دخل دار أبي سفیان فهو آمن؛ هرکس داخل خانه ابوسفیان شود در امان است»^(۲) این بخشش و بزرگواری در تاریخ بشریت بی نظیر است؛ در کجای تاریخ می توان انسانی را پیدا کرد که خانه بزرگ ترین، خطرناک ترین و سرسخت ترین دشمنان خود را برای دیگر

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۸، باب وجوب عشرة الناس حتی العامة.

۲. تهذیب، ج ۶، ص ۱۳۶، باب اصناف من یجب جهاده: ... وقال من اغلق بابہ والقی سلاحه او دخل دار ابي سفیان فهو آمن.

دشمنانش محل امن قرار دهد؟ وسعت لطف و رحمت پیامبر صلی الله علیه و آله است که این برگ از تاریخ انسانیت را به خود اختصاص می دهد و به رتبه ای می رسد که توان رسیدن به آن برای دیگران ممکن و میسر نیست.

حکایت آن دو برادر

در زمان امام جواد علیه السلام، دو برادر بودند که سرگذشت آنها نیز برای درک درست تأثیر نیت بر رفتار و شخصیت انسان ها مفید و شنیدنی است.

محمد بن فرج الرّجّحی و عمر بن فرج الرّجّحی دو برادرند که در یک محیط رشد کردند، اما محمد به جایی رسید که از اصحاب خوب و با وفای امام جواد علیه السلام شد. در کتاب فقهی جواهر الکلام و کتاب وسائل الشیعه، روایاتی از محمد بن فرج نقل شده که از ایشان به عنوان ثقه و یکی از اصحاب معصوم علیه السلام یاد شده است. و عمر بر خلاف او راه گستاخی را پیش گرفت و از عُمال ظلم هارون، مأمون، معتصم و متوکل شد.

در همان زمان که محمد مشغول ضبط و نقل حدیث و معارف حقّه الهی بود، برادرش عُمر به ظلم و اجحاف شیعیان مشغول بود و آنان را قلع و قمع کرده و نابود می ساخت.

پس از شهادت امام موسی بن جعفر علیه السلام، به دست جلودی، هارون، او را برای مصادره اموال خانواده امام مأمور کرد. پس از آن عمر والی مدینه و مکه

هدف از آموختن علم..... ۸۳

گردید و دستور داد تمام مردم از معامله و رفت و آمد و حتی گفتوگو با علویون خود داری کنند.

این جنایت در زمان امام جواد علیه السلام، و به دست عمر بن فرج الرّجّحی که آن زمان، والی مکه و مدینه بود انجام شد و اگر کسی این قانون را می شکست و با علویون ارتباط بر قرار می کرد، از هستی ساقط می شد. به این معنا که اموالش مصادره می شد، شلاق می خورد و این شلاق و مصادره بیشتر با تحقیر و تخریب شخصیت همراه بود.

در تاریخ، تعبیری به این مضمون برای این نوع مجازات آمده است: «أنهكه عقوبة و غمراً»؛ «أنهك»، یعنی تخریب يك شخص از هر نظر، و «غمراً» نیز به مصادره اموال اشاره دارد، یعنی هرکس با آل علی بن ابی طالب ارتباط برقرار می کرد، به عنوان عقوبت او را نابود کرده و به عنوان جریمه اموالش را مصادره می کردند.

تا زمانی که متوکل زنده بود، فشار و اعراب و تهدید نسبت به خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله ادامه داشت. کار مصادره اموال تا جایی پیش رفت که زنان این خاندان شریف به خاطر نداشتن چادر، نه تنها از خانه بیرون نمی رفتند، بلکه با یکی دو روسری به نوبت نماز می خواندند، در روایت از این بانوان به عنوان «عاریات حواسر» تعبیر شده است.

بر اساس این روایت آنها حتی يك روسری خصوصی از آن خود نداشتند. در طول حکومت متوکل، وضع به این گونه بود و معصومین علیهم السلام بدون این که از قدرت معنوی و مادی خویش استفاده نمایند، صبر و تحمل پیشه کردند. در

۸۴..... ای ابوذر این گونه باش

حالی که نابود کردن تمامی دستگاه عباسیون برای آنان، که به فهرست لایتناهی خداوند متصل بودند، کار سختی نبود. علت این صبر و تحمل را نیز در روایات، آزمایش خلق و امتحان بندگان اعلام کرده اند. بندگان خدا باید آزمایش شوند تا سرّه و ناسره از هم جدا شوند و آنانکه لیاقت رشد و تکامل دارند به درجات بالاتری دست پیدا کنند و اراده خویش را به نمایش بگذارند. همه انسان ها باید امتحان پس دهند. متوکل، عمر و جلودی؛ امامان، تابعین، هر دو گروه در گردونه روزگار باید مورد آزمایش الهی قرار گیرند تا بعضی ها با افتخار و سربلند بیرون آیند و زندگی شان سرمشق دیگران شود و در مقابل تمام بشریت نورافشانی کنند، و گروهی دیگر تمام هستی خویش را به دو روز خوشگذرانی و تن پروری بفروشند و سرافکنده دنیا و آخرت گردند.

هر دو گروه، نفس خویش را پرورش داده و تربیت می کردند، علویان و امامان معصوم علیهم السلام به گونه ای و دیو صفتان عباسی و دنیا دوستان و کاسه لیسان آنان به گونه ای دیگر، همگان در تدارك کیفیت ملاقات خود با عزرائیل بودند. داستان آزمایش و انتخاب و تکامل و سقوط انتها ندارد و تمام شدنی نیست. در حال حاضر نیز تمام انسان های روی کره زمین در این کوره سوزان و سخت، مشغول پس دادن امتحان هستند.

هدف از آموختن علم..... ۸۵

محمد بن سنان نقل می‌کند^(۱) که خدمت امام هادی علیه السلام، شرفیاب شدم و خبر مرگ عمر بن فرج را به ایشان دادم، امام دست‌ها را به سوی آسمان بلند کرده و به درگاه خدا شکر نمودند: «الحمد لله، الحمد لله، الحمد لله...». و بیست و چهار مرتبه این ذکر مقدس را تکرار کردند. سپس محمد بن سنان به حضرت گفت: اگر می‌دانستم این خبر تا این حد موجب شغف و شادی شما می‌شود، پا برهنه به سوی شما می‌دویدم تا شاید يك لحظه زودتر خوشحال شوید.

این جا بود که امام هادی علیه السلام، با محمد بن سنان درد دل کرد و داستان نصیحت امام جواد علیه السلام، و جواب ابلهانه عمر و ماجرای دعای پدر خویش را بیان فرمودند.

ماجرای از این قرار بود که روزی امام جواد علیه السلام، با عمر بن فرج، ملاقات کرد و او را نصیحت فرمود که با اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله این گونه مباش؛ اما عمر از آن جا که در برابر حق جوابی نداشت و نمی‌خواست خود را تسلیم آن نماید، با کمال بی‌خردی و گستاخی، سخنی بر زبان آورد که بسیار سخت و گران بود. «العیاذ بالله» به امام گفت «أظنك سكران».

شاید نقل این مطلب درست نباشد؛ اما از آن جا که درجه علو و بزرگی ائمه و ظلم‌هایی که به آن بزرگواران وارد شده، باید به عنوان درس و سند در تاریخ بماند، چاره‌ای جز حفظ آنها در متون روایی نیست.

۱. کافی، ج ۱، ص ۴۹۶، باب مولد ابی جعفر محمد بن علی.

۸۶..... ای ابوذر این گونه باش

«ظن» در لغت از «أضداد اللّغة» است، یعنی گرچه ظن از جهت معنا با یقین مخالف است، اما در این جمله، معنای یقین می‌دهد. یعنی «العیاذ بالله» یقین دارم که تو مستی!

امام جواد علیه السلام، با شنیدن این یاوه عُمَر، سر به آسمان بلند کرد و فرمودند: «اللّهم إن كنت تعلم إني أمسيت لك صائماً فأذقه طعم الحرب وذلّ الأسر...؛ خدایا، اگر تو خبرداری که روزم را به عصر رساندم در حالی که روزه دار بودم، مزه آهن داغ و ذلت اسیری وزندان را به وی بچشان».

حضرت امام جواد علیه السلام، در این جا علم خدا را به عنوان شاهد در برابر خود خداوند معرفی می‌کند و با اعلام این که روزه دار است، به سنگینی و سختی تهمت شرابخواری اشاره می‌نماید.

استجاب دعاي حضرت جواد(عليه السلام)

عُمَر تا بعد از شهادت امام جواد علیه السلام، بر مسند قدرت باقی بود. پس از شهادت ایشان، دعای آن حضرت مستجاب شد و به خاطر وقایعی که اتفاق افتاد، متوکل به سختی بر عمر غضب نمود و دستور داد تمام اموال او را مصادره کردند و همه کنیزکان، باغ‌ها و املاکش را از او گرفتند. سپس، او را به زندان افکند و حدود صد رطل، یعنی بیش از سیصد کیلوگرم زنجیر به گردن و دست و پای او آویزان کردند. به دستور متوکل هر روز يك نفر باید او را با مشت و لگد به باد کُتک می‌گرفت و تعداد این ضربات، هر روز بالا می‌رفت.

هدف از آموختن علم..... ۸۷

انسان باید از نفس خود مواظبت نماید. گاهی همین عذاب‌های دنیایی نیز در فکر آدم نمی‌گنجد، چه رسد به عذاب‌های اُخروی.

روزها می‌گذشت و برای عمر بن فرج، چیزی جز افزایش تعداد ضرباتی که باید از ناحیه گردن تحمل می‌کرد، باقی نمانده بود تا این که بالاخره پس از چند روزی که تعداد ضربات به شش هزار رسید، هلاك شد و کارنامه سیاه اعمالش بسته شد. وبا پرونده‌ای آکنده از خیانت به مسلمانان و خدمت به ظالمان، به دادگاه الهی حاضر گردید.

از شیخ انصاری نقل کرده‌اند که فرموده بود «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن چه مشکل (مشکل تر)». رسیدن به درجه اجتهاد زحمت بسیار می‌طلبد، اما آدم شدن بسیار مشکل تر از عالم شدن است. نقل شده که مرحوم شیخ انصاری این جمله را در جواب کسی گفته بود که این شعر را خوانده بود: «عالم شدن چه مشکل، آدم شدن محال است» شیخ گفته بود چنین حرفی صحیح نیست، آنهایی که آدم شدند، چگونه توانستند؟ مگر آنها هم افراد معمولی نبودند، نباید گفت نمی‌شود.

خداوند انبیاء را فرستاد، کتاب‌های آسمانی را نازل فرمود تا بندگان بتوانند آدم شوند. آنهایی که آدم شدند نیز از بین انسان‌های معمولی برخاستند.

شیطان و تزکیه نفس

اما در مسئله تزکیه نفس و انسان شدن، يك دشمن بزرگی به نام شیطان قسم خورده وجود دارد که نمی‌گذارد انسان در امور معنوی پیشرفت کند، و البته علم بدون تقوا هیچ ارزشی ندارد، لذا وارد شده است:

لو كان للعلم من غير التّقى شرف
لكان أشرف خلق الله إبليس

اگر علم بدون تقوا و پرهیزگاری شرافت و ارزشی داشته باشد، شیطان شریف‌ترین مخلوقات خدا می‌بود.

البته، معصومین و انبیا از این قاعده مستثنا هستند و خروج تخصصی دارند، به این معنا که منظور این جمله آن است که از بین انسان‌های معمولی و غیر

علم همراه عمل

يا أباذر، يطلع قوم من أهل الجنّة على قوم من أهل النّار، فيقولون: ما أدخلكم النّار وقد دخلنا الجنّة لفضل تأديبكم وتعليمكم، فيقولون: إنّنا كنّا نأمر بالخير ولا نفعله.

ای ابوذر، گروهی از بهشتیان از عده‌ای از اهل دوزخ می‌پرسند: شما چگونه اهل آتش و غضب الهی شدید در حالی که ما با هدایتگری و تعلیمات شما وارد بهشت شدیم؟! دوزخیان می‌گویند: ما دیگران را به خیر و نیکی دعوت می‌کردیم، ولی خود به آن عمل نمی‌کردیم.

علم و عمل عالمان

روی سخن در این فراز از سخنان رسول اکرم ﷺ به اهل علم است. امیرمؤمنان علیؓ می‌فرمایند علما با فضیلت‌ترین انسان‌ها هستند «إذا سلمو؛ اگر سالم و صالح باشند». اما اگر صالح نباشند آن قدر پست می‌شوند که به فرموده پیامبر اکرم ﷺ عده‌ای از اهل بهشت نزد علمای جهنمی می‌آیند و از آنها می‌پرسند، شما که راه بهشت را به ما نشان دادید، چگونه خود از اهل جهنم شدید؟ «فيقولون إنّنا كنّا نأمر بالخير ولا نفعله»؛ در جواب می‌گویند ما به دیگران می‌گفتیم اعمال نیک انجام دهند، اما خود از آن غافل بودیم و به گفته‌های خود عمل نمی‌کردیم.

معصوم، اگر علم بدون تقوا فضیلت و شرف داشت، ابلیس از همه اشرف بود. آنهایی که به علم الهی منسوب اند، حسابشان از انسان‌های معمولی جداست. علم ابلیس از همه انسان‌ها بیشتر است؛ اما تقوا ندارد و مشکلش هم همین است. لذا شخصی که علم دارد، اما تقوا ندارد در واقع هیچ هنری ندارد.

شیطان فقط در مقابل آدم کش‌ها، دزدها و مفسدان قرار نگرفته، بلکه با قدرت بیشتر و حربه‌های قوی‌تری در مقابل علما و انسان‌های خوب ایستاده است. توجهی که شیطان به علما دارد به مراتب بیشتر از توجهی است که به افراد دیگر دارد؛ چرا که اگر عالم به فساد کشیده شود، جهانی فاسد می‌شود: «صلاح العالم، صلاح العالم، فساد العالم، فساد العالم؛ اگر عالم صالح باشد، جهانی صالح است و اگر فاسد باشد جهانی فاسد است».

خداوند متعال در قرآن می‌فرماید: (لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ)^(۱)؛ «به یقین، خدا بر مؤمنان مَنّت نهاد [که] پیامبری از خودشان در میان آنان برانگیخت، تا آیات خود را بر ایشان بخواند و پاکشان گرداند و کتاب و حکمت به آنان بیاموزد». در این آیه شریفه «یزکیهم» قبل از «یعلمهم» آمده است. علم وقتی به درد می‌خورد که همراه با تزکیه باشد، انسان باید قدرت پیدا کند تا نفسش را اصلاح نماید و کلید اصلاح نیز در دست خودش است.

پیامبر اکرم با قول و فعل خود، انسان‌ها را تزکیه می‌کند و کلید خوشبختی را در اختیارشان قرار می‌دهد.

صفات پیامبر(صلی الله علیه وآله)

در کتاب إقبال و کتاب‌های دیگر يك حدیث قدسی نقل شده که خداوند خطاب به حضرت آدم سه وصف از صفات پیامبر آخرالزمان را نقل کرده و فرموده است: «لا فضّ ولا غلیظ ولا سخاب...»^(۱)؛ نه تندخو و نه سخت دل و نه تند صدا [نعره کش] است».

در قرآن هم می‌فرماید: (فَإِمَّا رَحْمَةً مِّنَ اللَّهِ لَئِن لَّهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ...) ^(۲)؛ «پس به [برکت] رحمت الهی، با آنان نرمخو [و پر مهر] شدی، و اگر تندخو و سختدل بودی، قطعاً از پیرامون تو پراکنده می‌شدند».

در معنای فض و غلیظ القلب گفته شده این دو لفظ معنایشان به گونه‌ای است که هريك دیگری را شامل می‌شود، یعنی اگر بگویند فض شامل غلیظ القلب هم می‌شود و اگر بگویند غلیظ القلب شامل فض هم می‌شود، درست مانند فقیر و مسکین. اما وقتی این دو کلمه با هم بیایند باید فض، خشونت ظاهری و غلیظ را، خشونت باطنی معنا کرد.

گاهی اوقات ممکن است برای انسان مسئله‌ای پیش بیاید که خیلی ناراحت شود و در دل نفرین کند، اما چهره اش را خوشرو نگه می‌دارد و به روی خودش نمی‌آورد. چنین شخصی را غلیظ القلب می‌گویند، اما گاهی اوقات ممکن است کسی قلباً و در باطن عصبانی نباشد، اما روی خودش را برگرداند و خود را ناراحت جلوه دهد، چنین شخصی را «فض» می‌گویند.

در این حدیث قدسی سه صفت از صفات‌های پیامبر آمده و آن این که پیامبر فض نیست، ترشو نیست و دارای چهره‌ای گشاده است، یعنی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چند از کسی بدشان می‌آمده، در ظاهر احترام او را حفظ می‌کرده‌اند و این ویژگی اخلاقی نه تنها نفاق و دورویی نیست که از فضایل و خصایص مؤمنان است «المؤمن بشره فی وجهه و حزنه فی قلبه»^(۱)؛ شادی و خشنودی مؤمن در چهره اش هویدا است و حزن و ناراحتی او در دلش است.

انسان نباید هر چه در دل دارد بر زبان آورد، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله بسیاری از اصحابشان را دوست نداشتند و گاهی اوقات برای اتمام حجت، مطالبی هم می‌فرمودند، اما همیشه احترامات را حفظ می‌کردند. اگر انسان از کسی بدش بیاید، نباید اظهار کند، بلکه فضیلت آن است که تا آخر عمر اظهار نکند، اما اگر جایی لازم بود و آنهم از باب امر به معروف و نهی از منکر اشکالی ندارد.

مؤمن نباید فض باشد. نگاه باید نرم و با محبت باشد؛ سخن باید با نرمی بر زبان جاری شود. اینها چیزهایی است که انسان‌ها قدرت انجام آن را دارند. البته شاید مشکل باشد، اما غیر ممکن نیست.

آموزه‌های رسول خدا (صلی الله علیه و آله)

تاریخ زندگی پیامبر را باید در تمامی ابعاد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، مورد مطالعه قرار داد.

در روایتی آمده است که: «كان صلی الله علیه و آله خلقه القرآن»^(۱)؛ اخلاق پیامبر، قرآن بود. در روایات آمده است که قومی به نام هوازن به جنگ پیامبر خدا آمدند و تصمیم گرفته بودند مسلمانان را نابود کنند، جمعیت بسیار زیادی داشتند، اما در جنگ شکست خوردند، مردهایشان فرار کردند و زن‌هایشان را جا گذاشتند، حدود شش هزار نفر از آنها به دست مسلمانان اسیر شدند، پس از آن، رسول اکرم صلی الله علیه و آله تمام اسرا را يك جانبه، بدون دریافت يك درهم، بدون هیچ شرطی آزاد کردند. با این کار رسول خدا، بسیاری از یهودیان، نصارا و مجوسی‌ها مسلمان شدند، این هم يك نمونه از فضایل آن حضرت بود.

اخلاق تنها به خوشرویی گفته نمی‌شود، هر چند امروزه به چنین افرادی خوش اخلاق می‌گویند، اما خوش رویی تنها، اخلاق اسلامی نیست. تمام

علم همراه عمل ۹۵

اسرای هوازن مشرك و كافر بودند؛ اما پیامبر، رحمة للعالمین است، برای همه رحمت است، نه تنها برای مسلمانان و نزدیکان و اهالی شهر خود، برای تمام جهانیان رحمت است. قرآن می‌فرماید از اخلاق و رفتار پیامبر الگو بگیرید، و این اخلاق پیامبر پس از جنگ است. این در حالی است که ممکن است بین دو نفر از مؤمنان مشاجره‌ای در بگیرد و در پی آن تا آخر عمر با هم صحبت نکنند، آیا این اخلاق اسلامی است؟

رسول الله (صلی الله علیه وآله) در اُحد

پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله در جنگ اُحد مصیبت‌های فراوانی دیدند، یکی از مشرکان با سنگ دندان ایشان را شکست، دیگری با سنگ پیشانی حضرت را شکست به گونه‌ای که خون بر سیمای مبارکشان جاری گشت، لب مبارک پیامبر در این جنگ شکافت و دست مبارکشان زخمی شد. پس از پایان جنگ، وقتی که همه به پشت جبهه مراجعه کردند، اصحاب وقتی چهره زخمی آن حضرت را دیدند ناراحت شدند و دلشان به درد آمد، به ایشان عرض کردند: یا رسول الله، شما مستجاب الدعوه هستید، به آنها نفرین کنید، اما رسول خدا فرمودند: «إِنِّي بَعَثْتُ رَحْمَةً؛ من به رحمت مبعوث شده‌ام»، بعد هم رو به درگاه الهی نموده و فرمودند: «اللَّهُمَّ اهْدِ قَوْمِي فَأَنَّهُمْ لَا يَعْلَمُونَ؛ خدایا، قوم مرا هدایت کن، زیرا اینان نادان هستند».

..... ۹۶ ای ابوذر این گونه باش

مرحوم قاضی نورالله تستری (رحمه الله)، پس از نقل این قضیه، عبارت ظریفی دارند ایشان می‌گوید: اگر شخصی نخواهد نفرین کند، لا اقل ساکت می‌شود؛ اما پیامبر علاوه بر این که نفرین نکرد، دعا فرمودند، و از خدا خواستند افرادی که مستحق جهنم بودند، هدایت نماید.

یکی از اشتباهات معروف در بین مردم این است که می‌گویند: اگر دشمن با من بدی کرد عیبی ندارد، چرا دوست این کار را با من کرد؟ چرا آشنا در حقم بدی کرد؟ در حالی که پیامبر (صلی الله علیه وآله) درباره افرادی که بدترین بلاها را سرش آوردند، این چنین با خدا سخن می‌گوید: خدایا، اینها قوم من هستند، نمی‌دانند.

قاضی نور الله می‌گوید: نه تنها پیامبر نفرین نکرد، بلکه از طرف این مشرکان به درگاه خدا، عذر آورد و فرمود: خدایا، اینها نمی‌دانند.

نمونه‌ای دیگر از اخلاق رسول خدا (صلی الله علیه وآله)

یکی از مشرکان به نام غورث بن حارث (غورث یکی از اسم‌های دوره جاهلی و به معنای جانع و گرسنه است) پیامبر را دید که زیر درختی دراز کشیده اند، آمد و با شمشیر بالای سر پیامبر ایستاد و گفت: الآن چه کسی تو را از دست من نجات می‌دهد؟

پیامبر بلافاصله فرمود: «الله» و از جا پرید، غورث پایش لغزید و شمشیر از دستش افتاد، پیامبر هم فوراً شمشیر را برداشتند و فرمودند: حال چه کسی تو

علم همراه عمل ۹۷

را از دست من نجات می‌دهد؟ غورث که از کرده خویش پشیمان شده بود گفت: «خوبی تو یا محمد»^(۱).

پیامبر اکرم ﷺ کنار رفت و او را بخشید، غورث نیز مسلمان شد و نزد قوم خود رفت و گفت: من از نزد بهترین مخلوق خدا می‌آیم.

اخلاق رسول الله به گونه‌ای بود که حتی دشمنان هم به بزرگی آن اذعان داشتند، در حقیقت این يك نوع اتمام حجت الهی است تا روز قیامت عذری نداشته باشند. «لئلا يكون للناس على الله حجة»^(۲).

۱. کافی، ج ۸، ص ۱۲۷.

۲. نساء، آیه ۱۶۵.

ادای حق خداوند محال است

یا أباذر، إِنَّ حقوق الله جَلَّ ثَنَاؤُهُ أعظم من أن يقوم بها العباد وَإِنَّ نعم الله أكثر من أن يحصيها العباد ولكن أمسوا وأصبحوا تائبين.

ای ابوذر، همانا حقوق خداوند بزرگتر از آن است که بندگان توان ادای آن را داشته باشند. همانا نعمت‌های خدا بیشتر از آن است که بندگان بتوانند آنرا بشمارند، ولكن هر صبح وشام را با توبه آغاز کنید.

در این فراز رسول اکرم صلی الله علیه و آله به ابوذر سه مطلب می‌فرماید: عبادت، شکر و توبه.

که هر کدام از اینها اهمیت فراوانی دارند.

مسئله حقوق خداوند متعال به قدری عظمت دارد، که اگر تمام مخلوقات و بندگان حضرت حق، حتی ملائکه و انبیاء و معصومین علیهم السلام، هر آنچه در قدرت دارند و درک می‌کنند، عبادت و شکر پروردگار را انجام دهند، باز نمی‌توانند حق خدا را به جای آورند.

حال که انسان‌ها قدرت شکر گزاری ندارند، وظیفه آنها توبه و استغفار به درگاه رحمت الهی است، تا شاید این ضعف و ناتوانی در اداء شکر به این وسیله جبران شود.

یکی از فوائد و آثار اعتراف به عجز در اداء شکر الهی آن است که انسان به طاعت و عبادت خویش مغرور و فریفته نمی‌شود.

اغترار در عبادت

یکی از ترفندهای ابلیس، اغترار به عبادت است، به این معنا که اگر روزی اتفاق افتد بنده‌ای از سر اخلاص نمازی با حضور قلب به جای آورد و عبادتی همراه با خضوع و خشوع انجام دهد، شیطان در ذهن او رسوخ می‌کند و می‌گوید: خداوند از کجا بنده‌ای مثل تو پیدا کند که با این حضور قلب عبادت می‌کند و...؛ انسان نیز کم کم این القائات را باور می‌کند و کم کم زمینه‌های انحراف در او ایجاد می‌شود.

روزی ابلیس نزد حضرت موسی علیه السلام آمد در حالی که يك برنس^(۱) بر تن داشت. به موسی سلام کرد، او نیز فرمود: کیستی؟ گفت ابلیس هستم و کلاهش را برداشت (یا لباس‌هایش را درآورد). موسی علیه السلام پرسید برای چه آمده‌ای؟ گفت آمده‌ام تا به شما سلام کنم. حضرت موسی پرسید این لباس‌ها چیست که بر تن داری؟ گفت این لباس ابزار کار من است که از رنگ‌های مختلف تشکیل شده است و هر کسی را با یکی از آن رنگ‌ها می‌فریم^(۲). یکی از رنگ‌های ابلیس همین مسئله اغترار است.

۱. برنس به کلاه‌های کله قندی که گاهی برای بازی استفاده می‌شود، گفته می‌شود یا به لباس‌هایی که کلاهشان متصل به خود لباس است. شیرازی

۲. کافی، ج ۲، ص ۳۱۴.

ادای حق خداوند محال است..... ۱۰۱

در روایات^(۱) آمده که دو نفر، یکی صالح و دیگری فاسق^(۲) و فاجر، با همدیگر وارد مسجد شدند؛ اما هنگام بیرون آمدن، فرد فاسق، عابد بیرون آمد و عابد فاسق. چرا این اتفاق افتاد؟

عابد در مسجد گناهی مرتکب نشد، به کسی هم ظلم نکرد، بلکه عبادت کرد، نماز خواند، دعا کرد، اما هنگام بیرون آمدن «مُدلٌ بعبادته» با عبادت خویش فخر فروشی کرد؛ این هم چیزی است که استفاده از اعضا و جوارح نمی‌خواهد، زبان و چشم و گوش و دست و پا هم نمی‌خواهد؛ اما خداوند «یعلم السر وأخفی»^(۳)؛ او نهان و نهان تر را می‌داند». به همین خاطر عابد، فاسق بیرون آمد.

ولی فاسق به مسجد رفت و این عابد را دید که با این حال خضوع و خشوع عبادت می‌کند و در حال استغفار است، با خود فکر کرد این شخص عابد است ولی این گونه مشغول عبادت و استغفار است، پس وای به حال من، پشیمان شد و توبه کرد. در روایت نیامده که این فاسق در مسجد عبادتی کرده باشد، فقط توبه کرد و به خاطر توبه اش، عابد بیرون آمد.

آری، نباید به عبادت مغرور شد. حق خداوند به قدری زیاد است که اگر به هر مقدار عقل انسان برسد و علم داشته باشد و قدرتش یاری کند، عبادت کند و شکر خدا را به جا آورد، باز حق خدا را ادا نکرده است.

۱. بحارالأنوار، ج ۶۹، ص ۳۱۶.

۲. فاسق به هرگناه کاری نمی‌گویند، به کسی که بی مبالا هم باشد فاسق می‌گویند.

۳. طه، آیه ۷.

۱۰۲..... ای ابوذر این گونه باش

اگر يك ميلياردر با يك فقير دوست باشد. از قضا این ميلياردر به میهمانی آن فقیر برود، شخص فقیر نیز با زحمت فراوان مقداری نان مانده و پنیر خشکیده یا ماست و پیاز فراهم کرده و در مقابل این فرد پول دار بگذارد، با این که برای اینها خیلی زحمت کشیده باز از پول دار معذرت خواهی می‌کند که نتوانسته غذایی که در شأن او باشد تهیه نماید. شخص فقیر با آن که می‌داند مقصر نیست، اما معذرت خواهی می‌کند و از قصور و ناتوانی خویش عذر می‌خواهد، چرا که عقل دارد و می‌فهمد این غذا لایق این شخص نیست.

عبادت هم همین طور است، انسان باید بداند که عبادت‌هایش، گرچه از هر جهت کامل باشد، اما لیاقت درگاه ربوبی را ندارد. خداوند عبادت انبیاء و صالحان و عابدان فراوانی دیده و محتاج عبادت آنان نیست.

اما متأسفانه شیطان نمی‌گذارد افراد متوجه شوند، با شنیدن يك موعظه به یاد خدا می‌افتند؛ اما مدتی بعد دوباره از راه راست خارج می‌شوند.

رنگ‌ها و بُرنس ابلیس فقط به گناهان ظاهری اختصاص ندارد، بلکه نیرنگ‌های او در مورد گناهان باطنی کاربرد بیشتری دارد و برای فاسد کردن باطن انسان‌ها تلاش بیشتری می‌نماید.

امام صادق علیه السلام به زُراه فرمود: بیشتر زحمت‌های ابلیس برای امثال شماست. یعنی ابلیس بیشتر از همه روی افراد صالح سرمایه گذاری می‌کند.

کسی که مقداری درس خوانده و ذهن خوبی هم دارد نباید به خود مغرور شود؛ چرا که این ذهن خوب را خود ایجاد نکرده است بلکه خداوند متعال این ذهن خوب را به رایگان در اختیارش قرار داده است. با این ذهنی که خدا

ادای حق خداوند محال است..... ۱۰۳

به او داده و عقلی که خدا به او بخشیده، زحمت کشیده و باسواد شده تا جایی که مردم به او احتیاج پیدا کرده اند. شب که مطالعاتش تمام شده با يك حالت غرور آمیز به رختخواب می‌رود؛ این غرور شیطانی است. ابتدا صراحتاً به انسان نمی‌گوید، بلکه آهسته آهسته، الفاظش را القاء می‌کند. مرتب به انسان تلقین می‌کند و کم کم به او غرور دست می‌دهد. انسان باید بداند که قدرت ادای حق خدا را ندارد و اعمالش لیاقت درگاه او را ندارد؛ در عین حال نیز باید سعی کند معصیتی مرتکب نگردد، اگر يك بار گناه کرد، نگذارد دو بار شود، اگر چهل بار معصیت انجام داد، نگذارد پنجاه بار شود و همین طور اگر هزار بار شده نگذارد بیشتر شود.

عده‌ای از فقها فتوا داده‌اند که بعد از تکبیرة الاحرام وقبل از «بسم الله الرحمن الرحيم» سوره حمد، استعاذه^(۱) واجب است، حال اگر واجب هم نباشد، مستحب است و اهمیت فراوانی دارد، باید در نمازها با تمام وجود این جمله را گفت تا از شر شیطان در امان بود.

خداوند می‌توانست شیطان را خلق نکند (لَوْ يَشَاءُ اللَّهُ لَهْدَى النَّاسَ جَمِيعًا)^(۲)؛ اگر خدا می‌خواست قطعاً تمام مردم را به راه می‌آورد» اما شیطان را خلق کرد تا بندگان را امتحان کند، تا معلوم شود بندگان تا چه اندازه پای بند دستورات الهی هستند؟

۱. گفتن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم.

۲. رعد، آیه ۳۱.

۱۰۴..... ای ابوذر این گونه باش

خداوند عقل داده، شهوت داده، شیطان را هم خلق کرده، تا معلوم شود انسان‌ها چه کاره هستند؟

در بازار، سرمایه دارها در تجارت بر همدیگر سبقت می‌گیرند، بازار جای سبقت است، کسی که نخواهد مسابقه دهد نباید به بازار برود. باید در خانه بنشیند و دست به خطر نزند، ولی بازاری، هَمَّ و غَمَّش این است که پولش را ده برابر کند.

انسان خداشناس نیتش خیر است، در نتیجه پول درآوردن او هم ثواب دارد؛ اما کسی که به فکر خدا نیست کسب و کارش ثوابی ندارد. مدرسه، مسجد، حسینیه جای مسابقه برای کسب رضای خداوند و اکتساب فضل و نعمت‌های الهی است، و از انسان‌ها کسی جلو می‌افتد که با شیطان مبارزه کند و بر حسب توانایی‌های خویش، تلاش نماید.

درست است که انسان‌ها قدرت عبادت ندارند؛ اما خداوند از آن طرف امتیازات ویژه‌ای برای آنها در نظر گرفته است، به عنوان مثال خداوند ماه مبارك رمضان را برای مسلمانان قرار داده است که با این امتیاز راه بهشت رفتن آنها را هموار سازد.

ادای حق خداوند محال است..... ۱۰۵

«أَنْفَاسُكُمْ فِيهِ تَسْبِيحٌ»^(۱)؛ نفس‌های شما در این ماه تسبیح است». در هر دقیقه انسان چندین دم و بازدم دارد. در ماه مبارك رمضان به ازای هر نفس ثواب يك «سبحان الله» برای روزه دار ثبت می‌شود، «نومکم فيه عبادة»^(۲)؛ خواب بندگان روزه دار در این ماه عبادت است». در همین ماه خداوند شیطان را حبس^(۳) می‌کند، اینها همه امتیازات والطف بی کران الهی است که بدون حساب و کتاب به بندگان عطا می‌کند و این خلق خداست که باید از این لطف‌های بی کران استفاده نمایند. در روایت است که، هیچ عبادتی را کوچک نشمارید، زیرا ممکن است عبادتی نزد شما کوچک به حساب آید؛ اما نزد خداوند بسیار با اهمیت باشد و از آن عبادت خشنود گردد. استغفار قبل از درس، خواندن سوره‌های کوچک قرآن قبل از خواب، عبادت‌هایی است که نباید آنها را کوچک شمرد.

از طرف دیگر هیچ معصیتی را نباید کوچک شمرد. باید خود را در مقابل شیطان حفظ کرد و از ورود او به خانه دل‌جלוگیری نمود. اگر انسان‌ها در خانه دل را باز گذارند شیطان به راحتی وارد خواهد شد.

۱. بحارالأنوار، ج ۹۳، ص ۳۵۶، باب ۴۶.

۲. همان.

۳. بستن حد و حدود دارد، این جا نیز بستن به این معناست که شیطان نمی‌تواند به طرف ما بیاید، اگر شهوت و نفس درونی به طرف شیطان نرود، او قدرت انجام هیچ عملی ندارد، این که انسان‌ها در ماه مبارك رمضان گناه مرتکب می‌شوند، به دلیل غلبه شهوت و نفس اماره درون آنهاست که به کارهای شیطانی روی می‌آورند. شیرازی

۱۰۶..... ای ابوذر این گونه باش

عبادت عابد بنی اسرائیل

در روایات^(۱) آمده است که، از قوم بنی اسرائیل، فردی چهل سال عبادت کرد. عبادت نه به این معنا که؛ مثلاً روزی پنجاه و یک رکعت نماز واجب و مستحب بخواند، یا در سال يك ماه رمضان روزه بگیرد، عابد در اصطلاح به فردی گفته می‌شود که روزها را روزه دار باشد و شب‌ها تا به صبح عبادت کند. گفتنش با زبان آسان است؛ اما چهل سال يك عمر است. در میان میلیون‌ها نفر از بنی اسرائیل، تعداد انگشت شماری پیدا می‌شدند که عابد باشند. اگر انسان بخواهد همیشه عبادت کند، چه می‌شود؟ بله، خسته می‌شود و حوصله اش سر می‌رود، ممکن است يك روز مریض شود، غذا نداشته باشد، کار بسیار مشکل و سختی است، اما این عابد چهل سال از روزگارش را در حال عبادت به معنای واقعی آن، سپری نمود. پس از چهل سال «قرب قرباناً» به درگاه خداوند گوسفندی قربانی کرد. در اُمت‌های گذشته قبول شدن قربانی به درگاه خداوند علامت‌هایی داشته است، به عنوان مثال، یکی از علامت‌های قبول شدن قربانی، این بوده که آتشی می‌آمده و قربانی را می‌سوزانده است؛ ولی قربانی این عابد، قبول نشد و بعد از چهل سال عبادت، دست رد به سینه اش گذاشته شد. عابد بعد از این که فهمید قربانی اش مقبول نبوده، خودش را ملامت کرد و با خود گفت: باید اشکالی در کار و عبادتم باشد، عبادت‌هایم خالص نبوده، خدا بدون

۱. کافی، ج ۲، ص ۷۳.

ادای حق خداوند محال است..... ۱۰۷

جهت کسی را رد نمی‌کند. از جانب خدا به او وحی^(۱) شد که ارزش این ملامت‌ها و مؤاخذه‌ها از عبادت‌های چهل ساله ات بیشتر است. وقتی حال يك عابد که چهل سال عبادت کرده این باشد، وای به حال انسان‌های معمولی، آنها دیگر می‌خواهند به چه چیز مغرور شوند؟

خوب است که این عابد بعد از چهل سال فهمید، اعمالش بی فایده بوده، اگر انسان در طول عمر نفهمد چه می‌شود، در آخرت که دیگر فرصت جبران نیست. ائمه علیهم‌السلام، این داستان‌ها را برای شیعیان تعریف کرده‌اند تا چشم و گوششان به حقایق باز شود.

عبادت امیرمؤمنان (علیه السلام)

در روایت آمده که به حضرت سجاد علیهم‌السلام عرض کردند: یابن رسول الله، این قدر خودتان را اذیت نکنید، این قدر بدن خود را به زحمت نیندازید. حضرت فرمودند آن اوراقی که در مورد عبادت‌های جدم امیرمؤمنان نوشته شده بیاورید، آوردند و حضرت باز کردند و قرائت نمودند. سپس فرمودند من کجا و این عبادت‌های امیرمؤمنان کجا!

انسان‌ها هر کاری که انجام دهند باز اعمالشان لیاقت درگاه حق تعالی را ندارد. اگر این قانون، همیشه در اذهان یادآوری شود، قصورات کم می‌شود.

۱. این که این وحی از چه نوع بوده، مطلب قابل تحقیقی است، آیا استثنائاً به او وحی شده؛ یا از نوع وحی‌های عمومی بوده، که قبل از اسلام گاهی اتفاق می‌افتاده؟ شیرازی

..... ۱۰۸ ای ابوذر این گونه باش

گذشته از آن که مؤمنان باید بدانند هر عملی که انجام می‌دهند، توفیق انجام آن، از جانب خداوند به آنها عطا شده است. توفیق انجام عبادت، درس خواندن، پشتکار، ذهن خوب، همه و همه از جانب حضرت حق تعالی است. اگر خداوند نخواهد امکان انجام این کار نیست.

نعمت‌های بی شمار خداوند

(إِنْ تَعُدُّوا نِعْمَتَ اللَّهِ لَا تَحْصُوهَا)^(۱)؛ «و اگر نعمت خدا را شماره کنید، نمی‌توانید آن را به شمار در آورید». نعمت‌های الهی به قدری زیاد است که، انسان نمی‌داند شکر کدام يك از آنها را به جای آورد، پیامبر ﷺ هم در این جا می‌فرمایند: «وَإِنَّ نِعْمَ اللَّهِ أَكْثَرُ مِنْ أَنْ يَحْصِيَهَا الْعِبَادُ؛ همانا نعمت‌های خدا بیشتر از آن است که بندگان آنرا بشمارند».

بالاترین نعمتی که خدا به مؤمنان عطا فرموده، نعمت ایمان است و باید شکرگزار خدا باشند که جزو کفار نیستند. آنهایی که يك عمر دنبال بت پرستی بوده‌اند، روز قیامت دچار چه حسرت عظیمی می‌شوند! و خداوند چه قدر در حق مؤمنان لطف کرده که آنها دارای ایمان هستند و از کافران نیستند. نعمت بزرگی که شرایط فراوان می‌خواهد: زمان مناسب، پدر و مادر مؤمن، مکان مناسب، همه اینها دست به دست هم داده‌اند تا يك فرد ایمان داشته باشد.

۱. ابراهیم، آیه ۳۴.

ادای حق خداوند محال است..... ۱۰۹

نعمت توبه

پس همان طور که گفته شد انسان قدرت شکر گذاری نعمت‌های الهی را ندارد و تنها کاری که می‌تواند انجام دهد استغفار است. «امسوا واصبحوا تائبين». آری توبه، کم و کاستی‌ها را جبران می‌کند و خطاهای انسان را می‌پوشاند، پس توبه نیز خود از نعمتهای الهی است. هنگامی که بنده‌ای قصد کار خیری می‌کند، خداوند به فرشتگان امر می‌کند آن کار خیر را بنویسند، چرا که «نِیَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ»^(۱)؛ اما اگر فردی قصد گناه کرد و خواست گناهی مرتکب شود خداوند به ملائک می‌فرماید تا مرتکب نشده ننویسند، حتی پس از ارتکاب جرم نیز تا هفت ساعت گناه در نامه اعمال نوشته نمی‌شود. و اگر در طول این هفت ساعت عمل خیری از او سر بزند، دیگر چیزی نوشته نمی‌شود. نعمت‌های خدا بی شمار است و به راحتی در اختیار بندگان قرار می‌گیرد. اگر دو نفر خوابیدند، یکی با قصد این که نیمه شب بیدار شود و شراب بخورد و دیگری با قصد این که نیمه شب بیدار شود و نماز شب بخواند، اگر هر دو خواب ماندند و هیچکدام بیدار نشدند، برای یکی ثواب عبادت نوشته می‌شود و برای دیگری هیچ گناهی ثبت نمی‌شود. آری، حتی در صورت ارتکاب نیز تا هفت ساعت به بنده فرصت داده می‌شود تا شاید کار خیری انجام دهد و گناهش محو گردد (إِنَّ الْحَسَنَاتِ يُذْهِبْنَ السَّيِّئَاتِ)^(۲)؛ «همانا خوبیها بدیها را از بین می‌برد».

۱. کافی، ج ۲، ص ۸۴.

۲. هود، آیه ۱۱۴.

۱۱۰..... ای ابوذر این گونه باش

شیعیان امروزه در عصر غیبت به سر می‌برند، یکی از نعمت‌هایی که به آنها عطا شده وجود مقدس حضرت صاحب الامر عجل الله تعالی فرجه است، باید به وجود این نعمت شاکر بود و شکر گذاری این نعمت نیز چیزی جز خشنود ساختن قلب مقدس حضرتش نیست.

و آنچه که از همه بیشتر مولا را خشنود می‌کند انجام وظیفه است. همه اقشار مردم باید به وظیفه خود آگاهی یابند و به آن عمل نمایند. اگر شخصی هم پیدا شد که وظیفه اش را نمی‌داند، باید سؤال کند.

معروف است که شیخ انصاری در زمان تحصیلش، روزانه یکی دو ساعت کاسبی می‌کرد تا از این راه، مختصر پولی برای گذراندن زندگی به دست آورد و بقیه روز را با خیال راحت به تحصیل اشتغال یابد. روزی امام زمان عجل الله تعالی فرجه را همراه شیخ دیدند و شیخ در حال فروختن قفل بود، امام زمان فرمودند: این گونه زندگی کنید، تا من خودم پیش شما آیم. شیخ انصاری نه امام بود، نه امام زاده، حتی سید هم نبود، می‌گویند نسبش به جابر بن عبدالله انصاری، صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌رسیده است. چگونه است که شیخ به این مقام و مرتبه می‌رسد، آیا چیزی جز انجام وظیفه، او را به این جا رسانده است!

۱۱۲.....ای ابوذر این گونه باش

«اسم مکان» قابل تصور است و هم به معنای «اسم زمان» یعنی می‌توان محل حضور انسان را مکان عبور و مرور زمان دانست و نیز می‌توان این محل را ظرف زمانی برای طی شدن لحظه‌های زمان فرض کرد.

اما نکته معنوی این که شب و روز مانند سیل و طوفانی هستند که در راه عبور خود، آدمی را با خود می‌برند و انسان، در این حرکت قهری قرار داده شده و وقت حضور وی در این معبر نیز محدود و معین است.

«فی آجال منقوصه»

«اجل» دو معنا دارد؛ طول عمر و مدت زندگی انسان در این دنیا اجل است، نهایت عمر او و زمانی که او از حیات و زندگی منقطع می‌گردد نیز اجل نام دارد. پس حضور انسان در گذرگاه شب و روز مانند بعضی محصولات، تاریخ مصرف دارد و مدت عمر و زندگی اش گذرنده است.

«نقص» در لغت عرب، بر سه نوع استعمال شده، هم به عنوان فعل لازم به کار می‌رود، هم به عنوان فعل متعدی يك مفعولی و هم به عنوان فعل متعدی دو مفعولی. نقصان، در این روایت شریف نیز به هر دو معنای لازم و متعدی افاده معنا می‌کند. از آن جهت که عمر آدمی بنابر شرایط خلقت، امری است محدود و زمان مند، پس منقوص بودن آجال، لازم است؛ اما از سوی دیگر، چون دستی قدرتمند وجود دارد که پیمانه معلوم القدر عمر را به اراده خود

مرگ امان نمی‌دهد

يا اباذر، إنكم في عمر الليل والنهار في آجال منقوصة، وأعمال محفوظة والموت يأتي بخته، ومن يزرع خيراً يوشك أن يحصد خيراً ومن يزرع شراً يوشك أن يحصد ندامة ولكلّ زارع مثل ما زرع.

ای اباذر، به راستی که شما آدمیان در بستر شب و روز هستید با عمرهایی کوتاه و محدود و اعمالی که در نزد خدای متعال معلوم است و ناگهان مرگ گریباتان را خواهد گرفت. هرکس در این دنیا خیر و خوبی کاشت کند، به زودی خیر و راحتی برداشت خواهد کرد و هرکس شرّ و پلیدی بکارد به زودی ندامت و پشیمانی درو خواهد نمود. چرا که حاصل هر زراعتی چیزی جز آنچه که کاشته شده، نیست.

انسان در گذرگاه دنیا

پیامبر اکرم در این بخش از وصیت خود به ابوذر، آدمی را موجودی می‌داند که در معبر و گذرگاه روز و شب واقع شده است. در روایات و آیات و اشعار و امثال، به جز در یکی از عبارات حضرت امیر علیه السلام، چنین تعبیری نیامده است. این تعبیر، یعنی انتساب «ممر» به «روز و شب» از ابتکارات بلاغی شخص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است. در این تعبیر ظریف، يك نکته ادبی و يك نکته معنوی به نظر می‌رسد: از لحاظ ادبی، کلمه ممر در این جا، هم به معنای

مرگ امان نمی‌دهد ۱۱۳

و بنابر نوع زندگی خود انسان کم و زیاد می‌کند و در آن نقصان وارد می‌سازد و اثره نقص متعددی می‌گردد. (با فاعلیت حضرت حق و مفعولیت نفس عُمَر).

دست قدرت خداوند عمر را کم می‌کند و مقدار آن را تغییر می‌دهد. پس این عمر هم ناقص است و هم منقّصی قادر دارد. مانند سرمایه و مال التجاره‌ای که تاجر يك روز آن را به کار می‌بندد و موجب ازدیادش می‌شود و روز دیگر از آن استفاده نکرده و بالاخره روزی آن را خرج می‌کند و موجبات نقصانش را فراهم می‌سازد.

توانایی‌های انسان نیز این گونه است. توان درك و ذهن آدمی، يك روز عالی و در سطح بالایی قرار دارد و روز دیگر رو به نقصان وضعف می‌رود. زوال عمر، گرچه همیشه مورد غفلت انسان‌هاست، اما لحظه لحظه پیش می‌رود و به سرعت طی می‌شود، اما در این میان عواملی وجود دارد که موجب برکت و ازدیاد عمر می‌گردد؛ مانند صلّه رحم، عفو و گذشت و... که در روایات، شرح آنها آمده است.

ثبّت اعمال

حضرت رسول ﷺ در ادامه فرمایش خود می‌فرمایند: انسان در چنین مجرای از گذر زمان قرار دارد، در حالی که تمامی اعمالش نیز بر صفحه روزگار ثبت می‌گردد به گونه‌ای که نه فراموش می‌شود و نه مورد غفلت قرار می‌گیرد.

۱۱۴ ای ابوذر این گونه باش

ریز و درشت اعمال آدمی گرچه موقتاً از ذهن انسان پاك می‌شود، اما وجود واقعی آنها از صفحه روزگار محو نخواهد شد و همه محفوظ خواهند ماند و سرمایه دادگاه عدل الهی برای محاکمه انسان خواهد بود. حرکت ادامه می‌یابد تا این که پنجه‌های پرتوان مرگ، وجود دنیایی آدمی را می‌فشرد «الموت يأتي بغتة».

انسان به واسطه مرگ برای حضور در دادگاه رسیدگی به اعمالش جلب می‌شود؛ در دادگاهی که تمامی کردار، رفتار و اندیشه‌های انسان در آن به عنوان پرونده مطرح می‌شود؛ دادگاهی که قاضی آن دچار جهل و فراموشی نمی‌گردد و هیچ چیزی از او پوشیده نمی‌ماند.

اگر قرار باشد شخصی در دنیا به خاطر اعمال و نیّت‌هایش و حتی گاهی اندیشه‌هایش محاکمه شود، انتظار، هراس، دلهره و اضطراب، سراسر وجودش را پر خواهد کرد. همیشه در گوشه‌ای از ذهنش، این دادگاه جرقه می‌زند و حواسش را از هرکاری پرت می‌کند. هر لحظه در اندیشه وقتی است که دادگاه محاکمه وی آغاز شود، اگر خواب باشد و در حال استراحت، به محض بیداری اولین چیزی که به ذهنش جرقه می‌زند و خود را نشان می‌دهد، اندیشه دادگاه اوست. مرتب از خود می‌پرسد دادگاهش چه زمانی آغاز می‌شود و مأمور جلب چه زمانی و در چه حالی به سراغش خواهد آمد. به هنگام غذا خوردن، مزه تلخ انتظار و دلهره، طعم لذت بخش غذا را از بین می‌برد. اگر با رفقای خود سرگرم تفریح و خنده باشد، علی‌رغم لبخندی که بر لب دارد،

مرگ امان نمی‌دهد ۱۱۵

غمی سیاه واضطرابی سخت، مُدام گوشه‌ای از قلبش را به درد می‌آورد. شادی‌هایش ظاهری و خنده‌هایش موقتی است. این اوضاع کسی است که می‌خواهد در دادگاه دنیا محاکمه شود. چگونه است که همگان به سوی دادگاه آخرت پیش می‌روند، اما خندان و شادان و بی‌غم و اندوه جلوه می‌کنند؟! آیا چیزی به جز غفلت باعث این شادی‌هاست؟ همه انسان‌ها به نحوی در غفلت هستند و فقط درجه غفلت در آنها متفاوت است.

آخرین خنده رسول خدا(صلی الله علیه وآله)

در روایات^(۱) آمده که در شب معراج، پیامبر اکرم صلی الله علیه وآله همراه جبرئیل به معراج رفتند و جهنم و عذابهای جهنمیان را دیدند و از آن به بعد دیگر لبهایشان به خنده باز نشد.

اما انسان‌های دیگر به خاطر غفلت و جهلی که در آن گرفتارند، شاد و خندان هستند. اگر انسان‌ها می‌دانستند که مرگ هم، مانند حکم جلب دادگاه، واقعیت دارد، آسایش از آنها سلب می‌شد، دائماً نگران بودند که مرگ، چه وقت به سراغ آنها خواهد آمد، ده سال دیگر؟ ده ماه دیگر؟ ده ساعت دیگر؟ چه وقت و در حال انجام چه کاری خواهند مُرد و مرگ در چه حالی آنها را در بر خواهد گرفت.

۱. بحار الأنوار، ج ۸، ص ۲۸۴.

۱۱۶..... ای ابوذر این گونه باش

گاهی مرگ نیمه شب و در خواب به سراغ آدم می‌آید، گاهی در حال عبادت و پیشانی به خاک ساییدن، گاهی هم در حال انجام معصیت و گناه. این نوع مرگ کجا، و مرگ آن انسانی که در شب قدر و هنگام ناله زدن و گفتن «**يا الله**» می‌میرد، کجا؟ هیچ کس نمی‌داند پیام مرگ را کی و کجا به دستش می‌دهند.

«**والموت يأتي بغتة**» معنای واقعی «**بغتة**» غافلگیری همه جانبه است.

آخرت و عارضه نسیان

یکی دیگر از نکته‌هایی که در دادگاه آخرت وجود دارد این است، که انسان به علت نسیان و فراموشی، بسیاری از اعمال خوب و بد خود را به یاد ندارد و لذا تعداد زیادی از موارد اتهام خود را نمی‌داند. اما دادگاه وقاضی آن نه دچار فراموشی و جهل است و نه به اندازه سر سوزنی از حق و واقع منحرف می‌گردد. پرونده خوبی‌ها و بدی‌هایی که انسان‌ها خود فراموش کرده اند، به طور کامل نزد قاضی حاضر و آماده است. شاید اعمال آدمی از جلوی چشم او پاک شده باشد، اما در وجدان او باقی می‌ماند و به محض آن که در دادگاه عدل الهی حاضر گردید و از تعلّقات مادی و دنیایی فاصله گرفت، تمامی اعمال خیر و شر خود را در وجود خویش ملاحظه می‌کند، به گونه‌ای که دادگاه نیازی به تصدیق و اعتراف از سوی متهم ندارد، بلکه وجود متهم يك پارچه تصدیق است. اگر تمام این حالات به درستی مورد دقت قرار گیرد،

مرگ امان نمی‌دهد ۱۱۷

دیگر کسب بهره خوب از زندگی، مهمترین هدف در سراسر عمر خواهد بود. اگر پرده‌های غفلت به کناری بروند یا انسان از هوشمندی خود استفاده کند و آینده نزدیک را دور فرض نکند، باور می‌کند که نیاز شدید به اعمال واندیشه پاک و خوب دارد.

«ومن یزرع خیراً یوشک أن یحصد خیراً؛ اگر کسی خیر و خوبی بر جای گذارد، به زودی خیر و راحتی درو خواهد کرد».

آمادگی برای مرگ

مردی متمول و متمکن در کربلا زندگی می‌کرد. نزدیکانش می‌گفتند که: روزی به سختی مریض شد و ما او را به بیمارستان رساندیم. مدتی در بیمارستان بستری بود و ما مرتب به عیادت او می‌رفتیم. برخی از باب خیر خواهی نصیحتش می‌کردند که تو اموال زیادی داری و مسلماً برای قسمتی از آنها تصمیم‌هایی داری و می‌خواهی پس از مرگ برای آخرت تو خرج شوند. پس بهتر است وصیتی بنویسی و کسی را وصی خود قرار دهی. اما او پاسخ می‌داد ان شاء الله بعد از آن که سلامت خود را باز یافتم و از بیمارستان مرخص شدم، وصیت خواهم نوشت. اطرافیان او را تشویق کردند و توضیح دادند که

۱۱۸..... ای ابوذر این گونه باش

اگر اکنون خواسته‌هایت را ثبت کنی، بعداً می‌توانی آن را نفی کنی^(۱). بالاخره در اثر اصرارهای مکرر اطرافیان، پذیرفت که وصیت نامه‌ای بنویسد. قلم و کاغذ برایش آوردند و مقداری از وصیت نامه نیز نوشته شد؛ در حین نگارش متن، ناگهان پشیمان شد و کار را رها کرد و گفت وقتی بهبود یافتم، خودم می‌نویسم! اما اجل به او مهلت نداد و فردای همان روز از دنیا رفت.

انسان باید همیشه آمادگی این رویارویی حتمی را داشته باشد. آمادگی برای «مُردن» در رفتار انسان تأثیر شگرفی دارد. انسانی که برای مردن آماده است، همیشه در رفتار خود یک نوع مواظبت و مراعات دارد. چنین انسانی هرگز جرئت نمی‌کند، وارد معاصی و رذائل اخلاقی بشود. به همین دلیل همیشه و در هر لحظه مواظب زبان، دست، گوش و نگاه خود و پول و ثروتی که به دست آورده خواهد بود.

پیامبر اکرم ﷺ هنگامی که می‌فرماید: «الموت یأتی بغتة»، در صدد بیان یک قاعده و قانون کلی هستند که به طور فراگیر تمامی انسان‌ها را در بر می‌گیرد. مرگ برای همه حتمی و ناگهانی است. هیچ کس در مقابل ناگهانی بودن مرگ چاره و علاجی ندارد، هنگامی که نام انسانی، چه مسلمان و چه غیرمسلمان در فهرست ملاقات با عزرائیل ثبت شد، آن شخص، هیچ راه و چاره‌ای برای

۱. وصیت مانند عقود تحت قاعده اوفوا بالعقود نیست و از عقدهای جایز است البته مادامی که موصی زنده باشد. در نتیجه یک شخص بارها می‌تواند وصیت خود را تغییر دهد.

مرگ امان نمی‌دهد ۱۱۹

مقابله با این وضع نخواهد داشت. در این هنگام پرده‌های جهل و بی‌خبری از مقابل قوه درك و فهم و چشمان او کنار رفته و افسوس خوردن آغاز می‌گردد، این جاست که می‌فهمد چه چیزهایی را در طول عمر خویش از دست داده است و چه بارهای سنگین و پر ضرری را بیهوده بر دوش خود گذارده است. چه حسناتی را که در دنیا به آسانی می‌توانسته کسب کند، به آسانی از دست داده و اکنون که به آنها نیاز دارد، به ارزش وفایده آنها پی می‌برد. گناهی که به سادگی می‌توانسته ترك کند، چه بیهوده و بدون دلیل مرتکب شده است.

در روایتی آمده که از یکی از معصومین علیه السلام پرسیده شد، چرا بعضی با چشمان باز می‌میرند و بعضی دیگر با چشم بسته؟ حضرت فرمودند: برخی از آدم‌ها در لحظه مرگ چشم‌هایشان بسته است و بعضی‌ها باز و به هیچ کدامشان فرصت و مهلتی برای باز یا بسته کردن چشم‌ها داده نمی‌شود.

شخصی در حال خواندن نماز صبح سخته کرد، یکی از بستگانش او را در خواب دید و از او پرسید مردنت چگونه بود؟ در جواب گفته بود: «مشغول خواندن کلمه‌ای از آیه‌ای بودم، يك حرفش را در این دنیا و حرف دیگرش را در آن دنیا خواندم». آری، به اندازه خواندن يك حرف هم مهلت نمی‌دهند!

نقصان اندیشه

آنچه که به انسان‌ها اجازه نمی‌دهد از دانایی خویش بهره ببرند و به عاقبت خود بیندیشند، یکی جهل است و دیگری شیطان. این دو، موجب کوتاهی و نقصان در اندیشه و کردار آدمی است، شیطان در کار خویش بسیار خبره

۱۲۰..... ای ابوذر این گونه باش

است و هیچ گاه از میل او به تسلط بر انسان‌ها کاسته نخواهد شد؛ اما خداوند انسان‌ها را محکوم اراده او قرار نداده و اراده و علم انسان نیز به اندازه‌ای هست که بتواند در مقابل وسوسه‌های شیطان ایستادگی کند و نفس و وجود خود را از صدمات او در امان نگه دارد.

خداوند در وجود انسان چراغی قرار داده که در پرتو نورافشانی آن، تاریکی‌ها برای او روشن شده و راه را از بیراهه می‌شناسد. کلید این چراغ در دست خود انسان است و اوست که باید با اراده‌ای قوی کلید این چراغ را بزند و آن را روشن کند، این چراغ همان «عقل» است که می‌تواند انسان را به راه راست هدایت کند. عقل، بال و پر آدم و شهوت و غضب بال و پر شیطان است.

از امام علی علیه السلام پرسیدند که، بهترین بندگان خدا بعد از انبیاء و اولیاء چه کسانی هستند؟ ایشان فرمودند: «العلماء إذا صلحوا»^(۱) ایشان در پاسخ فرمودند کسی که نماز شب می‌خواند، کسی که خمس می‌دهد و... بلکه فرمودند بهترین بندگان خدا بعد از اینها علما هستند زمانی که صالح باشند.

۱. بحار الانوار، ج ۲، ص ۸۹، باب ۱۴، من يجوز اخذ العلم منه.

قیل لامير المؤمنين عليه السلام من خير خلق الله بعد ائمة الهدى ومصابيح الدجى، قال العلماء إذا صلحوا قیل ومن شرّ خلق الله بعد ابليس وفرعون ونمرود وبعد المتسمين بأسمائكم وبعد المتلقبين بألقابكم والآخذين لأمتكتكم والمتأمرين في ممالككم قال العلماء إذا فسدوا، هم المظهرون للأباطيل، الكاتمون للحقائق.

عالم صالح و فاسد

حسین بن روح^(۱) و شلمغانی^(۲) هر دو در برهه‌ای از زمان، از علمای اسلام محسوب می‌شدند. ریشه علم در هر دوی آنها وجود داشته است، اما جوهره صلاح فقط در حسین بن روح رشد کرده و تکامل یافت و شلمغانی از صلاح و درستی دور بود.

در این میان شلمغانی از حسین بن روح مشهورتر بود و مردم بیشتری برای رفع و رجوع مسائل شرعی به او مراجعه می‌کردند، اما می‌بینیم که حسین بن

۱. ابوبحر ابوالقاسم حسین بن روح. از متکلمان شیعی دوران عباسی. کتابی به نام التأدیب به او منسوب است. وی سومین نائب خاص امام دوازدهم شیعیان در زمان غیبت صغرا بوده است. و در عهد عباسیان به خاطر همکاری با قرامطیان از سال ۳۱۲ تا ۳۱۷ ق به زندان افکنده شد و سال ۳۲۶ ق در بغداد درگذشت. (ریحانة الادب ج ۲، ص ۳۳۷ و ۳۳۸؛ لغت نامه دهخدا، ج ۶، ص ۹۰۷۴).

۲. جعفر، محمد بن علی معروف به ابن ابی الغراق، از مردم شلمغان از قرای واسط، متوفای سال ۳۲۲ ق. وی، ابتدا از علمای شیعه و مرجع رتق و فتق امور شیعیان بود، اما پس از آن که حسین بن روح به نیابت حضرت ولی عصر (عج) برگزیده شد به مخالفت با او برخاست. تاریخ خروج او را حدوداً بین سال‌های ۳۰۴ و ۳۱۱ ق ذکر کرده اند. کار شلمغانی بعدها بالا گرفت و حتی ادعای نبوت و الوهیت نیز کرد. شلمغانی به موصل و بغداد رفت و در آن جا طرفدارانی پیدا کرد. که آنها را غراقیه یا شلمغانیه می‌نامند. حسین بن القاسم وزیر مقتدر عباسی و گروهی دیگر از پیروان او به شمار می‌رفتند. شلمغانی سرانجام به دستور خلیفه گردن زده شد و سپس جسد او را به دار آویخته و سوزاندند. (لغت نامه دهخدا، ج ۹، ص ۱۴۴۳۸؛ ریحانة الادب، ج ۳، ص ۲۳۵ و ۲۳۶).

روح سومین نائب خاص حضرت ولی عصر علیه السلام شد. سالیان متمادی این دو، گره گشای مشکلات مردم بودند و مسائل شرعی آنان را پاسخ می‌دادند، اما هر چه می‌گذشت حسین بن روح به صلاح و درستی نزدیکتر می‌شد و شلمغانی از صلاح دور می‌گشت تا جایی که امام عصر علیه السلام در یکی از نامه‌های خود به شلمغانی لعنت فرستاد.

نباید تصور شود که این حدیث درباره مراجع و علمای طراز اول وارد شده است، بلکه این حدیث درباره تمام کسانی است که به اندازه خود به کسب علم پرداخته‌اند.

همه دانشجویان و طلاب علوم مختلف باید نفس خویش را با این فرمایش امیرمؤمنان علیه السلام، تطبیق دهند. موضوع عالم يك موضوع مشکك است، یعنی با وجود تفاوت بسیار بین علمای مختلف، همگی در واژه «عالم» با هم مشترك بوده و مانند یکدیگرند. يك طلبه مبتدی نیز به اندازه يك عالم و دانشمند مشهور، باید مواظب باشد که از جوهره صلاح و درستی و پاکی فاصله نگیرد. همگی باید سعی کنند که صالح بودن و عالم بودن را با هم جمع کنند.

برای عملی شدن این کار، تصمیم تنها فایده ندارد، بلکه تلاش و استمرار و تمرین پی در پی لازم است. دعا نیز مانند تصمیم از لوازم کار است، اما باز کافی نیست و نباید به صرف دعا اکتفا کرد. آدمی باید يك عمر با شیطان و نفس اماره و شهوات خویش در مبارزه و جنگ و جهاد باشد. همه جوهره لازم را برای رسیدن به مقام حسین بن روح، حتی بالاتر از آن را نیز دارند، هیچ وقت به حسین بن روح تضمین داده نشده که کسی بالاتر از شما نخواهد رفت، اما کلید

مرگ امان نمی‌دهد ۱۲۳

این ارتقا به دست خود انسان است. در همان حدیث از حضرت علی علیه السلام پرسیده شد که: بعد از ابلیس و نمروود و فرعون، بدترین مردم چه کسانی هستند؟ در جواب فرمودند: «العلماء إذا فسدوا؛ علما و دانشمندان، هنگامی که فاسد شوند». پس اساس کار در دست خود عالم است و معلول اراده اوست. اگر تلاش کند و علم را با اصلاح جمع کند، از بهترین مردمان می‌شود و اگر در مبارزه با نفس و شیطان موفق نشود، از بدترین انسان‌ها خواهد بود.

این دو عبارت نشانگر تأثیر مستقیم و مهم اراده انسان و خواست اوست. البته شرایط جامعه و تربیت نیز هر کدام نقش و اثری در تربیت و چگونگی پرورش انسان دارند، اما اینها، هیچ کدام دلیل اصلی و عامل اولی نیستند. به عنوان مثال، ماه مبارک رمضان از جهت زمانی فرصت بسیار عالی است که انسان می‌تواند با استفاده از آن، راه را برای خود آسان کند و باز در بیانات معصومین علیهم السلام آمده که در این ماه خداوند شیطان را در بند خواهد کرد^(۱) آن هم نه با طناب و بند، بلکه با آهن ولی آیا فقط ماه رمضان و این فرصت استثنائی کافی است؟

۱. «الشیاطین مغلوله» امالی صدوق، ص ۹۳، المجلس العشرون.

۱۲۴ ای ابوذر این گونه باش

توجه در عبادت

معصومین علیهم السلام مکرراً فرموده‌اند که در قلب تك تك انسان‌ها، بیستوپنج شیطان حضور دائمی دارند و یکی از آنها فقط به هنگام نماز خواندن به سراغ انسان می‌آید. او مصمم است که هر قدر بتواند تمرکز انسان را در وقت نماز بر هم زند و از توجه او به سوی مبدأ هستی بکاهد، هر چند که موفقیت بسیار ناچیزی به دست آورد، و بتواند خدشه کوچکی بر نماز وارد آورد، قانع است و به کار خود راضی است و باز هم ادامه می‌دهد. از سوی دیگر باز در روایات آمده است که فقط آن مقدار از نماز قبول است که با توجه خوانده شود.

لا يقبل من صلاة العبد إلا ما أقبل عليه منها بقلبه^(۱)؛ از نماز بندگان،

فقط آن مقدار قبول می‌شود که با توجه و حضور قلب باشد.

و چه بسیار است نمازهایی که خوانده می‌شود و در آنها يك درصد هم توجه وجود ندارد و یا بسیار ناچیز است.

شیطان مخصوص برهم زدن حواس انسان در نماز، گزینه‌ها و مسائل زیادی را به طور مرتب به نمازگزار، یادآوری می‌کند. همیشه در قلب و شعور او رخنه می‌کند، مثلاً به یادش می‌آورد قفل درب منزل خراب است، یخچال سوخته، حتماً باید به فلانی زنگ بزنی و صدها نکته ریز و درشت دیگر. این وسوسه و خدشه وارد کردن بر نماز ادامه دارد تا وقتی که نماز گزار سلام نماز

۱. امالی صدوق، ص ۶۴۳، المجلس الثالث والتسعون.

مرگ امان نمی دهد ۱۲۵

را بگوید. با این اوصاف می توان به بزرگی خداوند پی برد که با زندانی کردن شیطان در ماه مبارك رمضان، چه لطفی در حق بندگانش می کند.

شیطان در ماه رمضان

خطبه ای از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دست است که متواتراً از آنحضرت نقل شده و در آن آمده است در ماه رمضان، خداوند شیاطین را به بند می کشد و سپس فرموده اند: «فاسئلوا ربکم أن لا یسلطها علیکم»^(۱)؛ از خدا بخواهید که شیاطین دوباره بر شما مسلط نشوند».

بنابر تعبیر بسیاری از بزرگان، شیطان مانند شیئی است که با جاذبه ای از سوی خود و نیز جاذبه ای از سوی نفس اماره، به سوی ما در حرکت است، اما در ماه مبارك رمضان، مانعی از سوی خدا، برای حرکت شیطان به سوی ما ایجاد می شود. مانعی که قدرتش بیشتر از جاذبه شیطان است، اما در همان ماه مبارك، جاذبه شهوات و نفس اماره، بدون مانع می توانند خود را به شیطان نزدیک کنند. اگر جاذبه شهوت و نفس اماره نباشد، در طول این ماه با عظمت، هیچ گناهی صورت نمی گرفت. اکنون با استفاده از روایات دیگر می توان پی برد که چه چیزی این زنجیرها را که مظهر لطف خداوند است از هم می گسلد و پاره می کند.

۱. امالی صدوق، ص ۹۳، المجلس العشرون.

۱۲۶..... ای ابوذر این گونه باش

البته در این موضوع روایت خاصی دیده نشده است، اما بعضی از اصحاب معصومین علیهم السلام، از روایات آن بزرگواران استفاده ها و تفسیرهایی در این باب دارند. به عنوان مثال: علی بن ابراهیم قمی (رضی الله عنه)^(۱) که از اصحاب امام رضا و امام جواد علیهما السلام و احتمالاً امام هادی علیه السلام نیز هست و از سوی دیگر استاد کلینی^(۲) است در تفسیری آورده: از جمله اسبابی که این بندها را از شیطان باز می کند و به او قدرت تسلط دوباره می دهد، ریا، عُجب و عدم پرداخت خمس و زکات است. آنچه که از مجموع این روایت ها استفاده می شود این است که، ماه رمضان يك ماه ویژه و استثنایی است.

۱. ابوالحسن علی بن ابراهیم بن هاشم قمی، از علما و محدثین امامیه و از مشایخ روایی شیخ کلینی است، شیخ صدوق نیز گاهی به واسطه احمد بن علی پسر او، از وی روایت کرده است. از تألیفات او می توان اختیار القرآن، الانبیاء، التفسیر، التوحید والشرك، المناقب و قرب الاسناد را نام برد. علی بن ابراهیم در سال ۳۰۷ در گذشت. (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۸؛ لغت نامه دهخدا، ج ۱۱، ص ۱۶۲۶۶).

۲. ابوجعفر محمد بن یعقوب بن اسحاق کلینی رازی معروف به ثقة الاسلام، متوفای ۳۲۹ق، از اهالی کلین که روستایی است به همین نام در نزدیکی حسن آباد شهرستان ری که قبر پدر ایشان نیز در آنجا مورد توجه مردم آن دیار است. رئیس محدثین علمای امامیه و اوثق و اعدل و اثبت ضبط ایشان، یکی از محمدین ثلث و نویسنده کتاب کافی، از کتب اربعه است. کلینی اولین محدث امامی است که به جمع و نظم و ترتیب و تبویب اخبار دینی پرداخت. (ریحانة الادب، ج ۵، ص ۷۹ - ۸۲).

مرگ امان نمی‌دهد ۱۲۷

شاید این سؤال مطرح شود که خداوند چرا شیطان را خلق کرد. آیا این موجود عجیب را خلق کرده که گاهی او را به بند کشد و گاهی آزادش کند. حقیقت این است که خداوند شیطان را برای امتحان انسان خلق کرده است، اما در ماه مبارک رمضان، انسان‌ها را از این امتحان معاف داشته و برکاتی را بدون زحمت و تلاش به آنها ارزانی می‌دارد.

حکایت زنجیرهای شیطان

شخصی خدمت شیخ انصاری رسید و گفت: شیطان را در عالم خواب، به همراه طناب‌ها و زنجیرها و ریسمانهای زیادی دیدم، از او پرسیدم اینها چیست؟ گفت اینها ابزار کار من است و با آنها انسان‌ها را به سوی خود می‌کشانم. بعضی را با زنجیر، بعضی را با طناب و بعضی را با این ریسمانهای نازک. آنهایی که در صدد مقاومت در درستکاری هستند، با این طناب‌های محکم و ضخیم به سوی خود می‌کشم و انسان‌های ضعیف را با این ریسمانهای نازک. زنجیر پاره پاره‌ای در دستش دیدم، پرسیدم این زنجیر پاره پاره چیست؟ گفت این زنجیر را برای جذب شیخ انصاری^(۱) بر گردن او انداختم ولی او مقاومت کرد و زنجیر پاره شد.

۱. شیخ مرتضی انصاری، آن قله رفیع فقه و فقاقت، زهد و تقوا روز عید غدیر سال ۱۲۱۴ قمری در شهر دزفول متولد شد. از همان اوان کودکی آثار بزرگی و نبوغ در چهره او نمایان بود. در سال ۱۲۳۲ (هجده سالگی) عازم عتبات متبرکه شد و با مساعدت سید مجاهد به تحصیل مشغول گردید. سپس، در سال ۱۲۴۰ به قصد زیارت امام هشتم علیه السلام، عازم خراسان شد. این مسافرت شش سال به طول انجامید و در شهرهای مشهد، اصفهان، کاشان در نزد حکیم الهی، ملاهادی سبزواری و ملا احمد نراقی به تحصیل پرداخت. و در سال ۱۲۴۹ مجدداً وارد نجف شد

۱۲۸ ای ابوذر این گونه باش

يك لطیفه نیز این جا نقل شده که شاید جزو داستان نباشد و آن این که، همین شخص از شیطان پرسیده بود مرا با کدام يك از اینها به بند می‌کشی؟ شیطان پاسخ داده بود تو نیازی به طناب و ریسمان نداری و با يك اشاره به سوی من می‌آیی. انسان تا زنده است، فرصت دارد که با نفس آماره و شیطان مبارزه کند و خویشتن را محفوظ دارد. هنگامی که مرگ فرا رسید، گریه و زاری و ندامت، هیچ فایده‌ای ندارد.

وریاست بلامنازع مرجعیت و حوزه نجف به مدت پانزده سال در دستان با کفایت وی بود. می‌گویند سلطان عثمانی از والی عراق، حال شیخ را جویا شد. او در جواب گفت: «والله هو الفاروق الأعظم». نیز بالیوز، سفیر انگلستان در عراق گفته بود: بخدا سوگند، او یا حضرت عیسی بن مریم است یا نماینده خاص او. شیخ اعظم، آن یگانه روزگار، عاقبت در شب هجدهم جمادی الثانیه ۱۲۸۱ قمری در سن ۶۷ سالگی به سوی حق شتافت و در جوار مولایش حضرت امیرمؤمنان علیه السلام به خاک سپرده شد. (ر.ک به زندگانی و شخصیت شیخ انصاری و آشنایی با متون درسی حوزه‌های علمیه ایران «شیعه، شافعی، حنفی» ص ۲۲۶). ویراستار

۱۳۰.....ای ابوذر این گونه باش

با این که این نگاه کردن هیچ تأثیری در سقوط یا عدم سقوط سنگ نخواهد داشت. حضرت، در اینجا مثالی زده‌اند تا ملاکی باشد برای این که انسان بتواند خود را آزمایش کند و اندازه نزدیکی خویش را به جوهره ایمان بفهمد.

رسول اکرم ﷺ در اوّل این عبارت، از حرف «ان» استفاده فرموده‌اند و سپس از «لام» برای تأکید بیشتر استفاده کرده‌اند. گرچه این جمله بدون «ان» و «لام» مفهوم خود را می‌رساند، اما پیامبر به خاطر اهمیتی که برای این سخن قایل هستند، دوبار از ابزار تأکید استفاده می‌نمایند تا شباهت زیاد مورد مثال به موضوع بحث معلوم گردد. بنابراین، گناهکار نیز با اضطراب نمی‌تواند تغییری در گناهی که مرتکب شده است ایجاد کند، اضطراب مؤمن و عدم اضطراب کافر نسبت به گناهی که در گذشته واقع شده است، هیچ گونه تأثیری نخواهد داشت، اما با این حال، اضطراب گریبان مؤمن را خواهد گرفت. هر کس باید به نفس خویش رجوع کند و ببیند آیا ارتکاب گناه در وجود او لرزه و اضطراب ایجاد می‌کند یا نه، آیا به راحتی می‌تواند از کنار گناه بگذرد یا نه؟

کافر و گناه

قسمت دوم این عبارت، پیرامون حالت کافر نسبت به گناه است. در این جا ابتدا باید به این مطلب پرداخت که کافر نیز گناه مرتکب می‌شود، چرا که اولاً، کافر واقعی نیز بعضی کارها و مسائل برایش قبیح و گناه محسوب می‌شود. ثانیاً،

ترس از گناه

[یا أباذر]، إِنَّ الْمُؤْمِنَ لِيرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ تَحْتَ صَخْرَةٍ يَخَافُ أَنْ تَقَعَ عَلَيْهِ، وَإِنَّ الْكَافِرَ لِيرَى ذَنْبَهُ كَأَنَّهُ ذَبَابٌ مَرٌّ عَلَى أَنْفِهِ.

ای ابوذر، گناه در نظر مؤمن، بسان سنگ بزرگی است که بالای سر او قرار دارد و هر لحظه ممکن است بر سر او بیفتد، اما در نظر کافر، همچون مگسی است که از نوک بینیش عبور کرده باشد.

تفاوت مؤمن و کافر در برخورد با گناه، این است که، کافر اساساً به گناهان خود، اهمیت نمی‌دهد و خوف و هراسی از اعمال خود به دل راه نمی‌دهد، اما مؤمن به هنگام ارتکاب گناه، اگر چه زمان آن گذشته باشد، دائماً منتظر عواقب ظاهری یا باطنی کردار خویش است و در اضطرابی گُشونده به سر می‌برد و به هیچ وجه وقوع يك اتفاق بد، که پاسخ تکوینی گناه باشد را بعید نمی‌داند.

هرچه ایمان انسان بیشتر باشد این ترس در وجود او بیشتر است. شخصی را تصور کنید که در کوهستان، زیر سنگی قرار گرفته که احتمال سقوط دارد، حتی اگر این احتمال ضعیف هم باشد او را رنج می‌دهد و آسایش او را سلب می‌کند.

آیا شخصی که در چنین شرایطی گرفتار شده است می‌تواند بخوابد؟ می‌تواند از خوردن غذا لذت ببرد؟ او چه حال و روزی خواهد داشت؟

اگر احتمال سقوط سنگ، چهار یا پنج درصد هم باشد، باز آسایش از او سلب خواهد شد، و مرتب نگاه می‌کند تا مبادا که سنگ بر سر وی سقوط کند،

ترس از گناه..... ۱۳۱

کفر نیز مانند ایمان دارای مراتب تشکیکی است. گاهی مسلمانانی که از حیث تکلیفی در دایره اسلام قرار می‌گیرند نیز در برخی از احادیث اخلاقی، کافر شناخته شده‌اند. به عبارت دیگر لازم نیست که همیشه کفر را به معنای انکار وحدانیت یا انکار وجود خدا دانست. خداوند در قرآن، کسانی که مسلمان هستند و شهادتین را بر زبان جاری کرده‌اند و نماز و روزه نیز برپا می‌دارند و اهل خمس و زکات هم هستند و خلاصه تمامی شرایط مسلمانی را دارند، اما بدون عذر و بهانه فریضه حج را به جا نمی‌آورند، کافر دانسته است. (وَلِلَّهِ عَلَى النَّاسِ حِجُّ الْبَيْتِ مَنِ اسْتَطَاعَ إِلَيْهِ سَبِيلًا وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ عَنِ الْعَالَمِينَ)^(۱)؛ و برای خدا، حج آن خانه، بر عهده مردم است؛ [البته بر] کسی که بتواند به سوی آن راه یابد. و هر که کفر ورزد، یقیناً خداوند از جهانیان بی‌نیاز است».

اگر با دقت به این بیان توجه کنیم معلوم می‌شود، تصور عدم ترس از گناه، تصدیق کافر بودن شخص را به دنبال خواهد داشت؛ چرا که اگر شناخت صحیحی از خدا در ذهن شکل گرفته باشد، ارتکاب گناه، به ناچار هراس و اضطراب ایجاد خواهد کرد. حال، انسان می‌تواند نفس خود را به گونه‌ای پرورش دهد که این هراس از گناه در وی همیشه زنده و باقی بماند و یا طوری روزگار و ایام را بگذراند که هیچ اضطراب و دلهره‌ای برایش پیش نیاید. نفس آدمی بر خلاف بدن او قابلیت‌های متضاد و متفاوتی دارد و توانایی‌های او مانند

۱۳۲..... ای ابوذر این گونه باش

بدن و قابلیت‌های جسمانی وی محدود نیست. چشم انسان هر چند قوی و پرتوان باشد، یک نوشته اگر از فاصله متعارف دورتر شود، نمی‌تواند بخواند. نزدیک شدن نوشته به چشم نیز تا حد و اندازه‌ای قابل تحمل است، قوی‌ترین چشم نیز نمی‌تواند یک نوشته را از فاصله یک یا دو سانتی متر بخواند. این محدودیت‌ها، تفاوت اساسی جسم انسان با روح اوست؛ نفس چنین محدودیتی ندارد و نسبت وابستگی آن به شرایط و محیط نیز زیاد نیست. توانایی انسان در امور نفسانی چه در جهت مثبت و چه در جهت منفی، گاه بی‌انتها و نامحدود می‌شود. نفس، هم در شقاوت و هم در سعادت، وسعت زیادی برای حرکت و رشد و تکامل یا سقوط و انحطاط دارد.

همه انسانها می‌توانند تا جایی به شناخت واقعی خداوند بپردازند و از حلقه کفر و جهل دور شوند که یک خطای کوچک بر کشور وجودشان لرزه افکند، یا به اندازه‌ای از خدا فاصله گیرند که قتل و خون‌ریزی و حتی کشتن اولیای خدا نیز برایشان میسر و ممکن باشد. در روایات آمده است که گاه حساسیت انسان به گناه آن قدر زیاد می‌شود که ممکن است، پس از بیست سال از ارتکاب آن، هنوز هم رنج بکشد و توبه نماید و خدا نیز در این حال گناه او را خواهد بخشید.

ترس از گناه..... ۱۳۳

داستان زن پاکدامن و جوان فاسق

امام سجاده علیه السلام حکایت مفصلی نقل فرموده اند^(۱) که خلاصه آن این است:

عده‌ای باکشتی مسافرت می‌کردند، ناگهان دریا طوفانی شد و کشتی و تمامی سرنشینان آن غرق شدند، به جز يك زن جوان که به وسیله يك تخته خود را از طوفان نجات داد و به جزیره‌ای بزرگ و پر جمعیت رسانید.

در جزیره، جوان فاسقی بر حسب اتفاق با آن زن برخورد کرد. با دیدن زن جوان، میل شهوانیش تحریک شد و [چون آن زن بسیار زیبا بود] از او پرسید انسانی یا جن؟

زن، خسته و ترسیده از حادثه‌ای که بر او و همراهانش گذشته بود پاسخ داد انسان هستم. جوان به قصد انجام زنا به او نزدیک شد. ناگهان دید، زن به شدت می‌لرزد. از او پرسید چرا بدنت می‌لرزد؟ زن گفت می‌ترسم. جوان گفت از چه کسی می‌ترسی؟ غیر از من و تو که کسی در این جا نیست.

زن به آسمان اشاره کرد و گفت از خداوند متعال می‌ترسم. در این هنگام، جوان منقلب شد. «الكلام إذا خرج من القلب، وقع على القلب»^(۲)؛ سخن که از دل برآید، لاجرم بر دل نشیند».

۱. کافی، ج ۲، ص ۶۹.

۲. مجموعه ورام، ج ۲، ص ۱۵۳.

۱۳۴..... ای ابوذر این گونه باش

کلام زن، در او اثر کرد. بالاخره دست از زن کشید و در حالی که او را ترك می‌کرد گفت: تو بدون آن که گناهی مرتکب شوی، تا این حد ترسیدی، پس وای به حال من که گناه کار هستم و می‌خواستم به تو دست درازی کنم! جرقه‌های معرفت در وجود مردی که تا دیروز لأبالی بود، شعله‌ور گردید و توبه کرد.

در راه بازگشت به راهبی برخورد. باهم همراه شدند. راهب که از سوزندگی آفتاب به ستوه آمده بود. خطاب به جوان گفت: بیا دعا کنیم، تا خدا ابری برایمان بفرستد تا زیر سایه آن، راهمان را ادامه دهیم.

جوان که از کردار خود شرمنده و خجل بود، پاسخ داد: من آلوده‌ام و دعایم فایده‌ای ندارد، از آن گذشته روی دعا کردن ندارم و در مقابل خدا شرمنده هستم. راهب گفت: پس من دعا می‌کنم و تو فقط آمین بگو. راهب رو به آسمان کرد و گفت: خداوندا، ما بنده‌های تو هستیم، ابری برایمان بفرست که از این آفتاب سوزان نجات یابیم.

جوان نیز آمین گفت، ناگهان ابری پیدا شد و بالای سر آن دو نفر قرار گرفت. آنها نیز در پناه سایه ابر به راه خود ادامه دادند تا به يك دو راهی رسیدند که در آن جا راهشان از همدیگر جدا می‌شد.

با هم خداحافظی کردند، جوان به سویی رفت و راهب به سوی دیگر، اما ابر به همراه جوان حرکت کرد و راهب زیر آفتاب ماند.

راهب فهمید آنچه باعث آمدن ابر شد، آمین جوان بوده است، نزد او آمد و پرسید تو که هستی که خدا این مقام را به تو داده است؟ او هم جریان

ترس از گناه..... ۱۳۵

خویش را تعریف کرد. راهب گفت: خدا این مقام را به جهت توبه و خوف از معصیت خدا، به تو عنایت کرده است.

خداوند این گونه بر بندگان گناه کار خویش منت می نهد و به آنها ترحم می کند، ارتباطی را که به واسطه سال ها گناه و عصیان قطع شده بود، با يك توبه چند ثانیه ای وصل می نماید و بنده عاصی را به درگاه خویش راه می دهد.

حکایت

دو نفر با یکدیگر به مجلسی رفته بودند، ناگهان یکی از آنها با حالت خداحافظی به همراهش اشاره ای کرده و مجلس را ترك نمود، دوستش فکر کرد مشکلی برایش پیش آمده، در نتیجه بعد از مجلس او را دید واز او پرسید چرا مجلس را نیمه کاره ترك کردی، در جواب گفت من با فلان شخص که در آن مجلس بود مشکلی داشتم، احتمال دادم بین مجلس آبرو ریزی کند به همین خاطر مجلس را ترك کردم.

احتمال و ترس از آبرو ریزی، او را چنین مضطرب کرده بود که وادار به ترك مجلس شد. شاید هرگز اتفاقی برایش نمی افتاد، شاید شخص مقابل وی اصلاً چیزی به رویش نمی آورد، اما همان احتمال، هر اندازه هم که ضعیف باشد، او را وادار به ترك مجلس کرد. اکنون باید دید که این حالت هراس و واهمه از آبروریزی تا چه حد برای انسان در مقابل خداوند وجود دارد.

۱۳۶..... ای ابوذر این گونه باش

گنجینه های گران بها

آیات قرآن و متون مذهبی، اعم از احادیث نبوی و دیگر سخنان معصومین علیهم السلام، برای زندگی دنیایی و آخروی انسان ها، گنجینه های گران بها و بی مانندی هستند که با به کارگیری آنها آدمی می تواند راه درست و سالمی را برای حرکت و زندگی بیابد. اگر درست به مسئله فکر شود، بی ارزشی گنج های عظیم طلا و جواهر، در مقابل سخنان حکیمانه خدا و معصومین علیهم السلام برای همه معلوم می گردد.

این معارف و راه های روشن و منور تا ابد به کار انسان می آید. آیا این ثروت و دارایی با گنج های ظاهری و پر زرق و برق قابل مقایسه اند؟ انسان دارای دو بُعد روحانی و جسمانی است و هر يك از این دو جنبه وجودی انسان، امراض و آفاتی دارند. امراض جسمی و روحی انسان با استفاده از این گنجینه ها قابل علاج هستند. اگر به هر کدام از این سخنان، درست دقت شود، نصیحت، سفارش یا درسی مفید و کارا وجود دارد که آدمی با به کار گرفتن هر کدام از آنها می تواند زندگی دنیوی و آخروی خود را اصلاح کند. قرآن و احادیث، برای آدمی حکم طیب و دارو را دارند.

ابن ابی الحدید و نهج البلاغه

امیر مؤمنان علیه السلام، خطبه ای مهم و خواندنی دارند که می تواند بهترین درس عبرت برای انسان ها باشد، «شریف رضی» این خطبه مهم و گرانقدر را در نهج

ترس از گناه.....۱۳۷

البلاغه^(۱) ذکر کرده است. ابن ابی الحدید^(۲) نیز در شرح نهج البلاغه^(۳) با توجه و عنایت ویژه‌ای از این خطبه یاد کرده و گفته است: «از پنجاه سال پیش تا کنون، من شاید بیش از هزار بار این خطبه را خوانده‌ام و هر بار برایم منافع و فوایدی داشته است».

ابتدا باید به شخصیت علمی ابن ابی الحدید نگریست تا اهمیت سخنان او در این باب فهمیده شود. ابن ابی الحدید از شیوخ و اساتید پدر علامه حلّی بوده و نهج البلاغه را مفصل شرح کرده است. از سوی دیگر در شرح خود علاوه بر محتویات نهج البلاغه، برخی از سخنان حضرت امیر علی^{علیه السلام} را که

۱. خطبه شماره ۲۲۱.

۲. عزالدین ابو حامد، عبدالحمید بن هبة الله بن محمد بن الحسین بن ابی الحدید (۵۸۶ - ۶۵۶ ق) ادیب، مورخ، فقیه و از بزرگان معتزله بوده است. با آن که شافعی الفروع و معتزلی الاصول بوده، از موالیان اهل بیت عصمت و طهارت^{علیهم السلام} بوده است و به حق بودن حضرت علی^{علیه السلام} اقرار داشت. بعضی نسبت او را به علمای اهل سنت همانند نسبت عمر بن عبدالعزیز به خلفای بنی امیه دانسته اند، شرح نهج البلاغه وی بارها در مصر و ایران و دیگر نقاط جهان به چاپ رسیده است. او در زمان حیات خود مورد توجه ابن علقمی قرار گرفت. علامه حلّی با واسطه پدر خود شیخ سدید الدین یوسف از او روایت کرده است. (ریحانة الادب، ج ۷، ص ۳۳۳ - ۳۳۶؛ اعلام زرکلی، ج ۳، ص ۲۸۹).

۳. در شرح ابن ابی الحدید این خطبه تحت عنوان خطبه ۲۱۶ آمده است، شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج ۱۱، ص ۱۱۶.

۱۳۸.....ای ابوذر این گونه باش

توسط شریف رضی^(۱) در نهج البلاغه نیامده به مناسبت‌های مختلف آورده است. چرا که نهج البلاغه تمامی سخنان حضرت امیر را در بر ندارد و سید رضی گفته است، این مجموعه را از بین سخنان آن حضرت جمع آوری نموده است. اکنون چنین محقق و دانشمندی که در طول عمر خود در راه کسب دانش بسیار کوشیده است و احادیث و سخنان بسیاری شنیده است و در فهم سخنان حضرت علی^{علیه السلام} به منزلت خاصی رسیده، گفته است پس از هزار بار خواندن این خطبه که پیرامون آخرت و مرگ است، باز هم کلام، تازه مانده است و این خطبه برایم خواندنی است. «هر بار که خواندمش، تأثیری بر من گذاشت، غیر از تأثیری که مرتبه قبل در من گذاشته بود و این در حالی است که من درباره آخرت شعرها خوانده‌ام و صفحات بسیاری از کتاب‌ها را با درک و فهم از نظر گذرانده‌ام». سپس ابن ابی الحدید از خود سؤال می‌کند که این تأثیر شگرف و بی مانند، معلول چیست و جوهره اش کدام است؟ و به

۱. ابوالحسن، محمد بن حسین بن موسی الرضی العلوی الحسینی الموسوی مشهور به سید رضی و شریف رضی (۳۵۹ - ۴۰۶ ق) ادیب، شاعر، فقیه و نابغه زمان خویش، برادر سید مرتضی علم الهدی، بنا به گفته یتیمه الدهر ثعالبی و مجمع البحرین و رجال نجاشی نسب او به امام موسی بن جعفر^{علیه السلام} می‌رسد. او را زبردست ترین شاعر عرب دانسته‌اند و ارباب تراجم او را نابغه عهد خویش خوانده اند. تألیفات او بسیار زیاد است، اما نهج البلاغه از میان آنان دارای شهرت جهانی است. ویراستار

ترس از گناه..... ۱۳۹

خود پاسخ می‌دهد «این تأثیر بی‌مانند یا به خاطر اخلاص نامحدود گوینده است که ناخودآگاه بر خواننده تأثیری نامحدود می‌گذارد و یا ناشی از ضعف خواننده در مقایسه با گوینده است».

حضرت امیرعلیه السلام در ابتدای این خطبه آیاتی از قرآن را قرائت می‌فرمایند: (أَلْهَكُمُ التَّكَاثُرُ* حَتَّى زُرْتُمُ الْمَقَابِرَ)^(۱)؛ «تفاخر به بیشتر داشتن، شما را غافل داشت؛ تا کارتان [و پایتان] به گورستان رسید».

سپس، می‌فرماید:

یاله مرا ما أبعدہ وزوراً ما أغفلہ! وخطرأ ما أفضعه! لقد إستخَلَّوْا منهم أيّ مُدَّكر، وتناوَشوهم من مكان بعيد أفیمصارعِ آبائهم یفخرون!... أم یعدید الھلکی یتکاثرون! ولأن یكونوا عیبراً، أحق من أن یكونوا مفتخرأ...^(۲)؛ شگفتا، چه مقصد دوری و چه دیدار کنندگان غافلی، و چه کار بزرگ سهمگینی! جای رفتگان را که نقطه عبرت است آنان تُهی پنداشتند، و چه پند و عبرتی! به رفتگان پوسیده در خاک که از آنان دور هستند به تفاخر برخاستند! آیا به گورهای پدران خود می‌نازید؟ یا به شمار کسان بسیاری که هلاک شده اند؟ می‌خواهند که آن پیکرهای بی‌جان و بی

۱. تکاثر، آیه ۱ و ۲. نکته اعجازی بیانی وادبی که درپاورقی صفحات گذشته درباره مقابر و تکاثر آورده شد در این جا هم مناسبت دارد که شایسته است مراجعه شود.

۲. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۲.

۱۴۰..... ای ابوذر این گونه باش

جنبش باز گردند. مُردگان اگر مایه عبرت باشند بهتر از آن است که وسیله مفاخرت به حساب آیند.

و در قسمت دیگری می‌فرماید:

الذین کانت لهم مَقاوِمُ العزِّ، وحَلَبَاتُ الفخر، مُلُوکاً وسوقاً، سَلَکُو فی بُطُون البرزخ سیبلاً؛ کسانی که دارای عزت پایدار و درجات والای افتخار بودند، چه پادشاه و چه رعیت، سرانجام به لایه‌های برزخ فرو رفتند.

عبرت بردن از قبرستان

به راستی که اگر آدمی با توجه از قبرستان دیدن کند، درس‌ها و عبرت‌های زیادی نصیص خواهد شد و در کنار آن اگر با معارفی چون این خطبه گرانقدر مولای متقیان آشنا باشد، آن وقت است که غرور و تکبر کم می‌شود و بیشتر به فکر آخرت خواهد بود.

از سوی دیگر حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: بر فرض که افتخار به اموات خوب باشد؛ اما عبرت آموزی از سرنوشت آنان بهتر است. به جای آن که به گذشته آنان افتخار شود، بهتر است از حال امروزشان عبرت گرفت. با این عبرت‌هاست که انسان، دیگر نمی‌تواند به راحتی از يك گناه كوچك درگذرد بلکه آن را مایه خطر واضطراب می‌داند و با ارتکاب آن دلهره و دلواپسی سراسر وجودش را در بر می‌گیرد؛ و همیشه از آن می‌ترسد که مبادا بخشوده نشدن يك گناه مانند سنگ بزرگی باشد که باعث هلاکت او شود.

دعای شیخ عباس تربتی

مرحوم شیخ عباس قمی^(۱) و مرحوم شیخ عباس تربتی^(۲) پدر مرحوم راشد واعظ^(۳)، هر دو انسان‌های والا و کم نظیری بودند؛ هر دوی آن بزرگواران منبر می‌رفتند و موعظه می‌کردند. افرادی که پای منبر این دو بزرگوار حاضر می‌شدند، سخنان آنها در وجودشان تأثیر می‌گذاشت.

۱. عباس بن محمد رضا بن ابی القاسم قمی محدث امامی در قم تولد یافت و مقدمات علوم حوزوی را در همان جا فرا گرفت، سال ۱۳۱۶ق به نجف اشرف عزیمت نمود و ملازم حاج میرزا حسین نوری گردید و از وی در فقه و اصول و تفسیر و کلام و حدیث اجازه یافت. پس از فوت میرزا در سال ۱۳۲۰ به موطن خود بازگشت و اوقات خود را صرف تألیف و تحقیق نمود؛ از آثار اوست: مفاتیح الجنان، سفینه البحار، مدینه الحکم والآثار، منازل الاخره، منتهی الآمال في مصائب النبي والآل و بسیاری دیگر. (ریحانة الادب، ج ۴، ص ۴۸۷ - ۴۸۸).

۲. ملاعباس تربتی در سال ۱۲۵۱ شمسی در روستای کاریزک تربت به دنیا آمد. وی مردی عالم و وارسته بود و صاحب مقامات علمی و عملی. دوران زندگی خود را در نهایت زهد و تقوا گذراند و عاقبت در سال ۱۳۲۲ شمسی رخ در نقاب خاک کشید. ویراستار

۳. حسینعلی راشد در سال ۱۲۸۴ در شهر تربت حیدریه روستای کاریزک در یک خانواده روحانی به دنیا آمد. وی، پس از تحصیلات مقدماتی نزد پدر عالم خود در سال ۱۳۰۰ ش در سن ۱۶ سالگی برای ادامه تحصیل به همراه پدرش به مشهد رفت و از محضر ادیب نیشابوری، حاج شیخ محمد نهاوندی و حاج آقا حسین قمی دانش آموخت. اولین منبر وی در شهر شیراز بود. نامبرده با آن سبک خاصی که داشت به زودی سرآمد سخنوران آن روزگار شد. بعد از مدتی به تهران رفته و ضمن اشتغال به تألیف، به وعظ و ارشاد مردم پرداخت. پس از شهریور ۱۳۲۰ ممنوع المنبر شد عاقبت در سال ۱۳۵۸ در ۷۵ سالگی بر اثر سکته مغزی بدرود حیات گفت. ویراستار

روزی مرحوم شیخ عباس قمی در مسجد گوهرشاد به منبر رفته بودند و جمعیت حاضر در مسجد به سخنان ایشان گوش می‌دادند که شیخ عباس تربتی وارد مجلس شدند، با ورود ایشان، شیخ عباس قمی سخنان خود را قطع کرده و گفتند: «فیض حاضر شد و من پایین می‌آیم». (تا همه از شیخ عباس تربتی استفاده کنیم).

شیخ عباس تربتی در جواب گفت: من آمده‌ام از شما استفاده کنم. اما با اصرار مرحوم قمی روبرو می‌شود و به منبر می‌رود. روی پله اول منبر می‌نشیند، رو به مردم کرده و می‌گوید شما موعظه‌های شیخ عباس قمی را شنیده‌اید و من دیگر شما را معطل نمی‌کنم.

گاهی به جمعیت می‌کند و می‌گوید: شما پیرمردها و بزرگان هم سن و سال من، خیلی چیزها بلد هستید و من نمی‌دانم چه بگویم که شماها بلد نباشید، بچه‌هایی که در مجلس حضور دارند بیایند جلوی مجلس بنشینند.

بچه‌ها جمع شدند و جلوی منبر نشستند. گفت: من با آقایان کاری ندارم و با شما بچه‌های معصوم کار دارم، من به شهر مشهد آمده‌ام تا استفاده‌ای ببرم و بهره‌ای نصیبم گردد. با پایین آمدن شیخ عباس قمی از منبر، من بهره‌ای نبردم و چیزی نصیبم نشد، شاید از شما کودکان که پرونده سفید دارید و برایتان گناهی نوشته نشده بهره‌ای ببرم زیرا «رفع القلم عن الصبی حتی

ترس از گناه.....۱۴۳

يَحْتَلِمُ^(۱)؛ چیزی در پرونده کودک نوشته نمی‌شود تا وقتی که بالغ شود». پس من دعا می‌کنم، شما هم آمین بگوئید و از خدا بخواهید مستجاب کند و بپذیرد.

گفت: «خدایا، ما معصوم نیستیم، اما نمی‌خواستیم گناه مرتکب شویم و تصمیم مخالفت با تو را نداشتیم؛ ولی درگناه افتادیم، هر کسی مخالفت‌هایی انجام داده، نمی‌دانیم کدامیک از آنها مورد غضب تو واقع شده و از کدامیک گذشته‌ای. خدایا، این بچه‌ها معصیتی نکرده‌اند، دعایشان را بپذیر و ما را بیامرز».

همه بچه‌ها «الهی آمین» گفتند، مجلس منقلب شد و حال و هوای آن عوض شد و همه از آن بهره مند شدند.

به راستی اینها از دل صحبت می‌کردند و به همین علت سخنانشان بر قلب‌ها تأثیر می‌گذازد.

۱. بحارالانوار، ج ۵، ص ۳۰۳، باب من رفع عنه القلم.

۱۴۶.....ای ابوذر این گونه باش

صحیح «ارتکاض» است. دلهره واضطراب این انسان آبرودار، نهایت اضطراب است و گاه ممکن است به مهاجرت وی از شهر یا کشوری بینجامد. پس اضطراب بنابر قول علما معنایی مشکک و دارای مراتب است.

ارتباط ارتکاض و ارتکاب

مسئله ظریف دیگری که در این حدیث شریف وجود دارد این است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ارتکاب خطا را برای حصول ارتکاض در قلب مؤمن کافی می‌داند، یعنی مؤمن واقعی را کسی دانسته‌اند که به هنگام بروز يك خطا (و نه حتماً يك گناه و معصیت)، در وجودش لرزه‌ای پدید می‌آید که به شدیدترین صورت در اثر آن مضطرب می‌گردد.

آری، در این جا کلمه «ذنب» (معصیت) نیامده است، بلکه کلمه «خطیئة» آمده که بعضاً به معنای لغزش و گناه ناخواسته است. این در حالی است که همیشه باید متوجه بود که انتخاب کلمه‌ها وریشه‌های خاص در احادیث از سوی معصومین علیهم السلام بسیار مورد توجه و دقت ایشان بوده است. معصومین علیهم السلام هیچ گاه در گفتارهای خود به انتخاب کلمات مترادف یا نزدیک به هم دست نزده‌اند مگر آن که عنایتی ویژه به معنای آن کلمه داشته باشند. بنابراین، هنگامی که پیامبر صلی الله علیه و آله از کلمه «معصیت» استفاده نمی‌کنند واز ریشه خطا و کلمه «خطیئة» استفاده می‌کنند، کاملاً در صدد بیان مراتب خاصی بوده‌اند. بنابراین، استفاده ایشان از کلمه «ارتکاض» در این جمله، هدفمند

مؤمن چگونه باید باشد

یا أباذر، إنَّ نفس المؤمن أشدَّ إرتكاضاً من الخطيئة من العصفور حين يقذف به في شرکه.

ای ابوذر، نفس مؤمن به هنگام ارتکاب گناه، دچار اضطرابی می‌شود که بسیار شدیدتر از اضطراب گنجشکی است که در تله و دام [صیاد] گرفتار شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در این قسمت از نصایح گهربارشان به ابوذر، ودر ادامه مطلب گذشته پیرامون ترس از گناه، با يك مثال زیبای دیگر به حالت مؤمن، هنگام ارتکاب خطا اشاره می‌کنند.

آن حضرت در این حدیث می‌فرمایند: دل مؤمن در وقت گناه، بیشتر از دل گنجشکی که در تله و دام گرفتار شده است، می‌لرزد.

کلمه «ارتکاضاً» در میان لغت‌های دیگر، کلمه‌ای غریب و قلیل الاستعمال است. این کلمه در متون روایی بسیار کم مورد استفاده قرار گرفته است. «ارتکاض» به معنای اضطراب است، اما اضطراب، مراتب و درجاتی دارد.

«ارتکاض» بالاترین درجه اضطراب است ودر هر نوع اضطراب و دلهره‌ای استفاده نمی‌شود. به عنوان مثال، اگر به شخص آبرودار و با شخصیتی تهمت فحاشی بزنند، ناراحت می‌شود و دلهره و اضطراب گریبانش را می‌گیرد، در این مرحله از اضطراب برای او ارتکاض پیش نمی‌آید؛ اما گاهی به چنین شخصی تهمت فسق و فجور می‌زنند، اضطرابی که این بار برایش پیش می‌آید، مصداق

بوده است. این بلاغت پیامبر است که برای نشان دادن اهمیت مطلب و درجه آن، از يك كلمه نادر و غریب استفاده می‌کند و گرنه می‌توانست برای آسان شدن کلام، و روان تر شدن آن از عبارت «اشدّ اضطراباً» استفاده کند.

ظرافت دیگری که در این حدیث وجود دارد، انتخاب عصفور (گنجشک) است. مسلماً برای کبوتر و حیوانات وحشی برای انسانی که در دام افتاده، اضطراب پیش می‌آید؛ اما شدت اضطراب گنجشک بیشتر است. هنگامی که گنجشک در دام گرفتار می‌شود، دیگر آب و غذا نمی‌خورد و تا قدرت در بدن دارد، خود را به این طرف و آن طرف می‌کوبد تا بلکه رهایی یابد.

کوچک شمردن گناه

اضطراب از گناه، در میان انسان‌های مختلف درجات مختلفی نیز دارد. گاهی به کسی می‌گویند چرا گناه می‌کنی، او پاسخ می‌دهد؛ ما که گناهان بزرگی مرتکب نمی‌شویم، پس بگذار این معاصی صغیر، گناه ما به درگاه حق باشد.

این تفکر و محاسبه غلط، همان کوچک شمردن گناه است که در روایت از آن به «ذنوب لا تغفر؛ گناهان نابخشودنی» تعبیر شده است همانگونه که امام صادق علیه السلام می‌فرماید: «إِتَّقُوا الْحَقَرَاتِ مِنَ الذُّنُوبِ فَإِنَّهَا لَا تُغْفَرُ»^(۱)؛ از گناهان خُرد بپرهیزید که آمرزیده نخواهد شد».

۱. کافی، ج ۲، ص ۲۸۷، باب استغفار الذنوب.

اضطراب شرط اول ایمان

بنابراین، شرط اول ایمان، اضطراب در هنگام گناه است. کسی که تمام روز خود را به ارتکاب گناه و معاصی گذرانده و شب با آرامش و بدون هیچ دلهره‌ای تا به صبح می‌خوابد، از دایره ایمان خارج است. همین شخص اگر بشنود که قرار است یکی از نزدیکانش یا خودش را بازداشت کنند، آیا می‌تواند شب را با آرامش و راحتی سپری نماید؟ آیا دیگر خواب برایش معنا خواهد داشت؟ پس آرامش او در مقابل این همه گناه به این علت است که از شناخت عظمت خدا، محروم و از دایره ایمان خارج است.

انسان باید مضطرب بودن به هنگام ارتکاب معاصی را در خود زنده نگه دارد و سعی کند با تمرین و ممارست به این درجه از ایمان برسد. انسان‌های والا و بزرگی که این گونه اند، اندک، اندک با مواظبت از نفس خویش به این درجه از ایمان رسیده اند. البته، به دست آوردن این صفت پسندیده به معنای ترویج رهبانیت و انزوا نیست و حصول این حالت نباید موجب گردد که انسان از جامعه بشری فاصله بگیرد، چرا که در میان مردم بودن از فضایل و مستحبات است و گاهی رنگ و لعاب و جوب به خود می‌گیرد. به عنوان مثال انجام امر به معروف و نهی از منکر، متوقف بر حضور در میان مردم است. انسان مؤمن باید در جمع مردم حضور یابد با رفتار و گفتار و کردار و نوع زندگی خویش، «معروف» را تحقق بخشیده و «منکر» را معرفی نماید تا مردم

مؤمن چگونه باید باشد..... ۱۴۹

از آن فاصله گیرند، در بین مردم بودن مؤمن، باعث می‌شود که کمالات اکتسابی خود را برای آنان به نمایش گذارده و خود نیز در این کوره انسانی آبدیده شود.

تربیت نفس

همان طور که گفته شد، برای رسیدن به کمال، زحمت و تحمل لازم است و از سوی دیگر باید، به گونه‌ای مواظب نفس بود که در لحظه بروز خطا، مضطرب و پشیمان شد. انسان باید خود در این مسئله تمرین کند و نفس خویش را به گونه‌ای عادت داده و بار آورد که در حین ارتکاب يك اشتباه، مانند يك گنجشك به دام افتاده باشد. با حفظ این خُلق و خُو، انسان به درجه‌ای از ایمان می‌رسد که خداوند متعال او را این گونه معرفی می‌کند:

(وَالَّذِينَ إِذَا فَعَلُوا فَحِشَةً أَوْ ظَلَمُوا أَنْفُسَهُمْ ذَكَرُوا اللَّهَ فَاسْتَغْفَرُوا لِذُنُوبِهِمْ وَمَنْ يَغْفِرِ الذُّنُوبَ إِلَّا اللَّهُ وَلَمْ يُصِرُّوا عَلَىٰ مَا فَعَلُوا وَهُمْ يَعْلَمُونَ)^(۱)؛ «آنان که چون کار زشتی کنند، یا بر خود ستم روا دارند، خدا را به یاد می‌آورند و برای گناهانشان آمرزش می‌خواهند - و چه کسی جز خدا گناهان را می‌آمرزد؟ - و بر آنچه مرتکب شده اند، با آنکه می‌دانند [که گناه است] پافشاری نمی‌کنند».

۱. آل عمران، آیه ۱۳۵.

۱۵۰..... ای ابوذر این گونه باش

انسان در مقابل گناه، درجات مختلفی دارد، گاهی مرتکب معصیتی می‌شود و بدون توبه کردن از کنار آن می‌گذرد و گاهی با ذکر «أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ رَبِّي وَأَتُوبُ إِلَيْهِ» توبه می‌کند. در مرتبه بالاتر، علاوه بر توبه‌ای که ذکر آن بر زبانش می‌گذرد، در خلوت دل و در قلب خود نیز توبه می‌کند و با خود عهد می‌بندد که دیگر مرتکب آن عمل نگردد؛ اما بالاترین مرتبه این است که بعد از انجام توبه کامل، تازه اضطراب مذکور سراسر وجودش را بگیرد و آزارش دهد. این گونه نیست که توبه و حتی قبول آن از سوی خداوند، تمامی آثار تکوینی گناه را از بین ببرد. هراس از ماندگاری آثارِ گناه است که مؤمن واقعی رامضطرب می‌کند و آزارش می‌دهد.

وجود مؤمن درست مانند آن کاسه چینی است که پس از ترك خوردن، آن را بند می‌زنند و به هم می‌چسبانند. کاسه، در ظاهر سالم است و آب و غذا را به درستی در خود نگاه می‌دارد. حتی قطره‌ای از لابه لای ترك بند خورده نشد نمی‌کند، اما علی رغم همه این اوصاف، هیچ گاه این کاسه مانند کاسه سالم نمی‌شود. داغ این ترك در کاسه دل تا ابد در وجود مؤمن خواهد ماند. ایمان، دیگر جایی برای لذت از گناه و خشنودی از خطا نمی‌گذارد.

حضرت علی علیه السلام می‌فرماید: «اگر آنچه را که رفتگان و مردگان بعد از مرگ خود می‌بینند، حیوانات اهلی و حلال گوشت مانند گاو و گوسفند و شتر می‌دیدند، دیگر يك حیوان چاق و فربه و گوشتی برای خوردن باقی نمی‌ماند». یعنی از هیبت آنچه در آن عالم جریان دارد، تمام گوشت‌ها و چربی‌های آنها آب می‌شد

مؤمن چگونه باید باشد..... ۱۵۱

و چاقی‌ها و فربهی‌ها به لاغری و نحیفی تبدیل می‌گردید. اکنون باید متوجه بود که این رفتن به آن سوی مرز و دیدن چیزهایی که فعلاً دیده نمی‌شود، برای هیچ کدام از انسان‌ها چیز غریب و بعیدی نیست. این سرنوشت همگان است.

هر سال که می‌گذرد، عده قابل توجهی که سال‌های پیش و حتی روزهای پیش حضور داشتند، اکنون در دنیا نیستند، جای خالی هر يك از آنان، پیامی است برای دیگران و نشانه‌ای است که آمدن آن روز را به دیگران هشدار می‌دهد.

تمام این هشدارها، تنبیه‌ها و مواظظ اخلاقی، چیزهایی هستند که گوش می‌شنود و زبان می‌گوید؛ اما اساس آن نیاز به توجه و مواظبت واقعی دارد.

شب قدر^(۱)

بنابر روایتی، شب نوزدهم ماه مبارك رمضان «شب تقدیر» و شب بیست و یکم «شب قضا» و شب بیست و سوم آن «شب ابرام» است. این شب‌ها همگی شب قدر هستند؛ اما علاوه بر این که هر سه از حیث شب قدر بودن مانند هم هستند، هر کدام خصوصیات و ویژگی‌هایی هم دارند که به واسطه آن از یکدیگر متمایز می‌گردند.

۱. شرح این فراز از حدیث در ماه مبارك رمضان صورت گرفته، لذا مطالبی نیز به این مناسبت بیان شده است.

۱۵۲..... ای ابوذر این گونه باش

مطابق روایت، شب نوزدهم ماه مبارك رمضان، شب تقدیر، یعنی شب معلوم شدن اندازه و چهار چوب کمی زندگی انسان‌هاست. ساختار و نوع زندگی آنها از حیث خوشی و ناخوشی، سعادت و شقاوت، معصیت و اطاعت، فقر و غنا، سلامت و مریضی و مشکلات و راحتی‌ها در چنین شبی معلوم می‌گردد. هنگامی که شب نوزدهم گذشت و فجر طلوع کرد، ساختار زندگی آنها معین و معلوم شده و یا به عبارت دیگر مقدر شده است. هم چنین در آن دم، تقدیر آدمی از حیث کارهایی که انجام خواهد داد و یا مراتب و مراحل که به آنها خواهد رسید معلوم می‌گردد. به عنوان نمونه: در این شب معلوم خواهد شد که چه کسانی جزو «اشد ارتکاضاً من الخطیئة» خواهند بود.

پس از مرحله «تقدیر» که در شب نوزدهم ماه مبارك رمضان انجام می‌شود، در شب بیست و یکم، هر آنچه برای آدمی معلوم و محتوم و مقدر گشته است، «تثبیت» می‌شود، یعنی تقدیر که از پیش معلوم شده، به مرحله حتمیت در وادی عمل می‌رسد. مانند هنگامی که قاضی پرونده را می‌خواند و حق را به یکی از طرفین دعوا می‌دهد؛ اما صدور حکم قطعی را به وقتی دیگر موکول می‌کند. اگر در همان لحظه، از مضمون حکمی که هنوز صادر نکرده بپرسند به اطلاع سؤال کننده می‌رساند؛ اما نفس صدور و اعلام حکم قطعی را به وقت دیگری موکول می‌کند.

شب بیست و سوم، شب «ابرام» است. ابرام در لغت به معنای پیچیدن طناب بعد از کنار هم گذاشتن رشته‌های آن است. ابرام، یعنی محکم کردن

مؤمن چگونه باید باشد..... ۱۵۳

حکمی که حتمی است. حکمی که صادر شده است، در شب بیستو سوم حتمی وبدون بازگشت می شود. گرچه مطابق مضمون روایت، در همان ابرام که مرحله حتمی شدن احکام صادره است نیز امکان تبدیل وتغییر به واسطه اراده الهی وجود دارد. به عبارت دیگر، این ابرام وحتمیت ومحدود ماندن برکات وفیوضات، در واقع از جانب ماست نه از سوی خداوند متعال.

ماه مبارك رمضان، شب های قدر ووقت های دیگر به همین مسئله اختصاص داده شده اند، انسان باید از این وقت های مخصوص که مانند فرصت های طلایی در اختیار او قرار می گیرد، کمال استفاده را بکند. ائمه معصومین علیهم السلام هم بسیار مقید بوده اند که فواید زمان ها ووقت های مخصوص را به عموم مردم یاآوری کنند. در متون ادعیه، صدها دعا وجود دارد که یا توسط معصومین ودر وقت های خاص خوانده می شده ویا خواندن آن تعلیم وسفارش می شده، همان دعا های مخصوصی که برای ماه مبارك رمضان، اعیاد مذهبی ومراسم گوناگون، در وقت های مخصوص انجام می پذیرد.

آری، وقت وموسم برای بهره گیری از فیوضات الهی بسیار مهم وکارساز است، گرچه بعد ازماه رمضان هم، خدا، همان خداست ورحمتش هم همان رحمت؛ اما خصوصیتی که در موسم برخی از امور قرار دارد، موجب ویژگی هایی می شود که در غیر آن موسم وجود ندارد. درست مثل موسم کشت وزراعت که اگر از وقت مخصوص آن بگذرد، حتی اگر ده برابر بذر روی زمین پاشیده شود، هیچ فایده ای نخواهد داشت وهیچ گاه محصولی به دست نمی آید.

۱۵۴..... ای ابوذر این گونه باش

در این باره شعر^(۱) بسیار زیبا وظریفی وجود دارد، که اگر در وقت زراعت وهنگامی که همه به زراعت مشغول هستند، زمین خود را نکاشتی، بعدها در وقت درو وهنگام جمع آوری محصول دیگران، چیزی جز حسرت وندامت نصیب تو نخواهد شد. کسی که در وقت مخصوص کشت، زمین خود را نکاشته است در وقت برداشت نیز چیزی جز ندامت نخواهد دید. گاهی کسی زمین برای کشت ندارد یا توانایی تهیه وسایل را ندارد. او از عملکرد خود پشیمان نخواهد شد، چون در اصل توانایی اقدام نداشته است، اما کسی که تمام امکانات را داشته وزمین وبذر وآب هم برای زراعت داشته؛ اما فعالیت لازم را انجام نداده وزمین کشاورزی را بدون بذر وآب رها کرده، دچار تفریط شده است.

از آن جایی که هیچ يك از انسان ها مانند هم نیستند، وظایف آنها هم متفاوت است در روز قیامت، انسان با برادر وپدر ومادرش در يك سطح ومرحله نیست، هرکس در شأن وجایگاه واقعی خود قرار دارد ودر شرایطی متفاوت با دیگران است. ذره ذره امکاناتی که در دنیا در اختیار آدمی قرار دارد وکارهایی که انسان در ازای امکاناتش انجام داده یا انجام نداده است، در تعیین جایگاه وشأنیت او مؤثر است. معنای «مثقال ذره» همین است. «ذره» در پهنه این دنیا، بزرگ

۱. دیوان امام علی، ص ۲۱۰.

إذا انت لم تزرع وأبصرت حاصداً
وما ان لیوم البعث زاد سوی التقی
ندمت علی التفریط فی زمن البذر
تزدوته حتی القيامة والحشر

وسرنوشت ساز می‌شود. به همین دلیل با يك لحظه تدبر و تعمق، ممکن است آدمی به جایی برسد که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره اش بگوید «إنصرف الرجل وهو فقیه^(۱)؛ آن مرد رفت در حالی که فقیه و فهمیده شد».

بعضی از مقاطع زمانی نیز، در سرنوشت انسان تأثیر مستقیم دارند، به عنوان نمونه، شب قدر است که هر کسی می‌تواند گوه‌رهایی ناب از دریای بی‌کران آن به دست آورد. فقط باید دانست که در این شب چه باید کرد. و قبل از ورود به این شب چه شرایطی را باید کسب نمود.

۱. در کتاب بحارالانوار روایتی آمده است به این مضمون که: شخصی برای قبول اسلام و تحقیق پیرامون آن نزد رسول اکرم صلی الله علیه و آله آمد. پیامبر نیز یکی از اصحاب را مأمور کرد که به او قرآن یاد دهد، استاد مشغول تعلیم قرآن شد وابتدا سوره زلزال را برایش خواند تا رسید به این آیه (فَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ خَيْرًا يَرَهُ × وَمَنْ يَعْمَلْ مِثْقَالَ ذَرَّةٍ شَرًّا يَرَهُ)، وقتی سخن قاری به این جا رسید، مرد گفت، یکفینی، یعنی بس است، بلند شد و رفت، به او گفتند حرف‌های ناگفته بسیار است، گفت من آنچه می‌بایست بفهمم، فهمیدم، و حقیقت بر من آشکار گشت. پیامبر اکرم نیز در مورد آن مرد که کار سال‌ها تربیت و پرورش را در چند لحظه تدبر انجام داد فرمودند: «إنصرف الرجل وهو فقیه؛ آن مرد رفت در حالی که فقیه و فهمیده شد». بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۱۰۷، باب فضل التدبر فی القرآن. شیرازی

وجوب عینی تزکیه نفس

شرط اول برای ورود در این راه، تزکیه نفس است. تزکیه نفس، تنها واجبی است که به تمام معنا عینی است، یعنی به هیچ وجه برای آن جایگزین و جانشینی پیدا نمی‌شود، کاری است که تنها از دست خود انسان بر می‌آید. تزکیه نفس، عمل کاملاً شخصی و فردی است، نه کسی می‌تواند نیابت آن را از سوی دیگری بر عهده گیرد و نه می‌توان جای آن را با چیز دیگری پر کرد. انسان باید در راه تزکیه قدم بگذارد و به جایی برسد که از گناه تنفر پیدا کند. نفرت از عمل قبیح و گناه، نخستین مرحله تزکیه نفس است. تزکیه نفس نیز مراحلی دارد که به تدریج، مقام و شأن انسان را بالا می‌برد و به آن جا می‌رسد که هنگام مقابله با گناه همانند گنجشکی می‌شود که در دامی گرفتار آمده و خود را برای رهایی به در و دیوار می‌زند، مؤمن باید به این مقام دست یابد. آری ترس از گناه، یکی از عواملی است که می‌تواند راه را برای انسان کوتاه کند و آدمی را از قعر بدویت به اوج فقاقت برساند.

احیاء و پرورش صفت عدالت در ذات خویش، یکی دیگر از عوامل رشد و تکامل واقعی انسان است، اگر انسان بتواند عدالت را چنان در خود پیرواند و جان خویش را با آن عجین کند که درخت تناور آن، در او رشد کرده و خلق عدالت جویی را ملکه‌ای برای خود نماید، باز هم قدمی بلند برای رسیدن به کمال برداشته است. کسب این صفت و صفات نیک دیگر نیز به واسطه تمرین

مؤمن چگونه باید باشد..... ۱۵۷

وممارست وقرائت ادعیه است: قرآن به سر گرفتن، دعای ابوحمزه وافتتاح را با توجه وحضور قلب وسوز دل خواندن، زمینه ساز جوانه زدن شاخه‌های صفات ممدوحه در ذات وجان آدمی است. با این اعمال می‌توان نفس و صفات ممدوحه آن را ارتقاء بخشید و به مراحل بالاتر رسید. چرا که عدالت وهمچنین سایر صفات ممدوحه دارای مراتب مختلف ومشكك هستند. یکی «عادل» است و دیگر «أعدل» وشخص سومی «أعدل من ذاك الأعدل».

البته تکاپوی انسان، نباید منحصر به زمانی خاص ومحدود باشد. تزکیه نفس در آدمی باید امری پیوسته باشد؛ اما ماه مبارك رمضان وخصوصاً شب‌های قدر، موسمی است که این تلاش‌ها وكوشش‌ها در آن ثمره بهتر وبیشتری دارد: (لَيْلَةُ الْقَدْرِ خَيْرٌ مِّنْ أَلْفِ شَهْرٍ)^(۱) پس فواید مستقیم وغیرمستقیم عبادت در این شب، بهتر وبالاتر از عبادت کردن به مدت هزار ماه است.

حال باید فکر کرد که در چنین شب مهمی، بهترین کار وعاقلاًنه‌ترین کار کدام است، یعنی بعد از به جا آوردن مقدمات عبادی این شب، مانند دعا خواندن وقرآن به سرگرفتن، چه کار باید کرد که به واسطه آن بیشترین سود وبهره را از این موقعیت استثنایی برد.

از سوی قدما دو عمل سفارش شده است که انجام آن بسیار پرفایده است.

۱۵۸..... ای ابوذر این گونه باش

شیخ صدوق در امالی مطلبی دارد که علامه مجلسی در بحارالانوار وشیخ عباس قمی نیز در مفاتیح الجنان آن را ذکر کرده اند. شیخ صدوق، بحث کردن پیرامون مسائل علمی اسلام؛ مانند مذاکره ومباحثه پیرامون اصول وفروع آن وبه طور کلی هرچه که به اسلام مربوط می‌شود را، پیشنهاد وسفارش می‌کند، وسپس می‌فرماید: «ومن أحيا هاتين الليلتين بمذاكرة العلم فهو أفضل^(۱)؛ وهرکس این شبها را در مذاکره علمی به صبح برساند، افضل وبهتر است».

البته بیدار ماندن وپرداختن به مذاکرات علمی، باید بعد از عبادت‌های مقدماتی وکسب حالات روحانی باشد.

عمل دیگر: عبادت خاصی است که توسط «سید بن طاووس» انجام شده ودر اقبال شرح آن آمده است. گرچه به واسطه قطعی بودن تشریف سید بن طاووس به حضور حضرت بقیة الله الاعظم علیه السلام شاید بتوان ادعا کرد که این نصیحت وسفارش، مورد نظر آن حضرت هم بوده باشد؛ اما چون وظیفه یاران ایشان در زمان غیبت، کتمان این حقایق بوده است، چیزی در این زمینه قابل اثبات نیست. سید بن طاووس درباره اعمال شب قدر فرموده: پیش خود فکر کردم که در شب قدر بهترین عملی که می‌توان انجام داد چیست؟ تا به این نتیجه رسیدم که افضل اعمال در این شب، دعا کردن در حق کافران ومشرکان وغیر مسلمانان است تا شاید به فیض اسلام نایل آیند.

مؤمن چگونه باید باشد..... ۱۵۹

وبه این ترتیب، ایشان در این شب‌ها دست به دعا بر می‌داشته و از خداوند می‌خواسته که فلان مشرک، فلان کافر و یا فلان مسیحی و یهودی به دین اسلام مشرف شود. چنین دعایی در حق کفار، ثواب بیشتری نصیب دعا کننده می‌کند تا آن دعاهایی که در آنها شفا برای مریضی یا ثروت برای فقیری خواسته می‌شود؛ چرا که فقر و مرض مسلمانان، امری موقت است و خوشی و راحتی‌ها ممکن است سختی آنان را جبران نماید، اما ماندن در آتش دائمی کفر و شرک والحاد، موقت و کوتاه مدت نیست که بتوان ساده از کنار آن گذشت.

وصلی الله علی محمد وآله الطّاهرين